

نام کتاب: سوسیالیسم (معرفی آرای دیوید لایبمن)

نویسنده: دیوید لایبمن

مترجمان: ح. آزاد و ح. ریاحی

انتشارات بیدار

طرح روی جلد: فوسه

آدرس:

Iranischer Kulturverein (Bidar)
Tulpen str.15
D-30167 Hannover
Tel.0511-714544

سوسیالیسم
(معرفی آرای دیوید لایبمن)



مترجمان:
ح. آزاد
ح. ریاحی

فهرست

فصل اول: چرا سوسیالیسم..... 5

فصل دوم: استدلالی در راستای سوسیالیسم کامل..... ۳۵

فصل سوم: هفت تز پیرامون سوسیالیسم پرتوان قرن بیست و یکم..... ۴۹

فصل چهارم: به سوی سوسیالیسمی کارآمد برای قرن جدید..... ۸۱

فصل پنجم: مرزهای اقتصاد سوسیالیستی در حال تکامل..... ۱۰۱

نقد آرای لایمن..... ۱۳۷

نقد آرای لایمن..... ۱۴۳

پاسخ به انتقادات..... ۱۴۹

پیشرو و پیوسته بر توانایی‌های جمعی ما نیست، که الزاما نظارت بر محیط زیست بیرون از ما؛ دنیای طبیعی، دنیای مصنوعی، سایر انواع زنده و سیاره زمین را نیز دربرمی‌گیرد.

انسان موجودی است که ترنس و . دیکون آن را "نوع نمادین" می‌نامد. من در پیوند با این نکته، بر طرح دو نتیجه‌ی ضروری متمرکز می‌شوم. نخست، انسان‌ها هم‌زمان به طور مشخص در مقایسه با سایر حیوانات، هم موجودی فردی اند، و هم موجود جمعی. پس راه طولانی در جهت دستیابی به وعده‌ی طبیعت کیفی‌مان، به طور موازی باید فردی شدن و جمعی شدن را در بر بگیرد، که هر یک از آن‌ها در واقع پیش‌شرط و مشخص‌کننده‌ی دیگری نیز به شمار می‌رود. بنابراین سوسیالیسم - اگر این واژه هنوز بتواند مورد استفاده قرار گیرد- به معنای اشکال اجتماعی لازم برای تسهیل پیش‌برد تکامل انسانی است، که باید به طور فزاینده هم از "فردگرایی" منحرف روشنگری بورژوازی - که ایدئولوژی فرد منزوی در رقابت با سایر افراد است- و هم از جمع‌گرایی منحرف پیش‌سرمایه‌داری و پیش‌تاریخ دوران مدرن فراتر رود. سوسیالیسم مدرن از لحاظ "همبستگی" به تاریخ اولیه و هم‌کارانه ما بر می‌گردد، اما هم چنین فردی شدن را نیز شامل می‌شود و از آن فراتر می‌رود: تعمیق استقلال شخصیت انسانی و گستره‌ی فرصت‌هایی که برای رشد و پیوند شخصی در اختیار فرد قرار می‌دهد. روشنگری قرن هیجده به معنای کلاسیک هگلی نفی و تعالی می‌یابد: یعنی در عین ادغام شدن به طور کیفی تحول پیدا می‌کند.

دوم ذات نمادین ما به این معنا است که انسان‌ها نمی‌توانند از پویا و متحول بودن خود اجتناب کنند. استعاره‌ای را از فلسفه‌ی کلاسیک مارکسیسم به عاریت بگیریم: اگر حرکت، شیوه‌ی وجودی ماده است، پس پیشرفت نیز شیوه‌ی وجودی کار انسانی است، یعنی سوخت‌وساز ما با طبیعت. ما با طبیعت در مشارکتی منفعل "همزیستی"

فصل اول چرا سوسیالیسم؟

دیوید لایبمن
ح.آزاد

"چرا سوسیالیسم؟" پرسشی است درباره‌ی بنیاد نهایی اندیشه‌ی سوسیالیسم: دلیل نهایی برای برنامه‌ریزی یک آینده‌ی سوسیالیستی. ما صرفاً از طریق این پرسش است که می‌توانیم بنیان "تعریف" سوسیالیسم را جستجو کنیم. من بر این باورم که این بنیان نهایی، از یک پایه‌ی اثباتی برخوردار است: راه‌های بی-شماری به تکامل انسانی ختم می‌شود که نتیجه مطلوب آن‌ها را می‌توان سوسیالیسم نامید. تایید این اصل یک امر بدیهی به شمار می‌رود، به این معنا که بر چیزی بنیادی‌تر از خود استوار نیست. این امر به یک معنا "اخلاقی" است، اما همین طور دلخواهانه نیز محسوب می‌شود: یعنی تنها پلاتفرم اخلاقی نهایی ممکن. ترکیب آن با درکی عمیق از "وجود نوعی" انسان (مارکس) که دلایل انباشت شده‌ی انسان‌شناسانه، تاریخی و اجتماعی نظری را مورد تایید قرار می‌دهد. اکنون به برشماری مشخصات بیش‌تر سوسیالیسم می‌پردازیم: به عنوان نمونه، تکامل انسان باید هم‌زمان فردی و جمعی باشد؛ و هم‌هنگام معنوی، فکری و احساسی. سوسیالیسم چیزی کم‌تر از کنترل

نداریم، بلکه ما باید به طور پیش‌رونده، کنترل خود را بر طبیعت گسترش دهیم. البته ما نمی‌توانیم قوانین طبیعت را "ملغا" کنیم، یا وانمود کنیم که این قوانین هم‌چون مانعی عینی برای ما وجود ندارد. اما ما می‌توانیم و باید هر چه بیش‌تر برای بقای پایدار بر روی کره‌ی خاکی مسئولیت بپذیریم، در پیوند با تمام موجودات دیگری که در بهره‌برداری از زمین با ما مشترک اند. پس با این درک مناسب، انسان‌گرایی، "نوگرایی" نیست. طبیعت، حفاظت از گیاهان و جانوران جهان طبیعی را به ما دیکته می‌کند. این امر نه بد است و نه خوب، بلکه امری است که صرفاً از پیش وجود دارد. تنها پرسش اما این است که ما چگونه حفاظت از طبیعت را انجام می‌دهیم.

اکنون سوسیالیسم غالباً به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌های انسان‌دوستانه فهمیده می‌شود. "آن چه که سوسیالیست‌ها می‌طلبند": برابری، همبستگی، مشارکت، درک عقلانی، ثبات، فرصت برای رشد شخصی. اما این مطالبات مجموعه‌ای دلخواهانه از "نکاتی خوب" نیست؛ این مجموعه‌ای از کیفیت‌ها است که برای تکامل انسان آن‌طور که در آغاز مطرح شد، ضروری به شمار می‌رود. این لیست شامل سطح و کیفیت مصرفی است که می‌تواند به موازات سلسله‌مراتب "نیازهای آماده‌کننده" به عنوان نمونه شخص ابراهم مسلو افزایش یابد. غذا، پوشاک، مسکن و محیط کار خوب، متنوع و از نظر زیبایی‌شناسی مطلوب؛ فرصت‌های گسترش‌یابنده فکری، فرهنگی، آموزشی و خلاق؛ مسافرت، چالش، الهام- تمام این موارد در نظر گرفته می‌شود، و هم توسعه می‌یابد. "طبقه سوم" اجناس ارسطو: اموری که هم وسیله هستند، و هم هدف. پس سوسیالیسم با تردید به رد نیازها نگاه نمی‌کند، بلکه تکامل آن‌ها را تشویق می‌کند و رشد می‌دهد. و توسط اکثریت وسیع انسان‌ها پذیرفته می‌شود که برای تحقق آن امری ضروری محسوب می‌شود. (برخلاف گذشته و اکنون سرمایه‌داری).

ما با مطالعه‌ی پیش‌شرط‌های سوسیالیسم می‌توانیم درباره آن به میزان زیاد آموزش ببینیم. و این امر در کنار درک از جامعه سرمایه‌داری روشنی بیش‌تری نیز پیدا می‌کند. سرمایه‌داری پیچیده‌ترین شکل آشتی‌ناپذیری اخذ‌مازاد است. و هنگامی پا به منصفه ظهور گذاشت که اشکال پیشین، توان خود را برای بازتولید مناسبات اجتماعی استثمار از دست داده بود. سرمایه‌داری بر سه ستون استوار است، سطح لازم و معینی از رشد نیروهای مولد؛ پیدایش و مفصل‌بندی دولت سیاسی مدرن هم‌چون نهادی مجزا و "برفراز" ساختارهای اجتماعی که بر آن‌ها سلطه می‌ورزد؛ و بازار که روابط اجتماعی را بر اساس ارزش شکل می‌دهد. به خصوص مناسباتی که با روند کار مربوط اند؛ و آن‌ها را به کیفیت‌های ظاهراً مستقل اشیاء بدل می‌کند.

این مثلث- تولید، دولت و بازار- هم‌چنین حاوی تضاد است: نیروهای ذاتی که مناسبات سرمایه‌داری را تضعیف می‌کند، و زمینه را برای فراتر رفتن احتمالی از آن‌ها فراهم می‌سازد. سرمایه‌داری با رشد نیروهای مولد به شکل دیوانه‌وار در تعقیب سود هر چه بیش‌تر، واحدهای اجتماعاً ادغام شده تولید، وابستگی متقابل هر چه بیش‌تر، حوزه‌های وسیع (جزیی و نادرست) از برنامه‌ریزی در درون واحدهای تولیدی، انقلاب فن‌آوری اطلاعاتی و اینترنت را به وجود می‌آورد. سرمایه‌داری علاوه بر موارد بالا، کارگران با سواد پرورش می‌دهد، که از مهارت‌های ارتباطی و کیفی، توانایی‌های سیاسی و تجربه کار در درون مجتمع‌های بزرگ برخوردارند، و تعامل پیوسته بین افرادی آموزش‌پذیر و منطع را دربر می‌گیرد. البته کارگران هم‌چنین، ماموریت اجتناب‌ناپذیر خود برای سازماندهی نیازها، و اهداف خویش را تجربه می‌کنند. برخلاف گرایش غیرمسئولانه سرمایه که آن‌ها را به "توده‌ای از مردم فلاکت‌زده و رهایی‌ناپذیر" تنزل می‌دهد (مارکس، ۱۹۷۱).

بازار که در شرایط سرمایه‌داری عاملی بیگانه‌ساز و استبدادی است، در عین حال نیازها و توانایی‌ها و آگاهی را در انسان‌ها به وجود می‌آورد. کارگران حداقل در چارچوب خانوار مستقلی که از آن به عنوان فروشنده‌ی صاحب‌امتیاز و نیروی کار سر بر می‌آورند، امتیاز مالکیت را اعمال می‌کند. بنابراین، آن‌ها به عنوان یک طبقه تحت استثمار از دهقانان، سرفها و برده‌های منفعل و لگدکوب شده‌ی دوران‌های قبل متمایز اند. سرانجام کارگران در جامعه سرمایه‌داری خود را در کشاکش دایم می‌یابند، غالباً یک طرفه که طی آن، آن‌ها باید نیازهای خود را در چارچوب روند سیاسی دولت نمایندگی مدرن اعلام کنند- مبارزه‌ای برای دموکراسی که خود پیش‌شرط‌های اساسی برای سوسیالیسم را نیز فراهم می‌کند.

خلاصه کنیم: نیروهای مولده رشدیافته، افراد آموزش‌دیده و غنی، دولتی سازمان‌یافته با ظرفیت‌های ادغام جنبه‌های کلیدی تولید، زیربنای رشدیافته اجتماعی مبتنی بر بازار، و تجربه‌ی پیچیده از روابط اجتماعی، راه‌های توزیع و تدارک اجتماعی، نهادهای طبقه کارگر با ارزش‌های دموکراتیک که طی دهه‌های مبارزه سیاسی و اقتصادی (شاید قرن‌ها) بنیان‌گذاری شده است. از این پیش‌شرط‌ها برخی ویژگی‌های سوسیالیسم آغاز به ظهور می‌کند.

نخست، دولت تدارک یک نظام برنامه‌ریزی مرکزی را به عهده می‌گیرد که بر برنامه‌ریزی درون شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری استوار است، و با استفاده از امکانات الکترونیکی در محاسبه و ارتباطات تقویت می‌شود. ایده‌ی برنامه‌ریزی مرکزی از بالا به پایین که در ادبیات جاری یا به عنوان امری غیرممکن، یا به شدت ناهمخوان با پیچیدگی جامعه مدرن مکرراً مورد حمله قرار گرفته، اکنون از نقطه نظر ثبات، جهت-گیری آینده، و اجرای اهداف اجتماعی مهم بیش‌تر مورد استقبال قرار گرفته است که مخالفان می‌خواهند آن را به ما تحمیل کنند. من آن را پیش‌درآمد سوسیالیسم در

نظر می‌گیرم- هرچند که فی‌نفسه کامل نیست، اما به سهم خود از اهمیت برخوردار است.

دوم، بازار به خوبی توسعه‌یافته و پذیرفته شده، به عنوان عاملی برای توزیع کالاها و فعالیت‌ها بدون نیاز به هدایت سیاسی عمل می‌کند. بازار در واقع در زمینه‌های بسیاری به خصوص در جوامع در حال گذار، این نقش را به عهده داشته است. این نظر که کارکرد بازار می‌تواند از خصوصیت‌های بیگانه‌کننده و غیرعقلانی آن جدا شود، نشانه‌ی توهم طرفداران "سوسیالیسم بازار" است. من درکی مبتنی بر بازار از سوسیالیسم را به عنوان دومین پیش‌درآمد در نظر می‌گیرم- شاید در شرایط معین برای دوره‌های ضروری و طولانی‌تر، اما مثل برنامه‌ریزی مرکزی؛ نباید آن را فی‌نفسه با سوسیالیسم اشتباه گرفت.

تجربه‌ی تشکیلاتی کارگران که نتیجه مبارزه‌ی جمعی است، عنصر سوم محسوب می‌شود، و گسترش آن به درکی از سوسیالیسم به عنوان "هماهنگی بر پایه مشورت" بین مجتمع‌های مولدین و مصرف‌کنندگان می‌انجامد. ایده‌ی مدیریت شبکه‌های وسیع فعالیت، محصولات و مردم، و تصمیم‌گیری همراه با این مدیریت، از طریق نظامی از مشاوره‌ی دایمی یک پیش‌درآمد سوم، اما ناکافی را مطرح می‌کند. اما از یک سو، این درک از ظرفیت مهمی برای قایل شدن به تمایز بین سلسله مراتب و اختیار به عنوان تجلی ساده‌ی یک ساختار تشکیلاتی پیچیده برخوردار است. و از سوی دیگر سوءاستفاده از سلسله مراتب تحت اختیار در شرایط سرمایه‌داری.

پس، سوسیالیسم بحثی درباره انکشاف ظرفیت‌های انسانی است، هم فردی و هم جمعی. پیش‌شرط‌های آن عبارتند از نیروهای مولده تکامل یافته، مردمی کاملاً فردیت یافته و آموزش‌دیده با سنت‌ها و ارزش‌های دموکراتیک که نتیجه مبارزات طولانی طبقه کارگر است. برنامه‌ریزی مرکزی، بازار، هماهنگی بر پایه مشورت- تمام این‌ها

پیش‌درآمدهایی محسوب می‌شوند که گسترش هر یک می‌تواند به عنوان پیش-درآمدی برای سوسیالیسم کاملاً شکل گرفته فهمیده شود. اکنون پرسش این است: خطوط کلی سوسیالیسم کاملاً شکل یافته کدام اند؟

تحقق پذیری و هماهنگی

این پرسش به طور مستقیم به جوهر موضوع اشاره دارد. یکی از کاستی‌های ساختاری در تعریف تفکر اجتماعی مدرن در این جا ظاهر می‌شود، که دو شیوه برای سازمان-دهی اقتصادی را در نظر می‌گیرد: از یک سو بازار خودپو، و از سوی دیگر اقتصاد آمرانه از بالا به پایین. می‌توان استدلال کرد که یکی از این روش‌ها عقلانی است و دیگری به به قول هایدک به بندگی ختم می‌شود؛ یا این که می‌توان این دو راه را طبق انتخاب با هم ترکیب کرد (کینز، یا طرز تفکر کنونی و رایج در چین یا کوبا). اما این درک دو قطبی آن چنان ریشه‌های عمیقی دارد که حتی تعداد زیادی از سوسیالیست‌ها نیز به دام آن گرفتار شده‌اند.

اما در مقابل این دو راه، بدیلی وجود دارد. و آن عبارت است از: یک نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره پی در پی. در این بدیل، مشخصه‌ی "چند سطحی" به یک نهاد برنامه‌ریزی مرکزی ("مرکز")، تشکل‌های متفاوت بینابینی، صنعتی یا منطقه‌ای، و واحدهای تولید محلی ("شرکت‌ها") اشاره دارد. من به سبب ساده بودن، از یک مدل دو سطحی استفاده می‌کنم که مرکب از یک مرکز و شرکت-هایی است که به مرکز گزارش می‌دهند. برای اشاره به این سطح‌ها، می‌توان از استعاره‌ی "بالا تر" و "پایین تر" سود جست. تا زمانی که ما بتوانیم از سوءاستفاده‌ی منفی اجتناب کنیم. ("بالا تر" را به عنوان "بهتر" یا دارای "سلطه‌ی مشروع" به کار می‌بریم)؛ یا می‌توانیم از مفهوم بدیل دیگر، یعنی "داخل" و "خارج" استفاده کرد. اما

اطلاعات چه به "داخل" یا "بالا" یا مرکز، و چه به "خارج" یا "پایین" یا شرکت‌ها جریان پیدا کند، خصلت دموکراتیک بودن در هر دو جهت مدنظر قرار می‌گیرد. (چنان که جلوتر ملاحظه خواهیم کرد)

وقتی برای اشاره به واحدهای محلی، صرفاً از کلمه شرکت بهره می‌بریم، توجه ما بیش‌تر به تولید معطوف می‌شود. اما اگر جامعه‌ی سوسیالیستی برای مصرف اجتماعی خود، اشکال متفاوت از سازمان‌دهی ایجاد می‌کند- با پذیرش این امر که مصرف کاملاً خصوصی که از سرمایه‌داری به ارث رسیده، به جایگزین یا توازن دوباره نیاز دارد- پس همان اصطلاح مرکزی- محلی، تامین مصرف را نیز در بر می‌گیرد. در ادامه‌ی مطلب، من بر واحدهای تولیدی تاکید می‌کنم، که البته شامل ارائه خدمات و مراکزی می‌شود که در آن اشکال اجتماعی مصرف نیز در نظر گرفته شده است.

"مشاوره پی در پی" به جریان مکرر داده‌ها، پیشنهادهای و تعدیل و بازبینی دستورهای اشاره دارد که از مرکز به واحدها ابلاغ می‌شود. هر واحد تولیدی، برنامه‌ی خود را آماده می‌کند، و در انجام این کار اطلاعات محلی ویژه را در آن می‌گنجاند. این اطلاعات: باید ویژگی‌های نیروی کار خود، محیط زیست فیزیکی، وسایل و ابزار تولید، تاریخ و غیره... جریان یافتن این برنامه‌ها در جهات "بالا" (یا به طرف داخل)، جمع‌آوری، هماهنگی برای هم‌خوانی عرضه و تقاضا، و درون داد و برون داد را در بر گیرد؛ تعیین و انتخاب یک راه‌حل بهینه برای مشکلات، (هر جا که مناسب باشد)، و به آزمون در آوردن برنامه‌های به دست آمده در مقابل معیارها و شاخص‌های وسیع‌تر- نظیر تاثیرات محیط زیست، حمل و نقل، شبکه‌ی انرژی. تعیین اهداف اجتماعی باید شرایط محیط زیست و تحولات محل سکونت، آب، مسکن، مدرسه، تسهیلات پزشکی- را در نظر بگیرد. به طور کلی آن مشکلاتی که نمی‌توانند در سطح محلی حل شوند. جریان اطلاعات و توصیه‌های برنامه‌ای به طرف پایین، به تنظیم و هم‌خوانی با برنامه‌ی اولیه-

ی واحدهای تولید نیاز دارد. در اصل، مرحله جریان انتقال به سمت "بالا" و "پایین" در این روند، به نزدیکی و تقارب بین برنامه‌ی واحدهای تولیدی و اهداف کلان اجتماعی نیاز دارد، که این نزدیکی توسط مرکز تنظیم می‌شود.

برنامه‌ریزی و اجرای مراحل این روند، پیوسته و هم‌زمان اند. نیازی به گفتن نیست که نظام‌های مبتنی بر کامپیوتر-اینترنت- در این مبادله اطلاعاتی وسیع و انتقال آن‌ها به نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره پی در پی، نقش عمده‌ای بر عهده دارند. نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره پی در پی، از هر سه شکل بدیل متمایز است: بازار، برنامه‌ریزی مرکزی و برنامه‌ریزی بر پایه مشورت. این سه مدل به ترتیب عبارتند از: روابط خودبه‌خودی بازار، که برای خود زندگی مشخصی دارد، "عواملی که بر زین نشسته‌اند" و زندگی انسان‌ها را هدایت می‌کنند" (وردزورث). برنامه‌ریزی مرکزی (به معنای فعال کلمه) همان گونه که منتقدان "سوسیالیسم" بر آن اصرار دارند، از اجرای وظیفه‌ی خود ناتوان است، و به خودسری، دیوان‌سالاری و ناکارایی می‌انجامد. من هم به درستی این امر باور دارم که برنامه‌ریزی مرکزی، حتی با وجود ظرفیت‌های محاسباتی مدرن، نمی‌تواند دانش نانوشته و دانش محلی که به طور پویایی در حال گسترش است را با یک دیگر ادغام کند. سرانجام می‌توان امیدوار بود که مشاوره به خودی‌خود به انسجام در برنامه و فعالیت‌های واحدها و افراد متعدد دست یابد. مشاوره اما به سادگی نمی‌تواند جنبه‌های کمی مشکلات برنامه‌ریزی اقتصادی را حل کند.

در یک نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره پی در پی، واحدهای تولیدی می‌توانند با تهیه‌کنندگان و مشتریان روابط و پیوندهای افقی برقرار کنند. در عین حال که به طور هم‌زمان، مرکز را از این حرکت مطلع سازند. مرکز به عنوان راه حلی بدیل، می‌تواند برنامه‌هایی را برای کشف پیوندهای بهینه به اجرا در بیاورد که

بعدا به واحدهای تولید منتقل می‌شود. نتیجه این امر، پیوند ظریفی است از هدایت مرکزی و ابتکار محلی با هدف ادغام نکات مثبت هر یک از آن‌ها.

یک جزء مهم از سوسیالیسم نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره پی در پی، سنجش از فعالیت واحد تولیدی است که فی نفسه، هدف برنامه‌ریزی به شمار می‌رود. درآمد واحد، مبنایی برای ارزیابی تولید است. این معیار اساساً اجزای متعددی را در بر می‌گیرد. در نظام بازاری (سرمایه‌داری یا غیره) این معیار به یک رقم تنها تقلیل می‌یابد، بدین معنا یک نرخ بازدهی برای دارایی‌هایی تحت مالکیت واحد کدام است. برعکس در سوسیالیسم نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره پی در پی، اولاً معیارهای کمی وسیع‌تر اند. بازدهی با مجموعه‌ی وسیع‌تری از دارایی‌ها در پیوند قرار می‌گیرد. از جمله دارایی‌هایی که خارج از دارای‌های تولید قرار دارند. افق زمان اجتماعی، به گونه‌ای هدفمند در ارزیابی سرمایه‌گذاری، طراحی و تکامل محصولات به کار گرفته می‌شود، و به شکل کاملاً مناسب به قصد ارزیابی محاسبه‌ی قیمت مورد استفاده قرار می‌گیرد. (در واقع با در نظر گرفتن این که واحد تولید بر هماهنگی تولید و تعیین جزییات مجموعه‌ی فرآورده‌ها متمرکز می‌شود، از این رو مدیریت عامل قیمت برای مرکز، یکی از مشغله‌های عمده محسوب می‌شود.

اما علاوه بر معیار فعالیت، مجموعه‌ای از شاخص‌های کیفی یا ارزیابی‌های اجرایی نیز مد نظر قرار می‌گیرد؛ این چیزی است که کاملاً در فراسوی کنترل نظام خودبه‌خودی بازار قرار می‌گیرد، و در اختیار برنامه‌ریزی مرکزی نیز قرار ندارد. به عنوان نمونه، واحد تولید، هدف‌هایی را اعلام می‌کند و برحسب درجه‌ی تحقق این هدف‌ها، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد: در حوزه‌هایی نظیر افزایش مهارت و سطح آموزش در نیروی کار، فایده آمدن بر نابرابری‌های باقی مانده به علت مسایل نژادی، جنسی و فرهنگی، حفظ محیط زیست، اجرای برنامه‌هایی مربوط به بهبود و غنای مدارس در حوزه‌های محلی،

انتشار دانش به واحدها یا مناطق کم‌تر پیشرفته و غیره. "سهام‌داران" متعددی جریان ارزیابی را به عهده دارند- اعضای جماعت محلی، نمایندگان جامعه به طور کل. این امر به نوبه‌ی خود، شامل مفهوم غنی‌تری از مالکان اجتماعی می‌شود: واحد تولید مالکیت تقسیم‌ناپذیر جامعه به طور کل است، اما با انتقال مسئولیت به سطح نیروی کار، و منافع متفاوت در درون جماعت پیرامون آن.

معیار نهایی در ارزیابی از فعالیت شرکت، ترکیبی است از تمام معیارهای متفاوت، هم کمی و هم کیفی که مورد توجه جماعت سوسیالیستی است که واحد تولید به نام آن فعالیت می‌کند، و منابع را تحت کنترل خود قرار می‌دهد. واحد تولید، درآمد معینی برای توزیع در بین کارکنان خود (از رهبری بالا تا توده‌ی کارگران) دریافت می‌کند. این درآمد هم بازتابی است از اهداف واحد تولید، و هم درجه‌ی اجرای آن، و خود، واحد سنجشی است از انطباق بازدهی فعلی با برنامه اعلام شده. واحد تولید به سبب تولید بلندپروازانه پاداش دریافت می‌کند، تا از تمامی منابع، خلاقیت و انرژی خود، برای اجرای آن تا حد معقول استفاده کند. اما پاداش متناسب با درجه‌ی اجرای برنامه در سطح بالاتر یا پایین‌تر از هدف تعیین شده در چارچوب یک دوره معین، تغییر می‌کند؛ و به مثابه‌ی انگیزه‌ای از طرف اقتصاد کلان، برای اهداف اعلام شده عمل می‌کند، که انتظار اجرای آن‌ها، به گونه‌ی معقول وجود دارد. بدین ترتیب دانش محلی، به وسیع‌ترین حد ممکن بسیج، و در برنامه‌ی اعلام شده ادغام می‌شود، و اطلاعات واقعی به مرکز منتقل می‌گردد. پس نقش مرکز- شکل‌دهی قیمت‌ها، هماهنگی، مداخله بر اساس اهداف تنظیم شده در سطح کلان- به شکل موثر به اجرا در آید، و برای واحد تولید، محیطی پایدار و واقعی برای برنامه‌ریزی و اجرای آن فراهم می‌کند.

نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره‌پی در پی، اساساً برای اجرای موثر روند مشاوره‌پی در پی به بخش مرکزی و غیر مرکزی نیاز دارد. این تدبیر یک

انتقاد مشخص به حساب می‌آید در مقابل دیدگاه دو قطبی قدیم که مرکز و پیرامون را در مقابل هم قرار می‌داد.

واگذاری ابتکار برنامه‌ریزی به سطح محلی، با فراهم کردن اطلاعات، نقش هماهنگ کننده‌ی مرکز را افزایش می‌دهد، کار خوب در مرکز به نوبه‌ی خود، بنیاد محکمی برای برنامه‌ریزی اصیل در سطح خرد فراهم می‌کند، و این مبنایی است برای دستیابی به یکی از اهداف اعلام شده‌ی سوسیالیسم: دخالت تعداد هر چه وسیع‌تری از کارگران در مشارکت هوشمندانه و استوار بر دانش در برنامه‌ریزی- که آن‌ها را به طور موثر به سهام‌داران و مالکان موثر وسایل اجتماعی در جامعه به طور کل، بدل می‌کند.

در انتها من تاکید می‌کنم که هدایت دموکراتیک، شفاف و بحث در تمام سطوح برای روند نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره‌پی در پی، جنبه‌ی اساسی دارد. مقامات در نهاد برنامه‌ریزی مرکزی بر اساس نمایندگی عمل می‌کنند که به گونه‌ی دموکراتیک این امر به آن‌ها تفویض شده است، و مداخله در کار واحد تولید، صرفاً در مطابقت با این نمایندگی امکان‌پذیر است. فعالیت آن نظیر فعالیت واحدهای تولید، در سطح اینترنت قابل دسترس و برای بررسی عموم آزاد است. و تمامی این امور در فضایی از بحث و نقد آزاد جریان دارد. این برنامه‌ریزی سوسیالیستی در پیشگاه طرح‌ریزان، بلوگرهای روزمره انجام می‌گیرد. سوسیالیسم در حال تکامل نظام هماهنگی، چندسطحی، دموکراتیک و مشاوره‌پی در پی، به گونه‌ای پیشرونده هر گونه احساس دوری بین مقامات مرکزی و مجتمع‌ها و افراد متفاوت در سطح خرد را کاهش می‌دهد. این پاسخی است نهایی و تاریخی به ادعای کسانی است که جامعه مدرن و پیچیده باید الزاماً از سلسله مراتبی بیگانه‌کننده و ستم‌گر و تفاوت‌های فردی در کارکرد خود برخوردار باشد. بدین سان مصالح اولیه برای پاسخ نهایی ارائه شده است.

"سوسیالیسم قرن و بیست و یکم" بدون تکیه بر تداوم "عمیق" سوسیالیسم قرن نوزده و تجربه قرن بیست، نمی‌تواند وجود داشته باشد. بسیاری از سوسیالیست‌های کنونی در رد تجربه‌های قرن بیست، به سبب جنبه‌های منفی آن، بچه را با آب بیرون می‌ریزند.

من بحث خود را با تأیید اساسی این امر آغاز می‌کنم. منافع شخصی و مادی فی‌نفسه امر نیکویی است، و این امر، بخش مهمی از نیاز اجتماعی را در خود دارد که در نیازهای متنوع و پیچیده‌ی فردی تجسم پیدا می‌کند. در منافع فردی، به خودی خود عنصر نامطلوبی وجود ندارد. در آگاهی، ایدئولوژی‌های فردگرا و رفتار سرمایه‌داری اشتباهات فراوانی وجود دارد. اما عطف توجه به افراد طبقه کارگر که سوسیالیسم با آن‌ها آغاز می‌شود، یک نقطه‌ی عزیمت اساسی به شمار می‌رود. این افراد، بسیار گوناگون و منتقد هستند و باید باشند؛ آن‌ها کالاهای بسیار متنوعی را مصرف می‌کنند که رفاه مادی آن‌ها را بهبود و تامین می‌کند، و هم‌چنین از افق‌های فکری خلاق و روابط متقابل اجتماعی برخوردارند.

کارگران برای سرنگونی سرمایه‌داری باید به طور جمعی عمل کنند. شرایط عینی، آن‌ها را مجبور می‌کند که برای تغییر جهان متحد شوند. و بدین ترتیب به طور هم‌زمان خود را نیز متحول سازند. آگاهی در رفتار و مصرف در یک مسیر استوار بر همبستگی تکامل می‌یابد. ("استوار بر همبستگی" اصطلاحی از مایکل لیبوویتز در کتاب بدیل سوسیالیستی^۱ است 2010). این البته امر مطلوبی است. نکته این است که در هر مرحله‌ی "معین" از تکامل اجتماعی، ابعاد متفاوتی از آگاهی اجتماعی و فردی وجود دارد. و سوسیالیسم نمی‌تواند ابعاد اجتماعی را بر ابعاد فردی "برتری بخشد". جمعی و

^۱ -متن کامل این کتاب به همت ح. ریاحی ترجمه شده و در سایت بیدار موجود است.

فردی، همواره با همبستگی متقابل از تجربه انسانی در حال و آینده، جنبه‌های مهمی به شمار می‌روند.

پس تعیین درجه‌ی برابری و نابرابری در توزیع درآمد انگیزه‌های مادی یک مساله مربوط به انتخاب نیست. انگیزه‌های مادی- پیوند بین تلاش و کوشش از یک سو و سطوح مطلق و نسبی پرداخت از سوی دیگر- وجود دارند. مساله استفاده یا عدم استفاده از این انگیزه‌ها نیست، بلکه چگونگی استفاده از آن‌هاست. تفاوت بین دستمزدها وجود خواهد داشت، کار انجام شده ارزیابی خواهد شد، و این ارزیابی فعالیت مجتمع‌های کار را هم در بر می‌گیرد و غیره. و تمامی این کارها به طریقی انجام می‌گیرد که یا انگیزه‌های اخلاقی را تقویت می‌کند- از تلاش برای افزایش آگاهی سوسیالیستی، آگاهی از نیازهای دیگران و اهداف مشترک- یا بر علیه آن‌ها، یا به عنوان مانعی در برابر آن عمل می‌کند.

همین موضوع در پیوند با تمایزهای بین انگیزه‌های جمعی و فردی مطرح می‌شود. اگر یک واحد تولید خوب عمل کرده باشد، آیا ما به تمام کارکنان پاداش یکسان پرداخت خواهیم کرد، یا افراد را به خاطر تلاش‌های متفاوت مجزا می‌کنیم؟ پرسش این است که چگونه این شیوه‌های برخورد را به شکلی ترکیب کنیم که ارزش‌های سوسیالیستی را ارتقاء دهد. کیفیت منفعت شخصی را بالا ببرد، و جامعه را به هدف نهایی رهایی کار نزدیک‌تر کند، و آن را به "نیاز اولیه" زندگی تبدیل سازد.

تجربه‌ی سوسیالیسم قرن بیست و یکم، پُر است از نمونه‌های برابری درآمدها به شکل افراطی. در شرایط فنی و فرهنگی معین، برابری بیش از حد درآمدها در بین کارگران پیشرفته و بر علیه کسانی که تلاش چندانی نشان نداده‌اند، موجب نارضایتی می‌شود. و این به بدبینی و سیاست‌زدایی می‌انجامد- درست بر عکس خصوصیات مطلوب مورد نظر سوسیالیستی. آگاهی سوسیالیستی پیش از هر چیز باید یک تمایل

اصیل را در کارگران تقویت کند، تا مشاهده کنند که هر کس مزدی دریافت می‌کند که با معیارهای سوسیالیستی منطبق است: ما به چه میزان خوب کار کرده‌ایم، ما چقدر خوب به نیازهای جمعی پاسخ داده‌ایم؟ با مشارکت در مدیریت، با فایق آمدن بر نابرابری‌های به جا مانده در بین مردم، با تعمیق آموزش و کیفیت‌های خودمان آینده-ی جامعه و واحد تولید را بهتر کرده‌ایم؛ اگر در یک روند جمعی تعیین شده است که پاداش مقدار معینی است متناسب با سطح دستاوردهای هر شخص، این در اعتبار بخشیدن به معیارها و روندهایی اهمیت دارد که برای تعیین پاداش به کار می‌رود. پاداش شما برای آگاهی سوسیالیستی من مهم است (البته اگر شما احساس می‌کنید این پاداش اضافی است می‌توانید بخشی از آن را به صندوق همبستگی ملی یا بین-المللی واگذار کنید).

پس یک جامعه سوسیالیستی در حال تکامل، باید از نابرابری درآمدها استفاده کند، نابرابری درآمدی که در دوره‌ی معین با توجه به سطح تکامل فنی، اجتماعی-سیاسی و ایدئولوژیک هم‌خوانی داشته باشد. تفاوت دستمزدها باید آن قدر بزرگ باشد که کارگران را برای آموزش و مهارت تشویق کند، تا به تفاوت توانایی‌های خود ادامه دهند و مشارکت در زندگی جمعی را در واحدهای تولید به شیوه‌ای اصولی فراگیرند. این تفاوت دستمزدها نباید آن قدر بزرگ باشد که موجب ایجاد لایه‌های آستی‌ناپذیر تبدیل شود. البته یک هدف اولیه سوسیالیستی محو تدریجی لایه‌بندی‌های مضر به جا مانده است، همراه با آگاهی لایه‌بندی شده نظیر تفاوت بین مدیران و کادرهای فنی با کارگران ساده، کارگران یقه سفید و آبی، غیرمتخصص و متخصص و غیره. با تغییر شرایط موجود- همان طور که نیروهای مولد به شکلی آگاهانه و به طریقی تکامل می-بایند که تقسیم بیگانه‌ساز بین کارگران "اطلاعاتی" و دیگران را از بین می‌برد، با افزایش سطح آموزش تا حدی که همه کارگران بتوانند در جنبه‌های تحلیلی، خلاق و

مدیریتی روند کار شرکت کنند، هیچ‌کس به زحمت و رنج بیهوده و درک کارکردی صرف (در مقابل در درک عقلانی) محدود نشود- در یک کلام هنگامی که تابعیت تاریخی کار از سرمایه (مارکس 1967) وارونه و حل شود، و وسایل تولید هر چه بیش‌تر خصلت سرمایه‌داری را از دست بدهد- بدین ترتیب امکان حذف تدریجی تفاوت‌های در حال حاضر موجود درآمدها از بین می‌رود که با کمیت و کیفیت کار انجام شده مطابق است.

روشن‌تر بگوییم که در مرحله‌ی اولیه سوسیالیسم در حال تکامل، هنوز تفاوت دستمزد مهم است، به این معنا که برخی از کارگران بیش از دیگران امکان مصرف دارند. آیا ما با این امر موافق ایم؟ نه. آیا با این وجود، این امر ضروری به شمار می‌رود؟ با طرح یک استدلال، آری. تفکر سوسیالیستی تا جایی تکامل یافته که خود را از برخورد کودکانه- ناظر بر این که هر چه را که بخواهیم بلادرنگ می‌توانیم به دست آوریم- جدا کرده است. پاداش باید مبتنی بر تلاش باشد (گذشته و حال). اگر دو کارگر توانایی‌های ژنتیکی متفاوتی برای کار با مهارت دارند، این نابرابری ژنتیکی نباید به شکل تفاوت دستمزد جلوه‌گر شود. تفاوت دستمزد صرفاً باید بازتاب کوشش باشد که هر کارگر با به کار بردن توانایی‌های معین خود انجام می‌دهد. اما در عمل این تفاوت نباید به دستورالعملی اجرایی بدل شود. ارزیابی امری ذهنی و ارزیابی‌های متفاوت نمی‌تواند حس عدالت کارگران را از بین ببرد، حس عدالتی که در برخورد مساوی و در نتایج مشهود تجسم می‌یابد. حالا به صخره سخت عینیت می‌رسیم: چیزی که مارکس از آن به عنوان مرحله‌ی پایینی جامعه کمونیستی یاد می-کند. (مارکس ۱۹۷۰)، برخی از واقعیت‌ها از جمله چیزهایی که از لحاظ معیارهای ایده‌ال در ارزیابی، ناعادلانه به نظر می‌رسد ممکن است امر لازمی به شمار رود. و پیشرفت به شرایطی منجر شود که احتمالاً از این واقعیت‌ها درگذرد.

این امر برای سوسیالیسم جنبه‌ی اساسی دارد که به عنوان یک برنامه واقع‌بینانه پذیرفته شود. برای هدف نهایی که یک جامعه‌ی کاملاً غیربیگانه به شمار می‌آید، پیوند کار و درآمد از بین رفته است. چیزی مهم‌تر از ایجاد اراده‌ی سیاسی در طبقه کارگر نیست که وظیفه‌ی سترگ رهبری جامعه را به عهده بگیرد، و آن را از دست طبقه سرمایه‌دار و لایه‌های بالایی که با آن طبقه همسان اند خارج سازد. این امر محقق نمی‌شود مگر آن که جنبش کارگری وظیفه‌ی تاریخی برای انگیزه‌ها را به خوبی متناسب با هر کشور در هر مرحله از تکامل جامعه دریابد.

البته باید روشن باشد که درجه‌ی نابرابری اشاره شده، علی‌رغم این که نتایج و "نقصان"های آن هر چه باشد، هیچ ربطی به نابرابری‌ای ندارد که در ساختار طبقاتی سرمایه‌داری و با کیفیتی متفاوت دیده می‌شود: ما در این جا نه درباره‌ی مولتی میلیونر یا بیلینور، بلکه از ناگزیری درجه‌ی تفاوت درآمدها در بین طبقه کارگر داریم سخن می‌گوییم. باید در نظر داشت که جامعه سوسیالیستی یک درآمد پایه و مطمئن برای همه کارگران و یک مزد اجتماعی را تامین می‌کند که مسکن، آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و بازنشستگی را شامل می‌شود. این یک اعتقاد بنیادی است و بر این فرض استوار است که سطح به جا مانده از تکامل اجتماعی و تولیدی، تکامل بیش‌تر را به امنیت اجتماعی با کیفیت بهتر برای کارگران تامین می‌کند- برخلاف معیار ایدئولوژیک در جامعه سرمایه‌داری که براین اعتقاد تاکید دارد، بارآوری بیش از هر چیز به ترس، عدم اطمینان و فقر وابسته است.

سرانجام همان گونه که اشاره شد ارزیابی، به تفاوت دستمزدها می‌انجامد، پاداش‌های فردی درست نظیر سایر پاداش‌ها، براساس ارزیابی واحدهای تولید آن انجام می‌گیرد، و هر چه بیش‌تر پیچیده‌تر شود، به طور فزاینده بر ارزیابی کیفی و جمعی آن‌ها استوار است. این ارزیابی صرفاً بر پایه‌ی "مزد بر اساس محصول" یا دیگر معیارهای تنگ

بازدهی نیست. پاداش‌ها براساس واحدهای تولید و روند تعیین دستمزد، اساساً سیاسی است. و بنابراین تابع انحرافات و دست‌کاری‌های ممکن. این خطری است که یک جامعه‌ی در حال تکامل سوسیالیستی با آن روبه‌رو است. جایی است که تجربه‌ی طولانی مبارزه جمعی علیه قدرت‌های سرمایه‌داری و سنت‌های همبستگی که به عنوان بخشی از آن تجربه تبلور می‌یابد می‌تواند اهمیت تعیین‌کننده‌ای در پیشبرد جامعه سوسیالیستی داشته باشد، تا جایی که لایه‌بندی‌های به جا مانده و شرایط ستم‌گرانه به طور کامل پشت سر گذاشته شود، و افق‌های جدیدی در برابر امکان ارضای نیازهای انسانی گشوده شود- برای کار خلاق و مصرفی که به زندگی غنا می‌بخشد.

۴- مراحل و نیروهای مولده

آیا هر چیزی- برخوردار از وجود عینی و تاریخی و یک نظم حداقل سیستماتیک- طی مراحل تکامل نمی‌یابد؟ انکار مرحله‌مند بودن سوسیالیسم به معنای انکار امکان درک و ساختمان آینده‌ی بشری با روش‌شناسی علمی است، تقلیل اندیشه بشری سوسیالیستی به ایده‌آلیسم محض در فلسفه و آرمان‌شهرگرایی در سیاست.

مراحل بالا و پایین جامعه‌ی کمونیستی نزد مارکس ("به هرکس مطابق کارش"، "به هرکس مطابق نیازش" مارکس، ۱۹۷۰) طرحی مشهور از درک مرحله‌ای از شیوه تولید پس‌سرمایه‌داری به شمار می‌رود (برای آن برجسب عام "سوسیالیسم" به واژه‌ای مصطلح بدل شده است). در مرحله‌ی پایین، توزیع محصولات شکل کلاسیک مالکیت کالایی را به خود می‌گیرد، که به وسیله‌ی پول و قیمت پولی به گردش در می‌آید، و درآمد پولی که در مبادله با فعالیت تولیدی کسب شده، کماکان مصرف را محدود می‌کند. واقعیت تاریخی پول، قیمت و مزد از قرن‌ها تجربه نتیجه می‌شود، و نمی‌تواند با

فرمانی ساده، نفی یا جایگزین شود. همان گونه که در طرح "الغای" پول به نفع "قبض" یا "گواهی کار" دیده شد (مارکس پرودون را به خاطر پیشنهادی از این دست مورد انتقاد قرار می‌دهد، گرچه خود او پیشنهادهایی مشابهی در جاهای دیگر ارائه می‌دهد). در جریان تکامل نظام سوسیالیستی محتوای اجتماعی پول تغییر می‌کند. برای نمونه مزد از جوهر سرمایه‌دارانه‌ی خود، به عنوان کالایی که تحت مالکیت کارگران قرار دارد، و برای زمان معینی به فروش می‌رسد - نیروی کار - به جانب رابطه - ی کارگران با همکاران خود، و مشارکت او در جامعه از طریق کار همیارانه متحول می‌شود؛ نیروی کاری که از خود بیگانه نیست، و به شکل برنامه‌ریزی شده، از نظر اجتماعی به رسمیت شناخته می‌شود. محتوی جدید در درون اشکال قدیمی، به تدریج شکل می‌گیرد؛ و احتمالاً - در گذر به مرحله‌ی بالاتر - و احتمالاً اشکال قدیمی خود فرسوده شده، و از بین می‌رود. اما چیزی بی‌معناتر و تخیلی‌تر از پیشنهاد "الغای" مزد نیست، یا در واقع "الغای" قانون ارزش به طور فی نفسه. آیا شما ممکن است قانون جاذبه را "ملغا" کنید.

سوسیالیسم سطوح آگاهی و اشکال رفتاری که متناسب با اخذ مازاد سرمایه‌داری است (و تمام ملزومات آن) را به ارث می‌برد. البته سوسیالیسم از جنبش انقلابی طبقه کارگر، ایدئولوژی، عملکرد جمع‌گرایانه و توأم با همبستگی آن نیز نسب می‌برد که از ضرورت مبارزه کارگران در پیشبرد مواضع‌شان در تخالف با سرمایه به وجود آمده است. عامل اول به انتظارات و عملکردهای ناشی از منفعت شخصی منتج می‌شود (این امر برای من چه نفعی در بردارد؟). عامل دوم فرد را تابع جمع می‌کند، به نفع منافع وسیع‌تر طبقه کارگر ("پرسش این نیست که جامعه برای تو چه می‌کند، بلکه این است تو برای جامعه چه می‌کنی"). از منظر سوسیالیسم در حال تکامل، هر دو جانب این قطب‌ها یک سویه است، و نقضی از قبل به جامانده است. هنگامی که بقایای طبقه

سرمایه‌دار در درون جامعه جدید به طور موثر تجزیه شد، و مساله‌ی قدرت به گونه‌ای نهایی حل شد، جمع‌گرایی هژمونیک دیگر مساله‌ی الزامی برای مبارزه و بقای جنبش طبقه کارگر به شمار نمی‌رود. در این جا هر دوی این کاستی‌ها، محیطی برای پیشرفت بیش‌تر از مرحله‌ی پایینی کمونیسم (سوسیالیسم) فراهم می‌کند. هم نیروی جمع‌گرایی معطوف به مرکز و هم فردگرایی نیروی گریز از مرکز "نقایصی" دربر دارند، که باید هر دو به خدمت گرفته شوند (برای ادامه قیاس) در راستای شکل دادن به یک مسیر استوار به پیش. اما چه ما این‌ها را "نقصی" به شمار آوریم و چه نه، هر دو این واقعیت متقابل از رفتار و آگاهی اجتماعی باید مورد توجه قرار بگیرند، و کیفیت آن‌ها در جهت تحقق هر چه بیش‌تر یک آینده‌ی اجتماعی تحول پیدا کند. ما نمی‌توانیم با انکار وجود آن‌ها و تلاش برای جایگزین کردن‌شان با یک مفهوم آرمانی خودسرانه و خارجی بر آن‌ها چیره شویم.

از نظر زمانی بین دو جنبه‌ی اصلی تکامل اجتماعی جدایی وجود ندارد: تکامل نیروهای مولده و تکامل آگاهی و مناسبات اجتماعی سوسیالیستی. احتمالاً به استثنای فلسفه‌ی "گره سفید و گره سیاه" تنگ شیائو پینگ (تا آن جا که به "شکار موش‌ها" می‌پردازند). اندیشه‌ی سوسیالیستی این نظر را مردود می‌داند که عامل اول باید مقدم‌تر انجام گیرد، و عامل دوم به لحظه‌ی نامعینی در آینده موکول شود. به علاوه رشد نیروهای مولده به سادگی به معنای افزایش بارآوری نیست. در جریان‌های اصلی اندیشه و عمل سوسیالیستی این امر همیشه به معنای تغییر محل کار و وسایل تولید از اعمال خودبیگانگی و لایه‌بندی‌های ستم‌گرانه است، تحت شرایطی که به طور پیشرونده بر این میراث سرمایه‌داری فایق می‌آید. وانگهی استفاده از پول، قیمت و دستمزد به انضمام تفاوت‌های درآمد، تنها به منظور افزایش بارآوری نبوده است، و

همیشه به عنوان عامل اساسی برای پیشرفت و تکامل، و درک و انگیزه‌های سوسیالیستی در نظر گرفته شده است.

با وجود پول، قیمت و مزد، افزایش مزدهای واقعی- با فرض این که افزایش یک گرایش مشخص تاریخی در تکامل سوسیالیستی محسوب می‌شود- به معنای این است که قیمت‌های پولی محصولات هر چه بیش‌تر در انتخاب مصرف‌کنندگان، و هر چه بیش‌تر هم‌چون مانعی برای مصرف‌تاثیر و اهمیت خود را از دست می‌دهد. در واقع در عام‌ترین معنا، افزایش مزدهای واقعی یا سطح زندگی، اساسی‌ترین چالش بلاواسطه در برابر سرمایه‌داری و تخصیص طبقاتی و بازتولید اجتماعی است: دسترسی هر چه بیش- تر به محصولات هر شکلی از استعمار را با مشکل روبه‌رو می‌کند. این امر به توضیح حمله‌ی بی‌رحمانه‌ی سرمایه‌داری به سطح زندگی طبقه کارگر کمک می‌رساند. در شرایط سوسیالیستی افزایش مزد واقعی، به طور پیش‌رونده مانعی نهایی در راه آزادی انسانی را تضعیف می‌کند: پیوند ضروری بین مصرف و کار گسیخته می‌شود. کار خود، از وسیله‌ای برای هدف نهایی مصرف، به خلاقیت و خودتحقیقی محض تحول می‌یابد.

در حال حاضر نکته این است که ظهور کیفی کار و مصرف بی‌مانع، توأم با زوال هم- زمان پول، قیمت‌های پولی و اشکال مزد، مرحله‌ی بالاتر کمونیسم کامل را تعریف می‌کند، و بدین وسیله، خصلت مرحله‌ای تکامل سوسیالیستی را مورد تأکید قرار می‌دهد. باید روشن باشد که مراحلی که به این شکل در نظر گرفته شد، توسط تحول درونی تعریف شده است، که در هر مرحله ممکن است. پیشرفت موفق هر مرحله‌ی معین، در عین حال مبنای جایگزین خود را نیز فراهم می‌کند. در واقع هر مرحله به ما می‌آموزد که چگونه از آن فراتر برویم. عینیتی که در نظریه مرحله‌ای مستتر است بعید است که به مانعی در راه اراده و هدف انسانی تبدیل شود، و چارچوبی را ارائه می‌کند که برای ذهنیت و راهنمایی موثر لازم است. فعالیت انسانی در عین حال در

مرکز ضرورت عینی هر مرحله قرار دارد که با آگاهی هدایت می‌شود. مراحل، طول عمری از پیش تعیین‌شده ندارند، و برای عبور از آن‌ها، گام‌های ضروری از پیش تعیین شده وجود ندارد. یک درک مکانیستی و از خارج تحمیل شده برای مراحل، در دوره-هایی در اذهان محافظه کار وجود داشته که آن‌ها به بهانه‌ی به تأخیر انداختن تحولات از آن بهره می‌جستند. اما این متفکران آرمان‌شهرگرا که مخالف به رسمیت شناختن عینیت اجتماعی بودند، به نادرست از درک مرحله‌ای استفاده می‌کردند. تفکر دیالک-تیکی از مراحل، از هر دوی این مواضع یک جانبه فراتر می‌رود.

آیا درک دو مرحله‌ای مارکس خصلت مرحله‌بندی در نظریه سوسیالیستی را به طور کامل دربرمی‌گیرد؟ شاید نه.

پرسش نقش بازار در سوسیالیسم، مسأله‌ای مبرم باقی می‌ماند، نه صرفاً برای سلطه مفهوم سوسیالیسم بازار در شرایط کنونی در کشورهای گوناگون. من این موضوع را در جای دیگر تحت عنوان هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی در سوسیالیسم توضیح داده‌ام. یک نظام برنامه‌ریزی غیربازاری که از برنامه‌ریزی مرکزی ساده فراتر می‌رود. هسته‌ی [اصلی] این نظام می‌تواند یک بخش پیرامونی بازاری دربرداشته باشد، شاید در کشاورزی، خدمات شخصی، هنر و پیشه. این بخش بازاری تابع بخش مرکزی هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی است که نیروی سیاسی برای تضمین بخش بازاری به شکل تابعیت از مالیات‌بندی و قوانینی مربوط به مشارکت کارگران، بهداشت، امنیت حداقل مزد و غیره را تأمین می‌کند. این بخش بازاری نمی‌تواند به محلی برای قطب‌بندی، لایه‌بندی و مقابله با برنامه سوسیالیستی تبدیل شود. این پروژه، یک پیشرفتی است به جلو نسبت به تعادل سطح پایین، بین بخش بازار و دولت که مشخصه‌ی جوامع در حال گذار به رهبری بخش سوسیالیستی است، اما برای ایجاد ساختارهای سوسیالیستی از ظرفیت کامل

برخوردار نیست. مثل سیاست اقتصاد جدید دوران لنین یا "سوسیالیسم بازار با مشخصات چینی آن".

تکامل بیش‌تر روابط بازاری در چارچوب اقتصاد مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، می‌تواند شامل روابط صوری کالایی (مبادله) در بین واحدهای دولتی باشد، در جایی که این امر با درجه‌ای از ناقص بودن آگاهی مواجه است: نیاز به تحقیق به عنوان تایید فعالیت یک واحد در مقابل انتقال محض. عنصر تحقیق افقی و قرارداد، در درون روند شکل‌گیری برنامه، یک نمونه تکامل یافته‌تر از اشکال بازاری است که محتوای جدید سوسیالیستی کسب می‌کند. در واقع و در مقایسه با هدف و صورت‌بندی کلاسیک درباره دولت من پیشنهاد کردم (لایبمن، ۲۰۰۶) طبقه کارگر هنگامی که به قدرت می‌رسد به جای الغای بازار، و به جای این که بازار به یک ضرورت بدل شود (نظیر سوسیالیسم بازار)، باید به تدریج خصلت ستم‌گرانه و بیگانه‌کننده‌ی خود را از دست بدهد که در شکل سرمایه‌داری کلاسیک داراست، و جنبه‌های مثبت خود را به نهادهای در حال رشد سوسیالیستی منتقل کند. در این معنا بازار زوال می‌یابد، در حالی که به گونه‌ی فزاینده امری گذرنده تبدیل می‌شود - درست همان گونه که دولت به عنوان یک ابزار ستم و سلطه‌ی طبقاتی زوال می‌یابد (به جای این که ملغا شود)، و کارکردهای اداره‌ی دموکراتیک و کنترل مردمی را به نهادهای در حال رشد سیاسی سوسیالیسم در حال تکامل منتقل می‌کند.

تکرار می‌کنم، خصلت‌های مرحله‌ای این روند روشن است: مسیری که به این ترتیب به تصویر در آمد، راهنمایی برای عمل است که برای غنا (به جای سد کردن)، کارکرد ذهنی بنای سوسیالیسم، طرح‌ریزی شده است.

برنامه‌ریزی اجتماعی و درازمدت

این پرسش ناظر بر وسیع‌ترین دیدگاه است که سوسیالیسم چه وظایفی را می‌تواند به انجام برساند. امروزه بشریت در عین نگرانی شدید خود، از وضعیت اسفباری برخوردار است: رشد غیرقابل کنترل جمعیت، تخریب محیط زیست، گرم شدن کره‌ی زمین، استفاده حداکثر از ذخایر نفتی، کاهش تنوع حیاتی، انتظاراتی در خصوص سطح زندگی که به علت محدودیت‌های کره‌ی زمین نمی‌تواند برآورده شود، تهدیدی که فن‌آوری مدرن نظامی برای بقای انسانی به وجود آورده است. اگر قرار است سرمایه - داری فردا در یک چشم به هم زدن ناپدید شود، یک گفتگوی اصولی در مورد لیست بحران‌های وابسته به هم می‌تواند هم اکنون آغاز شود. (البته این گفتگو به هر حال باید آغاز شود، حتی در حالی که سرمایه‌داری هنوز در صدد تخریب آن است).

آن چه که سوسیالیسم می‌تواند تدارک ببیند در تمام مراحل، چشم‌انداز، و بنای آن - یک پیش شرط اساسی دارد: در فقدان پیروزی و سلطه‌ی اقتصادی، سیاسی و نظامی یک طبقه اجتماعی کارهای بزرگی امکان‌پذیر است! در واقع ما هنوز فکر خود را به وسعت امکانات موجود پرورش نداده‌ایم. هنگامی که رشد اجتماعی واقعی - افزایش کیفی سطح زندگی، همبستگی و استقلال - دیگر امتیازات یک طبقه اقلیت حاکم را مورد تهدید قرار نمی‌دهد (چون آن طبقه دیگر وجود ندارد) اموری که می‌تواند به وسیله‌ی هوش و خلاقیت‌مان به منصفه ظهور برسد؛ شاید هیچ مرز از پیش تعیین شده‌ای آن را محدود نکند، هر چند که رشد اجتماعی نامحدود نیست.

من در این جا می‌توانم با مراجعه به چهار نوع از افراد بسیار خلاق آن چه را که در نظر دارم به تصویر کشم؛ که هر یک از آن‌ها می‌تواند در چارچوب سوسیالیسم در حال تکامل وجود داشته باشند: کارفرمایان، پیشه‌وران مستقل، افراد آزاد قانون و دولت‌گریز و مدیران حرفه‌ای.

کارفرمایان یا از یک خلاقیت مشخص برخوردارند- چشم‌اندازی از یک محصول کاملاً جدید، یا یک راه جدید برای انجام کارها- یا رویای کسب ثروت و قدرت شخصی. علی‌رغم پیوند ایدئولوژیک این دو حوزه (حرفه خلاقیت و رویاهای منحرف)، این افراد در واقع اشخاص کاملاً مشخصی هستند، افرادی بلند پرواز که سوسیالیسم راه آن‌ها را به ثروت شخصی که ممکن است واقعا در جهت خلاقیت سوق داده شود، سد می‌کند. بدین ترتیب سوسیالیسم بالقوه نقش فعالیت کارفرمایی واقعی را نه سرکوب، بلکه تقویت می‌کند. در تجربه‌های گذشته‌ی تاریخی در بنای سوسیالیسم، این جنبه از امکان سوسیالیستی به خوبی مورد توجه قرار نگرفته است. و این امر به محدودیت تخیل حتی در بین سوسیالیست‌هایی دیده می‌شود که نسبت به "سوسیالیسم موجود" دارای برخورد انتقادی بودند.

پس بگذارید به تصور خلاقان دامن زنیم. یک اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، می‌تواند یک شرکت و مخزنی از ایده‌های کارفرمایی ایجاد کند. تا افرادی که می‌خواهند شرکت جدیدی احداث کنند، از برنامه‌های ابتکاری آن استفاده کنند. شرکت‌های کارفرمایی تا مدتی خارج از نظام برنامه‌ریزی مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، قرار دارند. پس از مدتی این شرکت‌ها به اقتصاد مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، می‌پیوندند (اگر مورد پذیرش قرار بگیرند). آن‌ها باید از مقررات عمومی تبعیت کنند. بخش‌هایی که با بازار در پیوند قرار دارند باید از محصولات تضمین شده، مقررات کار و غیره برخوردار باشند. درآمد حاصل از فعالیت آن‌ها نباید تابع کنترل قیمت‌ها باشد، بلکه باید تابع مالیات‌های تصاعدی باشد. برای سطوح مختلف سرمایه‌گذاری باید شرایط متفاوتی در نظر گرفته شود. اما مخزن کارفرمایی می‌تواند بین تعداد عاملان اجرایی تقسیم شود. به طریقی که کارفرمایان

آتی بتوانند از ابتکارات افراد مختلف استفاده کنند- بیش از افراد نسبتاً محدود خصوصی "گره‌های چاق" و بانک‌دارانی که در سرمایه‌داری موجود قرار دارند. نکته‌ی اصلی: سوسیالیسم به تشویق و به کار گرفتن خلاقیت فردی و ایجاد شکوفایی برای آن علاقه‌مند است.

پیشه‌وران مستقل تمایل دارند که برای خود کار کنند، تا این که بخشی از یک شرکت یا مجتمع کاری باشند. آن‌ها ممکن است بخواهند از برخی مزایای فعالیت‌های ساختارمند اجتماعی استفاده کنند (تضمین درآمد، و مشارکت در یک تقسیم کار سودمند) برای پیگیری راه مستقل خود. آیا ما می‌توانیم از آن‌ها حمایت کنیم؟ این پرسش صوری است و پاسخ آن ساده است. نکته‌ی برجسته این است که "ما" (جامعه سوسیالیستی به طور کامل) هیچ انگیزه‌ای منفی‌ای ندارد که افراد را به کار کردن در بخش اقتصاد مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، مجبور کند. ترس از بیکاری و گرسنگی و تهدیدی در به زندان افتادن به خاطر قرض و بیکاری وجود ندارد. فرصت برای یک اقلیت کوچک، تاییدی پایدار برای آزادی اکثریتی است که از سنت‌های همبستگی برخوردار است، که خود برای بقای طبقه کارگر و پیشرفت در انتخاب اشکال تعاونی در اقتصاد مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، امری اساسی به شمار می‌رود. همین امر در مورد افراد آزاد قانون و دولت‌گریز نیز صادق است. این‌ها مردمانی هستند که "از حکومت نفرت دارند" و می‌خواهند به شکل منزوی در روستاها زندگی کنند که از حوزه‌ی دسترس قانون بدور باشند. البته آن‌ها در واقع به این عقاید باور دارند، اما باید سطح قابل دستیابی و زندگی موجود برای کار مجزا و منفرد را بپذیرند. و حدی از تعاون و تقسیم کار محدود به یک خانواده را، تحت شرایط مبادله‌ی برابر محصولات با جامعه وسیع‌تر (اگر اساساً مبادله‌ای وجود داشته باشد).

ما باید از نظر سیاسی به این افراد دسترس داشته باشیم. فکر می‌کنم که من می‌توانم نشان دهم - با توجه به گذار جمعیتی (محدودیت رشد جمعیت کره‌ی زمین) و سطح اقتصاد و سیاست مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی - که این افراد در مقایسه با وضع موجود، از موقعیت بهتری در سوسیالیسم برخوردار می‌شوند. سرمایه‌داری بی رحم است و می‌خواهد آخرین بقایای جمعیت پراکنده مستقل به زندگی خود ادامه می‌دهند را در روی کره‌ی زمین ببلعد، و آن‌ها را تابع حرص سیری‌ناپذیر خود برای انباشت کند. برعکس این رابطه مبنایی برای کیفیت اجتماعی، اما غیراجباری اقتصاد و جامعه سوسیالیستی محسوب می‌شود. بنای سوسیالیسم همان گونه که فیدل کاسترو می‌گوید وظیفه‌ای است برای افراد کاملا آزاد، و این آزادی اقلیت‌هایی را در بر می‌گیرد که می‌خواهند خارج از این روابط زندگی کنند.

سرانجام نوبت مدیران متخصص می‌رسد. کیفیت روابط محل کار، یک عرصه‌ی اجتماعی عمده و تحقیق نشده است، و سوسیالیسم مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، در یک موقعیتی قرار دارد که تحقیق درباره آن را آغاز کند. سرشت سرمایه‌داری مدیریت را تخریب می‌کند: تا جایی اهداف مدیریت منحرف می‌شود که انسان‌ها برای تداوم و تقویت قدرت متخاصمی که دشمن منافع و بر فراز سر آن‌ها قرار دارد، وسیله‌ای به شمار می‌روند. و مدیریتی موافق طبع بشری صرفا به شکل امکان محض باقی می‌ماند. این امر در لیست بلندی از "واقعیت‌های زندگی" مدیران خود را منعکس می‌سازد: اصل پتر(هرکس متناسب با سطح بی‌لیاقتی خود ارتقاء می‌یابد)، تخاصم عاملان اصلی، دوراهی زندانیان، قضیه عدم امکان (مدیران همواره در جعل اطلاعات، منافع استراتژیک دارند) و غیره. این عوامل به

عنوان ضرورت‌های وجودی و همیشگی برای سرمایه‌داری محسوب می‌شوند، تا چالش‌های برای مدیریت سوسیالیستی.

اکنون سوسیالیسم مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، [از حیث نظری] در موقعیتی قرار گرفته که با این مشکلات مقابله کند. البته برای دموکراتیزه کردن مدیریت باید پیشرفت اساسی انجام گیرد: مسئولیت به لایه‌های پایین‌تر سازمان‌دهی منتقل شود، افراد هر چه بیش‌تری در مدیریت دخالت داده شوند، واقعیت و فرهنگ عمودی "اعمال قدرت بر دیگران" تقلیل یابد، و تفکر و روند مدیریت را کاملا شفاف سازد. اما در برخی از برنامه‌ها، مدیریت به عنوان یکی از مقوله‌های گسترده‌ی کار دیده می‌شود، و هدف ترکیب جنبه‌ی خلاق و مدیریتی با جنبه‌های جاری کار بدون تمایز در هر واحد کار است. می‌خواهم تاکید کنم که مهارت افراد، عنصری ارزشمند و نادر است که هرکس از آن برخوردار نیست، و برخی از جنبه‌های آن را نمی‌توان با دیگران تقسیم کرد. این امر به ویژه برای وظایف هماهنگی کلی کار یک واحد تولیدی مصداق دارد؛ وظایفی که اگر بخواهد به شکل موثر انجام شود نمی‌تواند در سطح وسیع تقلیل پیدا کند. پس سوسیالیسم مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی، برای مدیران همانند کارفرمایان و پیشه‌وران حامل وعده‌ای است: هنگامی که شما بخواهید این کار را در جامعه‌ای انجام دهید که واقعا برای نتایج [کار] ارزش قایل است، از این رو در جامعه‌ی سوسیالیستی به عنوان مدیر و کارفرما یا پیشه‌ور از موقعیت و وضع بهتری برخوردار خواهید شد. سوسیالیسم به شما پیشنهاد شرافتمندانه ارائه می‌کند: در مقابل اعتقاد شما به اصل سوسیالیستی رشد آزاد همگان، به عنوان شرطی برای آزادی خودتان، این نظام فرصت ناگفتنی برای پیشرفت مهارت شما، کاربرد و گسترش آن و غیره فراهم می‌کند.

لازم است از ارتکاب خطای ناکجاآبادی اجتناب کنیم: در مقابله با جنبه‌ی ویژه‌ای از تکامل اجتماعی به عنوان موضوعی ذاتا سوسیالیستی و مطلوب، وعده‌ی محو پیشرونده‌ی تمایز بین کار و فراغت، در حالی که کار برای فرد، اساسا لازم و ثمربخش می‌شود، به این معنا نیست که تمام افراد، کار و فراغت را به یک شکل تجربه می‌کنند. فایق آمدن بر لایه‌بندی در محل کار به این معنا نیست که برخی از کارگران از نقش مدیریتی یا خلاق یا مراقبتی سر باز زنند(البته لازم است که از طریق دسترسی برابر به آموزش و حل نابرابری‌های فرهنگی، همگان برای تعقیب اهدافشان از فرصت مساوی برخوردار باشند) اشکال جمعی مصرف و زندگی مثل کمون‌های محل اقامت، نمی‌توانند هم‌چون شکل "بالتری" از خانوار تک فامیلی سنتی در نظر گرفته شوند. سوسیالیسم شیوه‌ی زندگی را تحمیل نمی‌کند، و امکان تنوع را فراهم می‌سازد. من فکر می‌کنم، تفکر سوسیالیستی باید به روشنی اظهارنظر خودسرانه درباره خصوصیات نهادی و رفتاری را هدایت کند، هنگامی که این اظهارنظرها از تاریخ و تجربه‌ی معین جماعت نشات می‌گیرد، و از یک زمان و مکان به زمان و مکان دیگر تفاوت وسیعی پیدا می‌کند.

آن چه را که می‌توانم مورد تایید قرار دهم این است که سوسیالیسم مبتنی بر هماهنگی چند سطحی، دموکراتیک، و مشاوره پی در پی - یا اقتصاد مشارکتی، یا برنامه‌ریزی دموکراتیک یا هر نام دیگری که برای این بینش انتخاب می‌کنیم - می‌توانم و باید به حاملی برای پویایی اصیل، ابتکار و رشد بدل شود. هنگامی این جنبه‌ها در یک جامعه خوب پیشرفت می‌کند که موانع زیست محیطی، تاریخ واقعی و "نیرنگ" تنوع انسانی را در نظر بگیرد.

و تخیلی تبدیل می‌شود. این امر متضمن این نکته است که اولاً باید جامعه سرمایه-داری را به طور خاص تشریح کرد، چرا که درک کافی از سرشت و نقش بازار و برنامه در سرمایه‌داری، یک مبنای اساسی برای ایجاد سوسیالیسم به شمار می‌رود. ثانیاً تجربه‌های عملی در شوروی و اروپای شرقی در ساختن جوامع پس‌سرمایه‌داری در قرن بیستم، مصالح پایه‌ای لازم برای نوسازی دیدگاه سوسیالیستی فراهم می‌سازد؛ و باید به طور نقادانه از حیث اخذ درس‌های مثبت و منفی مورد بررسی قرار گیرد.

این مقاله به مسایل عام نظام اجتماعی اقتصادی مربوط است، و در درجه‌ی بالایی از تجرید قرار دارد. من مطمئن‌ام که پرسش‌هایی که در این سطح مطرح می‌شوند نتایج مهمی برای مطالعه مرحله‌ها (دوره‌بندی) در سرمایه‌داری، سوسیالیسم، مسایل دوران گذار و مسایل تاکتیکی دربر دارد. این موضوع‌ها اما در این جا مورد بحث قرار نمی‌گیرند.

کتاب‌های آموزشی به ما می‌آموزند که نظام‌های اقتصادی با مسایل مرکزی در تولید و توزیع روبه‌رو اند: چه چیزی باید تولید شود؟ چگونه باید تولید شود؟ و چگونه محصول باید به افراد و گروه‌ها تخصیص داده شود؟ مساله اصلی همانا، هماهنگی بین اراده‌های مختلف و تک تک واحدهای تولیدی است؛ که این خود نتیجه‌ی رشد پیشرونده‌ی نیروهای مولده و سطح آموزش است. و با کنار گذاشتن مهملات قدیمی اقتصاد آمرانه که متناسب با دوره‌های اولیه‌ی بحران تکامل اجتماعی همراه بوده‌اند، ما می‌توانیم مساله‌ی پیچیده‌ی اراده‌ها و هماهنگی فعالیت‌ها را به عنوان موضوع اصلی هر درکی از نظام اقتصادی مطرح کنیم که با چالش‌های امروزه انطباق داشته باشد.

البته نظام‌های اساسی، شمایی از مشکلات اقتصادی را به شکل‌های متناوب نشان می‌دهند. برای مقاصد فعلی ما می‌توان آن‌ها را بر حسب چهار موضوع طبقه‌بندی کرد:

فصل دوم

استدلالی در راستای سوسیالیسم کامل

دیوید لایبمن
ح. آزاد

در آستانه‌ی سقوط رژیم شوروی و کشورهای اروپای شرقی و در مواجهه با تغییر توازن قوا به نفع سرمایه‌داری، درک‌های مختلفی از بدیل‌های عملی سوسیالیسم مطرح شده است. این درک‌ها، انواع جدیدی از مدل سوسیالیسم بازاری که در ابتدا به وسیله لانگه و لرنر در سال‌های دهه‌ی سی مطرح شده‌اند (شوایکارت ۱۹۹۲، رومر ۱۹۹۴ مقایسه کنید با لانگه ۱۹۵۹) و روایت‌های جدیدی از اصلاح‌طلبی برنشتاین (به عنوان نمونه آوئرباخ و اسکات ۱۹۹۳)، تا یک پیشنهاد وسوسه‌انگیز برای نظامی از برنامه‌ریزی افقی را دربر می‌گیرد که از بازار و ساختارهای سلسله‌مراتبی اجتناب می‌کند (در زیر به طور خلاصه توضیح داده می‌شود. نگاه کنید به آلبرت ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲)

در این مقاله من به طور خلاصه موضع نسبتاً متفاوتی را مطرح می‌کنم که بینش سوسیالیستی را در سطح انتزاع، اما به گونه‌ی مثبت بیان می‌کند. بحث من این است که این مدل‌ها بدون جذب کامل عناصری از داده‌هایی که از روند واقعی تاریخی چه از جامعه سرمایه‌داری و چه از جامعه سوسیالیستی به دست می‌آید، به امری دلخواهی

۱- اهداف اساسی

۲- وسایلی که توسط آن‌ها اراده‌ها هماهنگ می‌شوند

۳- وسایلی که به وسیله آن‌ها فعالیت‌ها هماهنگ می‌شوند

۴- نظام انگیزه‌ها و کنترل.

این تمایز بین نظام هماهنگی و نظام انگیزه‌ها در جریان توضیح ما روشن می‌شود. اختلاف بین اراده‌ها و فعالیت‌ها این نکته اساسی را در بر می‌گیرد: در دوره‌ای از رشد [توان] انسانی (تولیدی، سیاسی، اخلاقی) که در سرمایه‌داری و سوسیالیسم به طور مادی ممکن می‌شود (ما این‌جا نسبت و فرمان پیش‌تاریخ و پیش‌سرمایه‌داری را در نظر نمی‌گیریم) هماهنگی اراده‌ها- تاسیس چارچوبی که در آن افراد طیفی از امکان‌ها و موانع عادی را می‌پذیرند و به میل خود در این چارچوب عمل می‌کنند- هم‌چون پیش‌شرط لازم برای فعالیت‌های موثر، بدون مقاومت، بدون ناراضی، بیگانگی و (احتمالاً) بحران صورت می‌گیرد. در پایان قرن بیستم با پذیرش ساده این مطلب که پیشرفت و استفاده از کار و توانایی‌های بشری مبنای لازم را برای مفصل‌بندی اجتماعی اقتصادی و پیشرفت فراهم می‌سازد، و فردیت مستقل را که از طریق جامعه مدنی و روندهای سیاسی شکل‌های عملی پیدا می‌کند. تئوری سوسیالیستی هنوز به طور مناسب با چالش فردیت جدید و بازتاب نظری (و ناقص) آن در آموزه‌ی لیبرالی رو به رو نشده است. از آن‌جا که تجربه‌ی سوسیالیستی قرن بیستم از پشت سرگذشتن لیبرالیسم (یعنی ادغام آن) شکست خورده است، ساختار نظری و عملی آن نارسا باقی می‌ماند. من فکر می‌کنم که سوسیالیسم باید دیدگاهی در مورد سازمان اجتماعی متکی بر هدف‌مندی و دموکراسی ارائه دهد. من استدلال خواهم کرد که هدف‌مندی، نیاز به جایگزینی حرکت خود به خودی بازار با یک نظام مرکزی تخصیصی و هماهنگی دارد. وقتی که دموکراسی به روندهای اقتصادی اساسی جامعه

بسط داده شود، به هر حال با این معضل رو به رو می‌شود. ما تحت عنوان تصمیم-گیری دموکراتیک، جنبه‌های حیات اجتماعی که اشکال تحقق آن فردی است چه هدفی را دنبال می‌کنیم (که در عین حال در شکل‌گیری آن‌ها، درون‌داده‌های گسترده اجتماعی و فرهنگی دخیل هستند)؟

من اصطلاح "هماهنگی خواست‌ها و توافق" را برای شروع تحقیق به کار می‌برم، در خصوص نظریه‌ای که این مساله را حل می‌کند. در مورد ترکیب دقیق مصرف فردی به روشنی، نه توافقی لازم است نه این که امر مطلوبی به شمار می‌رود. خواست‌ها در این سطح در جامعه که کمبود را پشت سر گذاشته است، نیاز به هماهنگی ندارد. توافق در توزیع درآمد (تعیین درجه‌ی نابرابری درآمدها به مقوله‌های مختلف از کار منتهی می‌شود)؛ به اثرات خارجی هر روند از تولید و مصرف؛ به الزامات درازمدت این فرآیندها مربوط می‌شود. به نظر می‌رسد که بازار این جنبه‌ها را با فکر و اراده، از دست افراد خارج می‌کند؛ و در دست یک حوزه‌ی خود به خودی و غیرشخصی می‌سپارد که تصمیم‌ها را برای ما تعیین می‌کند. بر عکس، مشخص کردن سازوکارها، اصول و راه-هایی برای پیشرفت مفهوم جامعه سوسیالیستی از اهمیت بنیادی برخوردار است که در آن شرکت‌کنندگان، به طور زنده و فعال در روند سیاسی، متقابلاً باورهای اصلی-شان را در برابر کیفیت زندگی اجتماعی شکل می‌دهند و آن را به رسمیت می-شناسند.

در مورد مشخص کردن اصول و سازوکار دستیابی به توافق، ما باید به روشنی موارد کاربرد این واژه‌ها را از موارد استفاده ایدئولوژیک قبلی (و هم‌چنان رایج) تفکیک کنیم. منظور من در این‌جا شکل‌گیری توافق در پشت طرح‌های یک طبقه یا نخبگان حاکم نیست که کنترل خود را بر وسایل ارتباط جمعی و سیستم آموزشی به کار می‌برند. بدون بررسی بیشتر این مساله‌ی دشوار، در این‌جا من فقط اشاره می‌کنم این بحث

سطح و کیفیت بالای آموزش که در بین جمعیت فعال به طور وسیع پراکنده است، پیش‌شرط مهمی برای هر توضیح رشد سوسیالیستی موفق به شمار می‌رود، که تا کنون توجه لازم بدان نشده است. (در مورد اهمیت استراتژیک آموزش برای سیاست و نظریه‌ای سوسیالیستی مراجعه کنید به آرباخ و اسکات ۱۹۹۳).

سرمایه‌داری: انباشت و شکل‌گیری ارزش

محرك اصلی حرکت سرمایه‌داری، در اصطلاح انباشت سرمایه خلاصه می‌شود. این بیان فشرده شده، تقسیم جامعه به دو طبقه متخاصم بنیادی را الزامی می‌سازد. روند مرکزی استخراج مازاد از یک طبقه‌ی مولد در عین حال استثمار شده، به وسیله طبقه‌ای مالک و کنترل‌کننده با هدف گسترش ثروت و قدرت مجرد، براساس بازارهای خودپو عملی می‌شود. شرط لازم برای استثمار و بازار سرمایه، این است که اساساً به شکلی خصوصی تحقق می‌یابد، صرف نظر از اشکال ثانوی که در دولت به خود می‌گیرد. (برای بحث کامل‌تر مراجعه کنید به لایبمن ۱۹۹۲ فصل ۱۴)

تقسیم طبقاتی در ذات جامعه سرمایه‌داری قرار دارد، و انگیزه‌های اصلی نظام را نیز در خود منعکس می‌کند. انگیزه برای سرمایه‌داران البته انباشت است. انگیزه طبقه کارگر - به شکل کنترل تجربه می‌شود- به وسیله‌ی ترس رایج از بیکاری و تهی دستی زیر تابعیت قرار می‌گیرد. بیکاری، فقر و مشکلات اجتماعی مربوطه، بنابراین هم‌چون سازوکارهای اصلی برای ایجاد انگیزه‌ی مناسب در جهت ادامه کار بیگانه و استثمار شده قرار دارد. انگیزه‌ی اصلی نفی مادی در این نظام، نقش ثانوی به خود می‌گیرد. درک رایج در معادل قرار دادن منفعت مادی یا رفاه با سرمایه‌داری، اقتصاد آزاد یا نظام بازار، به سادگی، خصوصیت اجتماعی و خصلت طبقاتی سرمایه‌داری را نادیده گرفته و انگیزه‌ی مادی را جدا از زمینه‌ی اجتماعی پیرامون آن در نظر می‌گیرد.

بازار خودپو نقش مرکزی در هماهنگی فعالیت‌ها بازی می‌کند (این به خوبی فهمیده شده است) بازار خودپو هم‌چنین بر هماهنگی اراده‌ها نیز از طریق ارزشی کردن روابط اجتماعی، و بر مقررات اجتماعی حاکم است؛ و از جمله، مناسبات قدرت، سلطه و کنترل را در بر می‌گیرد. نیروهای غیر شخصی بازار در شکل قیمت‌ها، یا در یک کلام، ارزش در معنای اصلی آن در بت‌وارگی از منظر مارکس (۱۹۶۷، جلد ۱، فصل ۱ بخش ۴) در همین جا نهفته است. بازار با تجرید روابط اجتماعی و تهی کردن آن‌ها از جایگاه فردی مشخص، قدرت سرمایه را ارتقاء می‌بخشد، یعنی قدرت برای استثمار. به شکل استعاری، بازار مانند داروی مخدر عمل می‌کند، و تحقق قدرت متخاصم را چه در تولید و چه در مصرف درد از بین می‌برد (به طور نسبی) و هم نامشهود می‌سازد.

آلترناتیو سوسیالیسم بازاری با در نظر گرفتن بازار به شکل ابزاری در سطح مسایل اقتصادی مجرد، به سادگی کیفیت اجتماعی نهادهای بازار خودپو را مورد توجه قرار نمی‌دهد؛ مخصوصاً هنگامی که این نهادها، جایگاه کنترل اجتماعی سرمایه بر تولید اجتماعی پیشرفته و ادغام شده هستند. (مراجعه کنید به پات دوین ۱۹۸۸ برای یک انتقاد از منظر سوسیالیستی بر بازار)

این نکته‌ای اساسی است و مبنای نقد بیش‌تر بر سوسیالیسم بازار در سطوح دیگر است، مثلاً ناتوانی بازار در رقابت برای رسیدن به نتایج بهینه در زمینه‌ای ایستا یا پویا (لایبمن ۱۹۹۲، فصل‌های ۱ و ۲ و ۱۶).

با در نظر گرفتن بازار خودپو به عنوان ابزار مقدماتی برای هماهنگی فعالیت‌ها، جامعه‌ی سرمایه‌داری هم‌چنین یک ابزار ثانوی را به شکل دخالت آگاهانه یا برنامه‌ریزی تدارک می‌بیند. این مقوله، تولید دولتی و سیاست‌های مداخله‌گر و برنامه‌ریزی بینا شرکتی در بخش خصوصی را نیز در بر می‌گیرد. (گالبرایت ۱۹۶۶)

جوامع سرمایه‌داری پسین به طور فزاینده‌ای نیاز به مداخله در روند خودپوی بازار دارد چه به شکل دولتی چه خصوصی. باید یک‌بار برای همیشه این موضوع را مطرح کرد که بحث بر سر بازار در مقابل برنامه نیست، بلکه بحث بیش‌تر بر سر خصلت سرمایه-دارانه یا سوسیالیستی هر یک از آن‌هاست.

سوسیالیسم؛ رشد انسانی و شکل‌گیری توافق

سوسیالیسم رشد انسان را به عنوان محرک اصلی، جایگزین فعالیت اقتصادی معطوف به انباشت می‌سازد. هماهنگی خواست‌ها همان‌طور که دیدیم امری اساسی به شمار می‌رود، و تاکنون این مساله در نظریه‌ی سوسیالیستی به طور شایسته مورد بررسی قرار نگرفته است. من اصطلاح توافق را به کار می‌گیرم که روند پیچیده‌ی ارتباط، فعالیت مشترک و گسترش هم‌فکری را نشان می‌دهد. شکل‌گیری انگیزه‌ها و خواست-های فردی، به گسترده‌ترین و عالی‌ترین سطح، با هم مفصل‌بندی شده و به وحدتی همگون و اجتماعی تبدیل می‌شود. این وحدت نباید به طور ولنگارانه با انواع وحدت یکپارچه‌ی خواست‌ها و اراده‌ها اشتباه گرفته شود. نکته‌ی مهم، دسترسی به کیفیتی عام از توافق در مورد شکل کلی روند اجتماعی و فراقنی آن به آینده است. مهم‌تر از هر چیز، توافق در بستر نهادهای برنامه‌ریزی شکل می‌گیرد که از این جهت فی‌نفسه اهمیت عمده‌ای به دست می‌آورد، و به عنوان مکانی که در آن روند تصمیم‌گیری به تدریج سیاسی و دموکراتیک می‌شود. مقایسه کنید سوسیالیسم را با سرمایه‌داری: در سرمایه‌داری بازار خودپو نقش کیفی (شکل‌گیری ارزش) و نقشی عملکردی (هماهنگی) دارد. در سوسیالیسم، برنامه‌ریزی نقشی کیفی (توافق و شکل‌گیری آن) و نقشی کارکردی (هماهنگی) دارد. همان‌طور که اشاره شد وسایل اصلی هماهنگی فعالیت‌ها، روند برنامه‌ریزی است. به دنبال ادبیاتی جا افتاده و قدیمی از اولین دولت-

های سوسیالیستی (به عنوان مثال خودکوموف ۱۹۶۷ و لانگه ۱۹۶۲) با یک واکنشی در کشورهای غربی (سابرمن ۱۹۶۷، المن ۱۹۷۳ و ۱۹۷۶) که در آن‌ها برنامه به دو سطح برنامه‌ی مرکزی و غیرمرکزی تفکیک می‌شود که در تاثیر متقابل و مداوم با یک دیگر عمل می‌کردند، و به هیچ وجه به برنامه‌ی مرکزی و یا یک برنامه‌ی آمرانه و یا از بالا به پائین محدود نمی‌شد. در واقع بنیان دموکراسی سوسیالیستی در تعمیق برنامه ریزی در سطح اولیه تولید و ادغام آن در نظام اقتصادی و برنامه‌ریزی جمعی شکل می‌گیرد. همان‌طور که من در جای دیگر به تفصیل گفته‌ام (به خصوص لایبمن ۱۹۹۲ فصل ۱۶) ما هم به برنامه‌ریزی مرکزی و هم غیرمرکزی نیاز داریم؛ برای استقرار خصلت دموکراتیک هر یک از آن‌ها و برای این که هر یک متقابلاً دیگری را تقویت کند. برنامه‌ریزی مرکزی چارچوبی کلان و ثابت را فراهم می‌سازد که تلاش برای برنامه‌ریزی‌های محلی صرفاً در این کادر می‌تواند معنا داشته باشد.

برنامه‌ریزی غیرمرکزی منشاء نوآوری، تمایز و انطباق ثمربخش است و برای برنامه-ریزی مرکزی اطلاعات لازم را از نظر کمی و کیفی فراهم می‌آورد و در اختیار نمایندگان اجراکننده آن قرار می‌دهد.

در تجربه‌ی شوروی طی دهه ۱۹۶۰ شکلی از بازار در چارچوب بخش سوسیالیستی (دولتی) ظهور کرد که به عنوان ابزار ثانوی برای هم‌آهنگ کردن فعالیت‌ها عمل می‌کرد.

ادبیات شوروی در رابطه با مارکسیسم کلاسیک تلاش می‌کرد تا دریابد چگونه روابط مبادله می‌توانند به حیات خود ادامه دهند؛ نه تنها با بخش‌های خصوصی و نیمه خصوصی، بلکه در بین خود واحدهای دولتی (خودکوموف ۱۹۶۷). ایده‌ی اساسی این است که اجتماعی شدن چه برای یک دوره گذار طولانی یا به طور نامعینی ناکامل می‌ماند. این واقعیت که من در یک واحد سوسیالیستی کار می‌کنم که متعلق به تمام

مردم است، امری مجرد است. من هنوز هویتی کاری و تجربه معینی در مکان در چارچوب تولید سوسیالیستی با واحد خود خواهم داشت. بدین ترتیب من نیاز به روابط مبادله‌ای هم با خریداران و هم با عرضه‌کنندگان به عنوان تأیید ثانویه فعالیت واحد دارم. (علاوه بر تأیید سیاسی که از طریق به رسمیت شناختن اجتماعی اجرای برنامه تامین می‌شود) بدین ترتیب ما بازار سوسیالیستی داریم که نباید با سوسیالیسم بازار اشتباه گرفته شود. بر خلاف بازار خودکار و مستقل سرمایه‌داری (و البته همین طور بازار در زمان طولانی از تاریخ اقتصاد پیش‌سرمایه‌داری) بازاری که در چارچوب سوسیالیسم به وجود می‌آید، دارای هدفمندی معینی هستند. من ۳ وجه مشخصه برای بازارهای با هدفمندی مشخص ذکر می‌کنم: (ممکن است مشخصه‌های بیش‌تری هم وجود داشته باشد)

اول واحدهای تحت مالکیت اجتماعی، با درگیر شدن در فعالیت‌های بازاری در تعیین سود و پاداش بازاری می‌توانند تابع ارزیابی‌های اجتماعی باشند. رفتار واحدها در جهت منافع شخصی به طور بالقوه با اهداف اجتماعی وسیع‌تر هماهنگ می‌شوند.

دوم ارزیابی (و شاید خود معامله‌ها) بیش از آن که به طور خود به خودی شکل بگیرند، می‌توانند تابع قیمت‌های برنامه‌ریزی شده باشند.

این امر نیز مجدداً کاربرد هنجارهای اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد. خصوصیت اول و دوم می‌توانند در یک نظام کنترل‌گزینه‌ی بر واحدهای تولیدی با هم ترکیب شوند (از طریق مالیات‌ها و یارانه‌ها)؛ و بدین ترتیب بدون نیاز به بسط یک بردار قیمت‌های برنامه‌ریزی شده همان هدف را به انجام برساند. (مراجعه کنید به السون ۱۹۹۱)

سوم به واحدهای تولیدی نیاز داریم که در یک محیط کاملاً شفاف عمل کنند، از این طریق قابل رویت بودن معامله‌ها تضمین می‌گردد. شفافیت برای شکل‌گیری توافق

امری ارزشمند است، و بر انگیزه‌ی طرف‌های معامله در بازارهای با هدفمندی معین اثر می‌گذارد، و به عنوان ضمانتی علیه نتایج ضد اجتماعی عمل می‌کند.

پس مدل سوسیالیستی در بنیاد خود حاوی نظامی از برنامه‌ریزی فراگیر است، با مفصل‌بندی کامل سطوح مرکزی و غیرمرکزی (و شاید بینابینی)؛ این‌ها خود به وسیله بازارهای با هدفمندی معین تکمیل می‌شود، که یک جنبه‌ی افقی به برنامه‌ریزی می‌بخشد، و تماس و معامله‌ی مستقیم بین واحدهای خرد را ممکن می‌سازد. (علی‌رغم بحث نظری ذکر شده در بالا، روابط مبادله بین واحدها در اتحاد شوروی و اروپای شرقی هرگز به عنوان حامل یک فرآیند معامله‌ی ارتباط افقی واقعی از اهمیت لازم برخوردار نشد، به احتمال زیاد به علت مخالفت فرهنگ سیاسی اتوریتر. به نظر من این ضعف عمده در اصلاحات اقتصادی بود که در دهه ۶۰ شروع شد.)

نظامی از این نوع در بخش اولیه یا فرماندهی، می‌تواند به وسیله بازارهای خودجوش در مجموعه‌ای پیرامونی تکمیل شود. (به احتمال زیاد بخش کشاورزی و خدمات شخصی) نقش تعیین‌کننده‌ی بخش سوسیالیستی همراه با نظارت قانونی در باره‌ی شرایط کار، پرداخت، امنیت، سلامت و غیره می‌تواند از نقش خود به خودی بازارها در تداخل با تاثیر عمومی برنامه‌ریزی و توافق جلوگیری کند. این امر هدفمندی و اشتراکی بودن را که نشانه‌های کیفیت سوسیالیستی زندگی هستند، در جای خود قرار می‌دهد. مقایسه تحلیلی سرمایه‌داری و سوسیالیسم در تابلوی زیر خلاصه می‌شود.

سوسیالیسم	سرمايه‌داری
رشد انسانی	هدف انباشت سرمايه
	وسایل هماهنگی فعالیت‌ها
برنامه‌ریزی فراگیر	اوليه بازارهای خود به خودی
بازارهایی با هدف معین	ثانويه دخالت دولت، برنامه‌ریزی بیناشرکتی
	نظام انگیزه‌ها
دستاورد	اوليه قدرت و ترس
	مادی
تأیید اجتماعی	ثانويه دستاوردهای مادی
توافق	وسایل هماهنگی خواست‌ها ارزش‌یابی

مدل‌های سوسیالیسم: تلاش برای مدل ترکیبی

با در نظر گرفتن مدل برنامه‌ریزی فراگیر- بازارهای با هدف معین که به طور خلاصه در بالا به آن‌ها اشاره شد؛ مدل‌های سوسیالیسم که در آغاز مقاله به آن اشاره شد یک جنبه به نظر می‌رسند که بر یک جنبه از سوسیالیسم فراگیر تاکید می‌کنند و جنبه‌های زیر را ندیده می‌گیرند.

مدل آموزشی یا اصلاح‌گرانه، سوسیالیسم را بیش‌تر یک روند می‌بیند تا به عنوان یک هدف. در کشورهای سرمايه‌داری، آن‌ها نیروهای رادیکال را مورد تشویق قرار می‌دهند که توانایی کارگران را به طور آموزشی، فرهنگی، سیاسی افزایش دهند؛ در حالی که از هر تلاش برای تحقق شیوه‌ی تولید سوسیالیستی اجتناب می‌کنند که از سرمايه‌داری فراتر برود (ادوارد برنشین "برای من جنبش همه چیز هست هدف هیچ چیز"). در حالی که این شکل از انکار را در نظر گرفتن گرایش‌های اخیر قابل فهم است، این دید از روبه‌رو شدن با الزامات کیفیت واحد قدرت سرمايه‌داری و قدرت طبقه کارگر فاقد

مالکیت ناتوان است: یک جنبش سیاسی انقلابی، بدون یک هدف مرکزی و سازمان بخش سوسیالیستی غیر ممکن است. چون طبقه کارگر هیچ روابط تولیدی و اجتماعی مستقل از سرمايه‌داری ندارد که از آن‌جا آغاز کند؛ باید سوسیالیسم را به عنوان بخشی از جنبش سرنگونی سرمايه در نظر داشته باشد. این مساله با اتکا به گرایش‌های مادی در سرمايه‌داری و تجربه کامل ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم (مثبت یا منفی) نه آرمان‌گرایانه است و نه ناکجا آبادی، ولی در عین حال تصویری از یک بدیل به شمار می‌رود.

موضع نوسازی سوسیالیستی سهم سازنده‌ای را بازی می‌کند، این امر ما را مجبور می‌سازد که به عمق پیش‌شرط‌هایی (پیش‌شرط‌های فنی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی) متمرکز شویم که برای ساختمان موفقیت‌آمیز سوسیالیسم لازم است. طبقه کارگر نمی‌تواند روابط تولید بدیل را به طور خود به خودی یا به طور گام به گام بنا کند. این طبقه باید برای حمله، خود را آماده کند و یک فرهنگ اعتراضی برای سوسیالیسم به وجود آورد، و به طور پیش‌رونده، نهادهای جامعه مدنی را تحت نظارت یا تاثیر خود در آورد. پیشرفت تحقق یابنده‌ی طبقه کارگر در سرمايه‌داری ما را مجبور می‌سازد که تجربه‌ی لنینی قرن بیست را بازنگری کنیم و بپرسیم که آیا مارکسیسم طی دو قرن از حیات خود در باره رسیدن شرایط گذر انقلابی از سرمايه‌داری اغراق نکرده است؟

من در بالا بحث کرده‌ام که سوسیالیسم بازار، کیفیت اساسی کنترل اجتماعی و هدف مندی را کنار می‌گذارد (سنگ‌بنای دموکراسی اقتصادی) و بدین ترتیب امکان اجتناب از انحراف‌هایی که نتیجه بهینه‌سازی رقابتی بر اساس تصمیم‌گیری‌های جدا از هم در سطح محلی و پراکنده را از بین می‌برد. دید ابزاری از بازار، قادر به دریافت نقش آن در شکل‌گیری ارزش و بدین ترتیب ایجاد روابط اجتماعی سرکوب‌گرانه نیست. این امر از بازار در سطحی اساسی از طریق بررسی روابط مالکیت و قدرت راززدایی می‌کند که در

بطن اشکال ویژه بازاری وجود دارد، و بین محیط سرمایه‌دارانه و سوسیالیستی برای بازار تمایز قایل می‌شود.

سرانجام مفهوم برنامه‌ریزی افقی معطوف به سوسیالیسم که در چارچوب یک سنت وسیع آنارشیستی تکامل یافته است از دریافت دگرگونی بازار ناتوان می‌ماند (چهره-های کیفی متفاوت آن در بسترهای اجتماعی متفاوت) در نتیجه سوسیالیست‌هایی که خواهان الغای روابط بازاری به طور کامل هستند، مرتکب همان اشتباه مفهومی می‌شوند که مدافعان ایدئولوژی "بازار آزاد". آن‌ها روابط بازاری را با روابط مالکیت سرمایه داری مخدوش می‌کنند. درک آلبرت و هائل از عقد قرارداد بین تعاونی‌های تولید و مصرف از طریق روندهای افقی که از طریق دفتر تسهیل روابط افقی می‌گذرد، تکراری از ایده‌ی تعادل والراسی را به ذهن متبادر می‌کند که در آن شکل‌گیری خود به خودی قیمت‌ها رخ می‌دهد. این امر به احتمال زیاد همان از خود بیگانگی جدا از هم افراد را در کل روند اجتماعی بازتولید می‌کند که علامت مشخصه سوسیالیسم بازار است. همان طور که در مورد بقیه مدل‌ها در بالا بحث شد، مفهوم برنامه‌ریزی افقی تاثیر مثبت خود را در بحث‌های راجع به سوسیالیسم بر جا می‌گذارد. این دید به خطر بوروکراتیک که در برنامه‌ریزی جامع وجود دارد توجه لازم را به خود جلب می‌کند.

در واقع نظام برنامه‌ریزی جامع در محیطی از فرهنگ سیاسی پیشرفته و پلورالیستی انجام می‌گیرد، که در آن بحث‌های زنده و اصولی حول روند شکل‌گیری توافق انجام می‌شود، و نهادهای برنامه‌ریزی مرکزی در فضایی از دقت و موشکافی عمومی و نظارت دموکراتیک صوری تحقق می‌یابد. بدین ترتیب رازآمیزی "سطح‌های بالاتر" در سلسله مراتب برنامه‌ریزی، به سوی زوال می‌روند و نهادهای مرکزی عملکردی مشابه همان هیات تسهیل پی در پی آلبرت و هائل را ایفا می‌کنند؛ تا بوروکراسی آمرانه‌ی گذشته. بدین ترتیب نقش نهادهای مرکزی در استقرار جهت‌های کلی، تضمین ثبات و تحقق

افق‌های درازمدت ضروری سوسیالیسم کمال‌یافته به شکل اساسی حفظ می‌شود. مخالفت و اعتراض به بی‌قواره شدن سلسله‌مراتب و مسئولیت، لزوماً به معنای مخالفت با هر گونه سلسله مراتب و مسئولیت نباید تلقی شود.

در این مقاله کوتاه من نمی‌توانم چشم‌اندازهای اقتصادی، مسایل حل نشده یا حتی احساس ناامیدی کنونی در بین سوسیالیست‌ها را مورد بحث قرار دهیم. چرا ما باید به تنهایی در میان انقلابیون سراسر تاریخ یک جامعه‌ی پسا سرمایه‌داری را بنا کنیم؟ این وظیفه‌ی ساده‌ای نیست، اما من فکر می‌کنم که ما درک بهتری از میزان استعدادی خواهیم داشت که این تلاش در اختیار جمع ما قرار داده است [وقتی که طبقه کارگر در سراسر جهان به هویت و ندای خویش یک بار دیگر آگاه شود] آنگاه به روشنی معلوم است که سرمایه‌داری بدیل درازمدتی نمی‌تواند باشد.

باید صحبت‌ها را با اشاره‌ای به دیوید (گوردن) شروع کنم، و می‌دانم که نیازی نیست که خلاصه‌ای از ابتکارات فراوان او در زمینه‌ی اقتصاد و آموزش رادیکال یا دغدغه‌های که در خصوص دانشجویان و همکاران خود داشت یا کمک‌های گوناگونی را به سمع-تان برسانم که به این تشکیلات ارائه کرد. بنابراین، می‌خواهم به جای آن‌ها، با روایت حادثه‌ای که هنوز گزارش نشده است، نکته‌ای را به دانستنی‌های مربوط به گوردن اضافه کنم. آنگاه حقیقت روشن می‌شود!

در سال ۱۹۷۸ دیوید به همراه دوست جوان خانواده‌گی‌اش لایمن، و هربرت گینتس، دخترم لزلی و من به کنفرانس تابستانی کمپ سِزار در ویرجینیای غربی رفتیم. باید اردوگاه را در ساعت پنج صبح آخرین روز کنفرانس ترک می‌کردیم تا به هواپیما برای سفر برسیم. وقتی پیش از طلوع آفتاب در ماشین جا گرفتیم، متوجه شدیم که در ورودی اردوگاه را با قفل و زنجیر بسته‌اند. دیوید که رانندگی می‌کرد با فرض بر این‌که تنها اراده‌ی انقلابی می‌تواند بر همه‌ی موانع پیروز شود، روح زمانه را به نمایش گذاشت. میله‌ها و زنجیر را دور زد و مستقیم به داخل جویبار کنار در ورودی فرو رفت. خوشبختانه یکی از دهقانان محل که زودتر از ما بر خاسته و در آن حوالی بود با تراکتور و کابل خود، توانست ماشین را از آن وضعیت ناخشنود و فلاکت بار بیرون بیاورد تا ما راهمان را ادامه دهیم. البته دیوید به خاطر خوش‌گذرانی‌های شب قبل و از این‌که فهمید دیگر شرکت‌کنندگان در کنفرانس در خواب عمیق اند، نفس راحتی کشید و قول داد صدای این حادثه را در نیورد. (آن روزها راه خوش‌گذرانی را می‌دانستیم!) بسیار خوب، حالا قضیه را می‌دانید. باور نمی‌کنم دیوید هرگز "حقیقت" آن حادثه را آفتابی کرده باشد، اما اگر آن حادثه او را وادار کرده باشد به جنبه‌ی عینی توازن بشری بیانیدش احتمالاً آن حادثه باید سر آغاز تحقیقات او پیرامون دوره‌بندی-

فصل سوم

هفت‌ت‌ز پیرامون سوسیالیسم پرتوان قرن بیست و یکم

برگردان: ح. ریاحی

خلاصه:

در پاسخ به چالش‌های امروزه، از جمله بسیج موفق حول مبرم‌ترین نیازهای مردم، داشتن دیدگاهی از جامعه‌ی پرتوان و الهام‌بخش جدید- سوسیالیسم - بیش از هر زمان دیگری ضرورت پیدا کرده است. می‌توانیم، بدون ایجاد طرح‌های سفت و سخت یا رویایی، برخی از اصلی‌ترین مولفه‌های این دیدگاه را گسترش و مورد تایید قرار دهیم: رفتن به فراسوی محتوای بیگانه‌ساز و قطبی‌کننده‌ی بازارهای خودجوش، هماهنگی و برنامه‌ریزی دموکراتیک در همه‌ی سطوح، از متمرکز تا غیرمتمرکز و کار خلاقه در پیوند با امکانات گسترده‌ی فن‌آوری اطلاعاتی مدرن. این پروژه، در عین حال، باید همه‌ی درس‌های مثبت و منفی تجربه‌ی پس‌اسرمایه‌داری قرن بیستم، مخصوصاً تجربه‌ی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) را در بر گیرد و مورد استفاده قرار دهد.

هایی باشد که به تحلیل مراحل انباشت سرمایه انجامید و چند سال بعد به ثمر نشست.

پروژه‌ی دیوید- ساختارهای اجتماعی انباشت سرمایه که در همراهی با سام بولز و تام وایسکف پیش برد (بولز، گوران و وایسکف سال ۱۹۸۳)، مدل اقتصاد سنجی او از اقتصاد ایالات متحده (که هرگز کامل نشد) بررسی فرآیند کار و سازماندهی، تجزیه و تحلیل کورپوراسیون "پرو پیمان و ضعیف" و جایگاه آن در اقتصاد بین‌المللی (گوردن سال ۱۹۹۶) همگی بر دغدغه‌ی اساسی چپ اشاره دارد، اما دیوید به دغدغه‌ای که تا آن‌جا که من از آن آگاهی دارم هرگز رسماً به آن نپرداخت: ماهیت یک جامعه‌ی جدید است، جامعه‌ای که تجسم آرمان‌های همه‌ی کسانی است که تحت ستم و استثمار و در شرایط امروزی از خود بیگانه اند. من فکر می‌کنم به خاطر در اختیار نداشتن واژه‌ی بهتر در دفاع از کرامت همه‌ی کسانی که زیر این پرچم زندگی و مبارزه کرده‌اند، وظیفه داریم هم‌چنان از به کارگیری اصطلاح سوسیالیسم برای جامعه جدید ادامه دهیم. اما این اصطلاح به خاطر ماهیت ویژه‌ی خود می‌بایست همواره بازتعریف شود؛ محتوای آن را باید همیشه تازه کرد و خواستار آن بود که این کار ادامه یابد - دقیقاً به این ترتیب است که همه‌ی این قضایا همواره معنا پیدا می‌کند. کنفرانس تابستان امسال به موضوع عام "بدیل" اختصاص دارد. من صحبت‌م را، که امیدوارم مورد پسند دیوید باشد، ادای سهمی می‌دانم در یاری رساندن به این بحث با علم به این‌که ممکن است در این اردوگاه تابستانی متوجه وقت‌مان نباشیم، هفت ترم را ابتدا و پیش از بازگشت و توضیح مفصل یک‌یک آن‌ها بیان می‌کنم پیام اصلی ساده است: در شرایط کنونی که نکتب سلطه‌ی سرمایه‌داری همراه با تخریب دارد کره‌ی زمین را فرا می‌گیرد، داشتن دیدگاه پرتوانی از بدیل سوسیالیستی که هم واقع‌بینانه و هم الهام‌بخش باشد به ضرورتی مطلق تبدیل شده است. لازم است هر ذره از آگاهی و

حساسیت اخلاقی را برای ارتقاء دیدگاه خود از جامعه‌ای به کار گیریم که در آن مردم به کمال می‌رسند، به غنای روحی دست پیدا می‌کنند و می‌توانند برای رشد و شکوفائی خود با دیگران به چالش برخیزند، جامعه‌ای که در آن کار و تفریح و سهم تولید و مصرف هر چه بیش‌تر از یکدیگر جدائی ناپذیر می‌شوند، جامعه‌ای که در آن، به بیان به یاد ماندنی مارکس، "رشد آزاد هر فرد" به طور واقعی شرط "رشد آزاد همگان" باشد. گاه فکر می‌کنم بهترین تعریف سوسیالیسم جامعه‌ای است که در آن هر کس صبح با شادی بر می‌خیزد و مشتاق روزی است که در پیش رو دارد. باید شهامت آن‌را داشته باشم علیه همه گند و کثافتی (را به خاطر استفاده از این اصطلاح غیر آکادمیک ببخشید) که ضد دیدگاه ما روی هم تنبار کرده‌اند- "بدیلی وجود ندارد"، چیزی به عنوان "جامعه" در کار نیست" و از این قبیل- پرچم رویکرد دموکراتیک را برافراشته نگه داریم. ایده‌ی "گریز ناپذیر بودن بازار" بدیل قرن بیست و یکم ایدئولوژی‌های کهنه‌ی مبتنی بر سلطه و کنترل است ایدئولوژی‌هایی چون "قانون طبیعی" و "اراده‌ی پروردگار". اما برای احتراز از این پرچم به تکوین یک مدل نیاز داریم- آری، با احتیاط لازم، اشکالی نمی‌بینم که آن را مدل نام‌گذاری کنم- مدلی از سوسیالیسم که در مفهوم مورد نظرم پرتوان و قوی است.

مدل مورد نظر به ویژه باید از واژگی ترکیبی و بی روح "سوسیالیسم بازار" فراتر رود. ایده‌ی سوسیالیسم بازار که مثلاً در اثر جان رومر تحت عنوان "آینده‌ای برای سوسیالیسم" (۱۹۹۴) توصیف شده است، تفاوت چندانی با آن چیزی ندارد که زمانی "سرمایه‌داری مردمی" نامیده می‌شد. این ایده به این باور تسلیم می‌شود که مبتنی است بر این‌که جامعه "بیش از حد پیچیده است" که بتوان آن‌را تحت کنترل دموکراتیک پیش‌بینی شده قرار داد. طرح سوسیالیسم پرتوان چیزی نیست جز برپایی جنبشی با دیدگاه خاص خود که بتواند در مقابل وضع موجود سرمایه‌داری مقاومت

کند و از آن فراتر رود، نظامی که در حال حاضر بر همه‌ی جنبه‌های زندگی شخصی و اجتماعی سلطه دارد.

بنابراین، هفت تز من عبارت اند از:

۱- همه‌ی بازارها، بازار سرمایه‌داری نیستند، اما بازار سرمایه‌داری فراگیرنده است و باید از آن فراتر رفت.

۲- تجربه پسامسرمایه‌داری قرن بیستم درس‌های مثبت و منفی اساسی، برای پروژه-ی قرن بیست و یکم ما در بر دارد و تنها چپ می‌تواند آن تجربه را ارتقا دهد.

۳- هماهنگی اقتصادی غیربازاری ممکن است و جنبه‌ی اساسی دارد، اما در صورتی می‌تواند دموکراتیک باشد که هم متمرکز و هم نامتمرکز باشد.

۴- بازار سوسیالیستی از بین نمی‌رود، بلکه پژمرده می‌شود.

۵- تحریف بوروکراتیک اقتدارمدارانه برای سرمایه‌داری جنبه‌ی کارکردی دارد و برای سوسیالیسم غیر کارکردی.

۶- نقطه‌عطف مهمی پیش می‌آید که کیفیت‌های بالنده‌ی زندگی به پیش شرط رشد کارآیی و بهره‌وری تبدیل می‌شود.

۷- هر چه دیدگاه ما رادیکال‌تر باشد، عملی و کارآتر است، و به طور بالقوه از طریق مبارزات امروزی نیز بیش‌تر تأیید می‌شود.

اکنون هر یک را به نوبت توضیح می‌دهم.

۱- همه‌ی بازارها سرمایه‌داری نیستند، اما

بازار سرمایه‌داری فراگیرنده است و باید از

آن فراتر رفت.

ایدئولوژی سرمایه‌داری بیش از حد تلاش می‌کند تا به نگرشی انتزاعی از "بازار" تقدس بخشد که ویژگی ضد اجتماعی، ضد تاریخی، ابدی و ضروری بودن آن است. اما این تصور به طور خود به خود در تجربه معمولی مردم بازسازی می‌شود. این تجربه در "روزمرگی" خاص خود ظاهراً بر مبنای واقعیت ویژه‌ی خویش پیش می‌آید. در واقعیت اما چنین تصویری سطحی و ظاهری است. بر این نکته نمی‌توان بیش از حد تاکید کرد: ایدئولوژی بازار اساساً سلطه‌ی خود را از طریق فعالیت‌های "دم و دستگاه-های ایدئولوژیک" سرمایه‌داری (دولت، رسانه، آموزش) به دست نمی‌آورد. این ایدئولوژی به طور خودانگیخته از بطن زندگی روزمره غلیان پیدا می‌کند. بنابراین، مایوس‌کننده است که می‌بینیم ایدئولوژی بازار بر چپ اثر گذاشته و در بسیاری از رساله‌های عالمانه آمده است؛ در این رساله‌ها، بازار با تکوین تاریخی مشخص سرمایه‌داری خلط و اشتباه شده است. این رویکرد بینش اساسی را در نیافته است: بازارها به لحاظ اجتماعی واقعیت‌های ریشه‌داری هستند که خود را در شکل‌های پیشاسرمایه-داری، سرمایه‌داری و پسامسرمایه‌داری متبلور کرده‌اند. در آمیختن بازار با سرمایه‌داری، همان‌طور که مثلاً تحمیل این نظر به مارکس - نظری که مارکس با آن کاملاً بیگانه است - مبنی بر این که مطالعه‌ی کالاها و ارزش‌گذاری به طور کامل و مستقیماً تنها به تئوری جامعه سرمایه‌داری تعلق دارد، فقط در خدمت یک هدف است: این کار سوسیالیسم را به ایدئولوژی هزاره‌ای و به پیش‌گوئی و رخدادی انجیلی تبدیل می‌کند. این قیامت‌سرائی، معنی‌اش سرنگونی ناگهانی نه فقط طبقه‌ی حاکمه سرمایه‌داری است - گفتن این مساله به تنهایی کافی نیست - بلکه هر آن‌چه با مناسبات بازاری ربط

پیدا می‌کند: پول، قیمت، دستمزد و غیره. این شیوه‌ی اندیشیدن شیوه‌ای رمانتیک و کاملاً عرفانی است. این شیوه‌ی تفکر، علاقه مردم به سوسیالیسم را نه زیاد بلکه کم می‌کند یعنی به نظام مبتنی بر واقعیت که از ارزش بررسی جدی برخوردار است، چرا که این شیوه، فهم مردم نسبت به سوسیالیسم را کاهش می‌دهد.

کیفیت تاریخاً فراگیرنده‌ی بازار سرمایه‌داری که منحصر به فرد است، زمینه‌ی مادی سوسیالیسم پرتوان را تشکیل می‌دهد. شکل‌های بازار در چارچوب نظام سرمایه‌داری، بی‌شبهت به روش‌های ساده‌ی مناسبات (پیشاسرمایه‌داری) بازار، نقش حیاتی در پیش‌برد استثمار سرمایه‌داری دارد. قدرت اخذ ارزش اضافه به این بستگی دارد که ارزش اضافه و به همراه آن همه عناصر تولید سرمایه‌داری، به خصوص نیروی کار، در شکل ارزش تجلی پیدا می‌کند. فرآیند سرمایه‌داری، روندی است که منطق بازار را به سیطره‌جویی بر همه‌ی بخش‌های زندگی اجتماعی وا می‌دارد. بازار سرمایه‌داری - نه بازار به طور عام، بلکه زندگی خانوادگی، مناسبات شخصی و زندگی اجتماعی ("جامعه‌ی مدنی") را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهد. این بازار فردیت آدم‌های در جستجوی مالکیت را رشد می‌دهد که برابرنهاد فرد انسانی واقعی و کمال‌یافته است. از همه مهم‌تر، این بازار واقعیت یک فرایند اجتماعی عنان گسیخته (مثل فرایندی "شبه هوا") یا غیر عمدی را به وجود می‌آورد؛ امور به سادگی اتفاق می‌افتند، یعنی مستقل از اراده‌ی انسان. واقعیت، سپس، ایدئولوژی را ارتقا می‌دهد: "نمی‌توانند طبیعت بشر را تغییر دهند." (انسان گرگ انسان است) و ازین قبیل.

"بازار"ها ضرورتاً ایجادکننده‌ی قطبی‌گری، از خود بیگانگی و عنان گسیختگی نیستند. اما بازارهای سرمایه‌داری از قدرت ایجاد چنین اموری برخوردارند. بازارهای سرمایه‌داری چنین کاری را نه بر حسب تصادف، بلکه به این خاطر انجام می‌دهند که همه‌ی این جنبه‌های زندگی در این جامعه از کارکرد معینی برخوردارند. این‌ها شرایط

اساسی جهت بازتولید قدرت سرمایه‌داری اند. این به باور من، باید پاسخ ما به "سوسیالیسم بازار" باشد: نه فقط نقد معمولی از "شکست بازار" بلکه نیاز به فراتر رفتن سیاسی همه جانبه از شبکه‌ی آسیب‌شناسی‌هایی که ریشه در ارزش‌گذاری زندگی اجتماعی دارد. این شبکه میراث سرمایه‌داری برای ماست و فقط به لحاظ سیاسی می‌توان با آن مخالفت کرد، یعنی با طرح رویکرد دموکراتیک به مثابه اصل بدیل و راهنما.

۲- تجربه‌ی پساسرمایه‌داری قرن بیستم درس‌های مثبت و منفی اساسی برای پروژه‌ی قرن بیست و یکم ما در بردارد و تنها چپ می‌تواند این تجربه را ارتقا دهد.

ناچاریم مسائل را بپذیریم. اگر فکر می‌کنید که مثلاً این پرسش که "اتحاد شوروی چگونه نظامی بود؟" دیگر به بایگانی تاریخ پیوسته است، دوباره باز خواهد گشت و هم‌چون شب‌چی به سراغ شما خواهد آمد.

ضعف نسبی چپ در قرن گذشته که در اثر جنگ و رکود اقتصادی پیوسته به رهبری جنبش‌های توده‌ای کشیده شد، شکافی را به وجود آورد که اگر چه گریزناپذیر نبود، اما دست‌کم، اجتناب از آن کار بسیار دشواری بود. انقلاب شوروی ما را به انشقاق کشاند. آن‌هایی که از آن حمایت کردند - من هم از آن طیفام - هم‌چون طبقات حاکم سرمایه‌داری، شاهد بودند که اتحاد جماهیر شوروی در نظام سرمایه‌داری جهانی شکاف عظیمی به وجود آورد. حمایت از این پیروزی، اما، هزینه‌ی هنگفتی به همراه داشت. چپ طرفدار شوروی پس از تحمل ضربات خردکننده‌ی شعار "بدیلی وجود

ندارد" (TINA) هم اکنون واقعیت جدید را به شیوه‌ای غیر انتقادی پذیرفته است و در عین حال ایده‌ی سوسیالیسم به عنوان پروژه‌ای نظری را هم کنار گذاشت، یعنی مبنایی که دآوری مستقل را تضمین می‌کرد. هژمونی سرمایه‌داری، به نوبه خود، منافع فرهنگی، روانی، اطلاعاتی، مذهبی و آموزشی خود را به کار گرفت تا قالب ذهنی گسترده‌ای را علیه شوروی ایجاد کند، تقریباً الگو و مدل اساسی‌ای که اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای متحد او در اروپا و آسیا را به هر شر قابل فهمی مرتبط ساخت. اکنون برای چپ طرفدار شوروی وقت آن رسیده است که خطرات انزوای فرهنگی و سرسپردگی ناسنجیده به احزاب و دولت‌هایی را بپذیرند که به نام جنبش‌های انقلابی کارگری سخن می‌گویند، مخصوصاً جاهایی که چنین احزاب و دولت‌هایی به عقب ماندگی فرهنگی و اقتصادی دچارند و جهان سرمایه‌داری آن‌ها را به انزوا کشانده است. اما برای اپوزیسیون، یعنی سنت ضد شوروی وقت آنست که بپذیرند اندیشه آن‌ها تا چه اندازه بازتاب دهنده‌ی سروری گسترده‌ی خط فکری ضد شوروی است، خطی که در بافت فکری‌شان جای گرفته بود پیش از آن‌که به بلوغ سنی‌ای برسند که سیاسی شوند.

از هر "طیفی" آمده باشیم وظیفه جاری روشن است. لازم است همه‌ی تجارب پساسرمایه‌داری قرن بیستم، چه مثبت و چه منفی را درک کنیم و از آن‌ها بیاموزیم و طی این مسیر با هریک از دشمنان خود (هرکه باشد) روبه‌رو شویم. البته پرونده‌ی نظرات منفی (البته به دلائلی روشنی) شناخته شده‌تر است: انحرافات عصر استالین، حبس و کشتارهای دست‌جمعی، پسروی کورکورانه، افزایش قدرت و شخصیت یک رهبر واحد؛ سیاسی کردن بیش از اندازه‌ی زندگی فرهنگی، علمی و آکادمیک، دیوان-سالاری، قدرت و مقام‌پرستی - همه‌ی این‌ها را باید به لحاظ تاریخی و به طور مشخص

تجزیه و تحلیل کرد. اما آن‌چه در باره تجربه شوروی (حتی در درون) نا شناخته است، گستره‌ی دستاوردهای مثبت آنست و این دستاورد هم اجتماعی و هم فنی اند. در این جا فرصت نیست که این موضوع را به تفصیل بررسی کنم ولی به طور مختصر به نکات چندی اشاره می‌کنم: قطعنامه ۱۹۷۹ دوره‌ی برژنف در باره‌ی اقتصاد، زمینه‌ی دگرگونی‌های همه جانبه‌ای را در راستای دموکراسی عمیق اقتصادی فراهم آورد: شوراهای تیمی در بنگاه‌ها به وجود آمد که مسئولیت داشتند نقشه‌های خود را طرح‌ریزی و به اجرا در آورند و بودجه‌های خود را اداره کنند. انتخابات مستقیم، هم برای رهبری تیم‌ها و هم مدیران بنگاه‌ها برقرار شد. سیستم‌های مشارکتی ساخته شد که پادشاه (بخش متغیر دستمزد) را در پیوند با معیارهای ارزش‌گذاری "هنجاری" برای کارکرد بنگاه‌ها، تیم‌ها و افراد تعیین کند.

انتخاب مستقیم رهبری بنگاه خصلت یک جنبش توده‌ای پیدا کرد و در سال ۱۹۸۵ در صنعت شوروی کاملاً مستقر شد. لازم به گفتن نیست که این سیستم چهار سال بعد ملغی شد یعنی زمانی که با پیش‌شرط‌های "مالکیت خصوصی" در تقابل قرار گرفت، همان طرفداران مالکیت خصوصی که امروزه به "مافیای" روس تکامل پیدا کرده‌اند. این دوره‌ی کوتاه از شکوفایی دموکراسی صنعتی بی نظیر بود، که در دیگر کشورهای اروپای شرقی یا آسیا مانند نداشت. (مورد کوبا وضعیتی که تحت شرایط توسعه نیافتگی و محاصره اقتصادی داشت، مورد ویژه‌ی است که لازم است جداگانه مورد بررسی قرار گیرد).

نظام شوروی همه‌ی ادعاهای اروپای غربی و آمریکای شمالی را در سایه قرار داد، ادعاهایی چون: "محافظی که زندگی کاری آن‌ها با کیفیت است." "تصمیم‌گیری جمعی" و غیره. (توجه دارید که اکنون که اتحاد جماهیر شوروی از بین رفته است کسی در باره آن صحبت نمی‌کند) این دوره متأسفانه کوتاه بود. خشم انباشت شده و

فرو خورده نسبت به سوء استفاده‌ای که تحت زمام‌داری استالین از قدرت به عمل آمد بعدها زبانه کشید و جوانه‌های لطیف دموکراسی سوسیالیستی را نابود کرد. این انفجار توده‌ای که بازتاب نابسندگی سوسیالیسم آغازین بود، قوی‌تر از آن بود که امکانات مثبت جامعه‌ی شوروی بتواند بر آن غلبه کند و نتایج آن را هم می‌دانیم. اما زمانی که این امکانات مثبت وجود داشت، در نهادهای بی نظیر سوسیالیستی تجسم پیدا کرد و اکنون این امکان برای کل چپ جهانی هست و ضرورت دارد آن حقیقت را به رسمیت بشناسند و از آن بیاموزد.

۳- هم‌آهنگی اقتصادی غیربازاری ممکن است و

جنبه‌ی اساسی دارد اما در صورتی دموکراتیک

است که هم متمرکز و هم غیر متمرکز باشد.

ما به اندیشیدن در قالب تضادهای دوگانه عادت کرده‌ایم: برنامه‌ریزی (یا "دستور") در مقابل بازار، کنترل مرکزی در مقابل خودمختاری محلی و ازین قبیل. این عادتی سطحی و ظاهری است: این نوعی جایگزینی بیش از اندازه پیش پا افتاده است در برابر تامل جدی در باره‌ی آنچه واقعاً اهمیت دارد: محتوای اجتماعی واقعی در همه‌ی سطوح هم‌آهنگی اقتصادی. این عادت چنان در خودآگاهی ما ریشه‌دار است که به تلاشی جانانه و به یک مبارزه سخت و درازمدت نیاز دارد تا بتوان از آن فراتر رفت و بر آن غلبه کرد. ما، مثلاً، چنان به بحث پیرامون "برنامه‌ریزی مرکزی شوروی" عادت کرده‌ایم که برای ما تقریباً به یک ورد تبدیل شده است، به عبارتی که نمی‌توان از آن خلاصی یافت. اما تقابلی "برنامه‌ریزی مرکزی با بازار"، به باور من، خطای بزرگی است، خطائی مفهومی و تجربی، خطای تجربی به این دلیل که در هیچ زمانی در تاریخ اتحاد جماهیر شوروی بیش از سهم کوچکی از کالاها و خدمات در مرکز، برنامه‌ریزی نمی-

شد: شمار موازنه‌های مادی- محاسبه‌ی مفصل منابع و مقصد کالاها- در سطح مرکزی هرگز از ۱۵۰۰ قلم تجاوز نکرد. این رقم ممکن است به نظر زیاد باشد ولی این‌طور نیست. اغلب کالاهایی که باید برنامه‌ریزی می‌شد، فرآورده‌ی بنگاه‌هایی بود که گزارش شده بود که مسئولیت آن در سطوح کشوری، منطقه‌ای و شهری از اهمیت کم‌تری برخوردار بودند. به بیان دیگر، تا حد بالایی واگذاری اختیارات و عدم تمرکز وجود داشت. (این البته به معنی آن نیست که تصمیم‌گیری دموکراتیک یا کارآمد بود): در تاریخ، مستبدین محلی فراوان وجود داشته‌اند و کارآمدی پیش شرط‌های زیادی دارد.) اما این امر معمولاً جنبه‌ی مفهومی دارد که به جوهر مساله می‌پردازد. بنابراین از تمایز بین برنامه‌ریزی و هماهنگی آغاز کنیم. ما از اصطلاح "برنامه‌ریزی" وقتی استفاده می‌کنیم که در حقیقت منظورمان "هم‌آهنگی اقتصادی" است: تصور یک الگوی منسجم تولید، مبادله و توزیع کالا بین نهادها و افراد و سپس به اجرا در آوردن آن الگو. به عقیده من، واژه برنامه‌ریزی را باید برای آن‌چه واقعاً هست حفظ کرد: تدوین شیوه‌هایی برای تکوین محیط ساخته شده‌ی مشخص، استفاده از منابع، رابطه- ی فضاهای بین مناطق مسکونی و تولیدی و توازن زیست بومی برای آینده. در واقع برنامه‌ریزی عبارتست از بده - بستن حقیقی: تا آن جا که این برنامه‌ریزی دموکراتیک است، به معنی آنست که مردم در نهایت امر، سرنوشت خود را به دست می‌گیرند و مسیر تکامل انسانی را شکل می‌بخشند. من، اما، به جای برنامه‌ریزی، بر موضوع کم دامنه‌ی هماهنگی متمرکز می‌شوم.

هماهنگی می‌تواند خودانگیخته و "عنان‌گسیخته" باشد، مانند اغلب شکل‌های تاریخی مناسبات بازاری. بازارها در شکل سرمایه‌داری خود، قدرت سرمایه‌های خصوصی را بزرگ جلوه می‌دهند و در پرده نگه می‌دارند. این سرمایه‌های خصوصی می‌توانند بسیار فشرده و متمرکز باشند. نه بازارهای کنونی "کم اهمیت‌اند" و نه هم-

آهنگی غیر بازاری ذاتاً امری "پر اهمیت". هم‌آهنگی غیر بازاری در سطوح گوناگون از متمرکز (سطح سیاسی آن که شامل کل موجودیت سیاسی - منطقه‌ای می‌شود) تا غیرمتمرکزتر (بنگاه‌های فردی متناسب با آهنگ فعالیت درون بنگاه‌ها) نیز وجود دارد.

هم‌آهنگی متمرکز بازار در بافت نظام سرمایه‌داری، به مرور زمان به جابه‌جایی هم-آهنگی غیرمتمرکز گرایش پیدا می‌کند: این پویایی ذاتی انباشت سرمایه است. تضاد بین سطوح متمرکز و غیرمتمرکز کشمکشی را بازتاب می‌دهد که در بطن فرآیند اجتماعی قرار دارد. به گمان من، قضیه در یک بافت سوسیالیستی بسیار متفاوت است. وقتی هم‌آهنگی خودانگیخته جای خود را به هم‌آهنگی سیاسی می‌دهد، سطح‌های متمرکز و غیرمتمرکز بیش‌تر رابطه‌ای استوار بر هم‌زیستی را با یک دیگر پیدا می‌کنند تا رابطه‌ای هم‌ستیزانه. به بیان ساده: هم‌آهنگی متمرکز مفید و موثر پیش شرط هم-آهنگی مفید و موثر غیرمتمرکز است و بر عکس. ضرورت‌های متقابل امری واضح و روشن اند: سطح متمرکز، ثبات و شفافیت فراهم می‌آورد - قیمت‌ها، هنجارها، شرایط عمومی ساختاری، حد نیاز به کالا و منابع را تعیین می‌کنند. این چارچوب استوار به واحدهای غیر متمرکز، این امکان را فراهم می‌کند که بتوانند به محاسبه، مقایسه و عمل اقدام کنند - بنگاه‌های محلی و تعاونی‌ها به جای هرج و مرج آماری بدون نقشه‌ی بازار عنان گسیخته، محیط کلان منضبط و آموزنده به دست می‌آورند. هم‌آهنگی کلان و نه "بازار" شرایط‌گزینش حقیقتاً عقلانی را فراهم می‌آورد. فعالیت خردی که دارای زمینه‌ی استوار باشد، به نوبه خود اطلاعات مناسب مفید و قابل تنظیم فراهم می‌سازد، یعنی تبدیل دانش محلی و ویژه به داده‌های جمعی. بدون هماهنگی توده‌ای مشارکتی در سطح محلی، مرکز از واقعیت دور شده و داده‌های سطح کلان آن، به‌هنگام بودن خود را از دست می‌دهند. بدون مجموعه داده‌های کلان و مدون، تعاونی‌های غیر

متمرکز نمی‌توانند نیازهای خود را بشناسند تا بتوانند پروژه‌های (نقشه‌های) هماهنگی خود را بسط و گسترش دهند و به اجرا در آورند.

بنابراین مساله هرگز این نیست که "برنامه‌ریزی مرکزی" را در تقابل با "عدم تمرکز بازار" قرار دهیم. آماج سوسیالیستی که در تجربه‌ی قرن بیستم ریشه دارد ولی در حد محدود تحقق یافت، عبارت از سیستم هماهنگی همه جانبه‌ای بود که در آن سطوح متمرکز و غیرمتمرکز (و البته سطوح میانی) به گونه‌ای با یکدیگر هم‌زیستی و تعامل داشتند و تعداد هر چه بیش‌تری را به این فعالیت جلب می‌کردند تا زمانی که همه‌ی زحمتکشانی که به لحاظ اجتماعی و سیاسی فعال قادر و مایل باشند به عنوان بخشی از این پروژه به شمار روند. جدایی بین کار مربوط به مدیریت یا کار فکری یا خلاقه و کار تولیدی روزمره به تدریج از بین می‌رود. این است دموکراسی سوسیالیستی. این دموکراسی بدون هماهنگی مرکزی نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما نمی‌توان هرگز آن را به هماهنگی مرکزی نیز تقلیل داد. این دموکراسی به وضوح با خودمختاری محلی بدون هماهنگی مرکزی خوانایی ندارد. این دموکراسی در نبود هماهنگی مرکزی یا به هرج و مرج خودانگیخته (بازار) یا به واحدهای مستبد منزوی زوال پیدا می‌کند. بدیل پسرقت - پسرقت به معنای بازاری کردن عنان گسیخته یا برگشت به مرحله پیشا تمدن - هم‌آهنگی همه جانبه است.

از اصطلاح "گزینش عقلانی" استفاده کردم که به طور یقین به افراشتن یک پرچم معنی می‌دهد. وسوسه می‌شوم بگویم گزینش عقلانی مهم‌تر از آنست که به مارکسیست‌ها واگذاشته شود. آن‌هایی که براین نظرند که به نام طبقه‌ی کارگر، رهبری کنند و در خصوص استفاده از منابعی تصمیم بگیرند که هم اکنون در مالکیت طبقه کارگر قرار دارد و به عنوان کل جامعه سازمان یافته است، بهتر است وقتی مساله به معیارهای تصمیم‌گیری مربوط می‌شود، از خود هشیاری نشان دهند. این نظر

که یک وضعیت اجتماعی بهینه‌ی واحد و بی نظیر وجود دارد را می‌توان به سرعت کنار گذاشت. همین‌طور هم می‌توانیم بپذیریم که پارامترهای یک نتیجه‌ی نیمه بهینه (بهترین ایده‌ای که می‌توان به‌طور واقع‌بینانه تحقق بخشید) آن چیزی خواهد بود که پت دوین (۲۰۰۲) آن را "هماهنگی بر پایه مشورت" نامید: تبادل نظر روشمند و مداوم در تعاونی‌های کار، جماعات مسکونی، آموزگاران جماعات فرهنگی (مبتنی بر جنسیت، قومیت و زبان) و کسانی که هماهنگی خطوط عمومی کار را تحت کنترل، سرپرستی و به‌طور دموکراتیک نمایندگی می‌کنند. در این‌جا می‌خواهم به مفهوم شاخص‌ها یا هنجارهای پیچیده اشاره کنم. این‌ها فرمول‌هایی است که طبق آن قیمت‌ها و درآمدها باید معیارهای چندگانه‌ی موفقیت را بازتاب دهند. علاوه بر اجرای موفق برنامه با شیوه‌هایی که در بنگاه‌های اقتصادی سرمایه‌داری نیز دنبال می‌شود، احتمالاً در نوعی سنجش از سودآوری خلاصه می‌شود، معیارهایی نیز می‌تواند وجود داشته باشد که اجرای موفق هدف‌های سوسیالیستی را دقیقاً اندازه‌گیری کند. آیا یک تعاونی کار و جامعه خود در غلبه بر نابرابری‌ها (جنسیتی، نژادی، شهری یا روستایی) به هدف‌های خویش دست یافته است؟ یا در ایجاد پیوند با مدارس، مقامات مستقر در محل و دیگر گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی؟ یا در مراقبت از محیط؟ یا در بسط نظام‌های گردش و بهبود کار و فائق آمدن بر نابرابری‌های هر می‌موجود در نیروی کار؟ یا در مشارکت فن‌آوری‌ها و مهارت در بخش متعلق به خود و در سطحی عمومی‌تر؟ این فهرست را می‌توان گسترش داد ولی کافی است اشاره کرد که محاسبه و ارزش-گذاری سوسیالیستی دارای امکانات گسترده‌ای است که در اختیار هیچ روند خود انگیخته‌ی بازار قرار ندارد، خواه در بازار سرمایه‌داری واقعاً موجود یا در "بازار سوسیالیستی" مفروض.

تصویری که به وجود می‌آید هماهنگی دموکراتیک چند سطحی را به نمایش می‌گذارد که در آن مذاکره سیاسی با محاسبه‌ی پیچیده و مبادله اطلاعات ترکیب شده است. رابطه‌ی بین سطوح (از غیرمتمرکز به متمرکز و برعکس) به "برنامه" نیمه‌گزینشی و نیمه منسجمی هم‌گرایی می‌بخشد که از یکسو، هم بازتاب‌دهنده‌ی دانش محلی و هم بهترین برآورد تعاونی‌های کار از امکانات خویش است و از دیگر سو ظرفیت‌های هماهنگ‌کننده‌ی مرکز، توانائی آن در جذب سیستم اقتصادی دارای اندازه و سنجش، اجتناب از مشکل فضای بسته و اجرای هدف‌ها و معیارهای درازمدت کنترل شده است. اکنون با پرسش اجتناب‌ناپذیر روبه‌رو می‌شویم. آیا چنین برنامه‌ای به لحاظ فنی قابل اجرا است؟

پال کاکشات و الن کاترل در مقاله‌ای که در شماره‌ی ویژه‌ی مجله‌ی "علم و جامعه" تحت عنوان "پایه‌ریزی نظری سوسیالیسم: بدیل‌هایی در برابر سرمایه‌داری و دست نامشهود" آورده‌اند، در پیوند با تجربه شوروی این‌گونه نظر می‌دهند: "در نظام-های نوع شوروی اجرای موازنه‌های مادی فقط به صورت ناقص انجام می‌شد. تکنیک-های پردازش اطلاعات وجود نداشت، تکنیک‌هایی که لازم بود ترازهای مادی را به‌طور کامل انجام دهند. اکنون، اما این امکانات وجود دارند" (۲۰۰۲:۵۵) من بر آخرین جمله‌ی آن‌ها تاکید می‌کنم که البته به امکانات عظیم و عمدتاً دست نخورده‌ی فن-آوری اطلاعاتی مدرن اشاره دارد. حتی تحت نظام سرمایه‌داری که هماهنگی همه جانبه در آن ممکن نیست، شرکت‌های بزرگ شبکه‌های درونی را به وجود آورده‌اند: سیستم‌های درونی برای ارتباطات، انبار متمرکز و غیرمتمرکز اطلاعات و پردازش آن. روشن است که به لحاظ فنی می‌توان و به نظرم، چشم‌انداز آن هیجان‌انگیز است- شبکه‌های درونی بنگاه صنعتی را به شیوه‌ای بالنده به یک شبکه اقتصادی وسیع بسط و گسترش داد. این شبکه‌ها را یکبار خیال‌پردازانه شبکه‌ی هماهنگی اقتصادی نام

گذاشتم (لایمن ۲۰۰۱) این شبکه‌ها نوآوری‌های برنامه‌ای محلی را پیوسته جمع‌آوری و تنظیم می‌کند به طوری که همه و البته نه فقط هیئت‌های هماهنگی مرکزی می‌توانند مجموعه‌ی گرایش‌ها را در نظر گیرند و در عین حال همیشه قیمت‌ها و شاخص‌های برنامه‌ای را به لحاظ اجتماعی نیمه بهینه و به شکل رایانه‌ای ارائه کنند. مرکز مسئول است و حق دارد مداخله کند و ابتکارات محلی را تا آنجایی دوباره راهنمایی کند که ضروری به نظر می‌رسد. بنگاه‌ها دارائی اجتماعی اند و نه دارایی خصوصی، تعاونی‌های موجود کار و واگذاری قدرت به تعاونی‌های کار همیشه بدین ترتیب تعریف و مشخص می‌شوند. اما سیستم هماهنگی چند سطحی شبکه اقتصادی هماهنگی دیرکرده‌های بین پیشنهادها و دلائل و بین "برنامه" و "اجرا" را حذف می‌کند. این فرآیند به روندی پیوسته تبدیل می‌شود که شمار رو به افزایشی از زحمتکشان را می‌تواند به خود جلب کند. این هم به نوبه خود دموکراسی سوسیالیستی است که همیشه ناکامل و ناتمام است و همواره باید تصحیح و تجدید نظر شود. همه‌ی سطوح در روند چند سطحی به یمن فن‌آوری اطلاعاتی آشکار و قابل رویت اند. همه‌ی سطوح از جمله - و با کنایه می‌گویم - سطح مرکزی در فضای شفافیت و بحث عمومی شدید عمل می‌کنند. آیا لازم است اشاره کنم که این وضعیت حیاتی - علنیت و فرهنگ بحث درست و واقعی - در شوروی اساساً وجود نداشت؟ اهمیت نسبی فقدان دو فضا - فضای نظری یا سیاسی و فن‌آوری ارتباطاتی یا رایانه‌ای مدرن، در تکوین شکست نظام شوروی در تغییر خود و حفظ قدرت دولتی در قرن بیستم را هر کس می‌تواند داوری کند.

اما به گمان من، باید روشن باشد که امکانات هماهنگی دموکراتیک متمرکز و غیر متمرکز به مثابه بدیلی برای وانهادن آگاهانه آن، به نفع بازار خودانگیخته را باید هم - چنان به طور کامل مورد بررسی قرار داد.

۴- بازار سوسیالیستی از بین نمی‌رود، بلکه پُزمرده می‌شود.

من، همان‌طور که تاکنون باید روشن شده باشد، طرفدار سوسیالیسمی نیرومند و پرتوانم. هدف اولیه و درازمدت این سوسیالیسم آنست که هماهنگی بر پایه بازار عنان-گسیخته را نفی کند که در نهایت نوعی استثمار سرمایه‌داری است. این سوسیالیسم عبارتست از "برنامه‌ریزی" یا هماهنگی آگاهانه و دموکراتیک. آیا این بدان معنی است که "بازار" را می‌توان به تدریج ملغی کرد؟ آیا نوعی بازار هم‌چنان در نظام سوسیالیستی به حیات خود ادامه خواهد داد؟ این نظر را به طور ضمنی تایید کردم آن‌جا که قبلاً اصرار داشتم بازارها همیشه بازتاب زمین‌های تاریخی از جمله زمینه‌ی تاریخی پس‌سرمایه‌داری خود به شمار می‌روند.

نظراتی چون "لغو قانون ارزش" لغو "ارزش" یا بازار برای من سرگرم کننده‌اند. این نوع نظرات در محافل درگیر با اقتصاد سیاسی مطرح می‌شود. چنین نظراتی همانند آنست که گفته شود باران، برف یا قانون جاذبه را لغو کنیم. این راه‌هایی پر طنین معمولاً در مقابل کارنامه‌ی غم‌انگیز کمونیست‌های شوروی ارائه می‌شود که در تحقق [الغاء قانون ارزش] ناموفق بودند. با این همه، در خور توجه است که همه‌ی رهبران پسا سرمایه‌داری از چین، کره شمالی تا ویتنام و سرانجام هم کوبا به این ایده رسیده‌اند که شکل‌های مناسبات بازاری طی شالوده‌ریزی سوسیالیسم به حیات خود ادامه می‌دهند. اگر قرار است بازار به طور کامل از بین برود، این امر باید ظاهراً در فاز بالاتری پیش آید، مثلاً مرحله‌ای که مارکس آن‌را فاز بالاتر جامعه‌ی کمونیستی نامید. در عین حال، چنین به نظر می‌رسد که باید با بازار و مناسبات کالایی کنار بیاییم. تلاش برای تعطیل آن‌ها کاری بیهوده و بدانجام است. همه این‌ها درست است به جز

این برداشت مبنی بر این که سوسیالیسم (و البته نه "سوسیالیسم بازار") را باید در تقابل با فشار خودانگیخته خارق‌العاده‌ای بنا کرد که فعالیت خصوصی در بازار و ثروتمند شدن فردی به وجود آورده است. این قضیه به نوبه خود اعطای امتیاز بزرگی است به نظر غالب سرمایه‌داری. طبق این نظر "بازارها" به گونه‌ای ذاتی جز طبیعت انسان و ابدی به نظر می‌رسند.

به باور من می‌توانیم و باید این نظر عمومی را بپذیریم که سوسیالیسم در طی مراحل تکوین پیدا می‌کند. در مراحل اولیه واقعیت‌های چندی وجود دارند، از پاره‌ای ساختارهای بازاری تا نابرابری در درآمد که هم‌چنان پا برجاست تا زمانی که شالوده‌هایی به تدریج به وجود آیند که بتوان از آن‌ها فراتر رفت. در عین حال اگر قرار است سوسیالیسم کاملاً آرمان‌شهری به نظر نرسد و بی ارتباط با "طبیعت بشری"، توضیحی پیرامون محتوای مناسبات بازاری بر متن سوسیالیستی کمک‌کننده خواهد بود.

بازارهای سوسیالیستی در آغاز، روابط متقابل بین دولت یا بخش عمومی و شکل‌های پیرامونی تولید منفرد، به خصوص در بخش کشاورزی، خرده‌فروشی و خدمات را تشکیل می‌دهد. در حوزه‌ی اصلی اقتصاد سوسیالیستی، که طبق هماهنگی دموکراتیک عمل می‌کند، "قله‌های فرماندهی" را در اختیار دارد: بخش خودانگیخته اقتصاد در زمینه‌ی دستمزد، شرایط کاری، تاثیرات زیست محیطی، مالیات تصاعدی و غیره تابع مقرراتی قرار می‌گیرد که باید به اجرا در آیند و از پشتیبانی گسترده برخوردار شوند. بدین ترتیب، بازار عنان گسیخته نمی‌تواند به عامل تعیین‌کننده‌ی همه چیز تبدیل شود. می‌توانیم بگوئیم که با رشد و تکوین نظام سوسیالیستی قسمت‌های هر چه بیش‌تری از بخش خودانگیخته یا غیر رسمی اقتصاد زیر پوشش هماهنگی دموکراتیک قرار می‌گیرد، زیرا چنین وضعیتی با به وجود آمدن وفاق سیاسی و

هماهنگی همه جانبه‌ی (متمرکز و غیرمتمرکز) امکان‌پذیر می‌شود. آنچه باقی می‌ماند بقایایی از گذشته است.

با این همه، مفهوم جالب‌تر این است که گونه‌های معینی از مناسبات بازار در چارچوب نظام سوسیالیستی به حیات خود ادامه می‌دهند و رشد می‌کنند. می‌توانیم دو مرحله از مناسبات را درک کنیم.

تا آن جایی که می‌دانم اولین آن‌ها فقط در ادبیات شوروی پیرامون "اقتصاد سیاسی سوسیالیسم" مورد بحث و بررسی قرار گرفته است (به عنوان مثال، در آثار خودو کوموف ۱۹۶۷) جای دیگری آن را ندیده‌ام. مرحله دوم پیشنهاد از من است. اولین مرحله در تکوین بازارهای سوسیالیستی بر مبنای پذیرش کمبودهایی است که در تکوین سوسیالیستی وجود دارد و فقط به تدریج از بین می‌رود. بنگاه‌ها در بخش اصلی اقتصاد سوسیالیستی در مالکیت بخش عمومی قرار دارند که غیرقابل تقسیم اند، "مردم" مالک آن‌ها هستند. این، البته یک تجربه است. مدیران منتصب یا منتخب "مردم" را نمایندگی می‌کنند و اگر اشکالی در این نظر می‌بینند مرا ببخشید، باید بگویم این مدیران ممکن است اراده "مردم" را به طور کامل یا دقیق تحقق نبخشند. بنابراین، کنترل کارآمد در اختیار مدیریت محلی نهاده شده که به پایگان مردمی نزدیک‌تر است. اما این امر در تجربه‌ی ملموس کارگران یک بنگاه، این احساس را به وجود می‌آورد که دارایی واقعی - برخورداری از قدرت واقعی منافع مادی - در سطح محلی وجود دارد. بنابراین در عین حال که فعالیت تعاونی در اصل، به نام هویت انتزاعی بزرگ‌تری صورت می‌گیرد که باید به کار خود به لحاظ سیاسی اعتبار قانونی بخشد، تعیین هویت تعاونی، در عمل، مشخص و محلی است و لازم است که کارش از طریق مناسبات قراردادی با دیگر تعاونی‌ها ارزیابی شود و مورد تأیید قرار گیرد. مختصر این‌که، برای بنگاه لازم است که تولید خود را به همان دولتی بفروشد که

خود بخشی از آنست و از همان دولت هم دروندادها را خریداری کند. مناسبات بازاری در نتیجه‌ی آگاهی سوسیالیستی که هنوز نابالغ و بی تجربه است شکل می‌گیرد. اما این مناسبات خودانگیخته و عنان‌گسیخته نیستند. اولاً آن‌ها بر مجموعه قیمت‌های محاسبه شده‌ی اساسی پایه‌گذاری شده‌اند. (موضوع پیچیده‌ی محاسبه‌ی قیمت در سوسیالیسم را باید به فرصت دیگری واگذارم) این مناسبات نباید در این اصل اساسی سوسیالیستی رخنه ایجاد کند که قیمت‌ها و بنا بر آن درآمدها را باید با هماهنگی که مورد بحث و بررسی قرار گرفته، به گونه‌ای دموکراتیک و آگاهانه تعیین کرد و نه با نیروهایی که از کنترل انسان خارج اند (بازار). دوم این‌که ارزش‌گذاری اجتماعی هر بنگاهی را با جامعه، جماعت و محیط‌های صنعتی بزرگ‌تر در پیوند قرار می‌دهد. بدین ترتیب، انزوای نسبی‌ای که عمل متقابل بازار را ضروری می‌سازد به شیوه‌ی بالنده پشت سر گذاشته می‌شود.

بنابراین مرحله دوم شکل‌گیری بازار سوسیالیستی عبارتست از آن‌چه در بنگاه‌ها از مناسبات کالائی در واحدهایی باقی مانده‌اند که در هماهنگی تکوین یافته‌اند و در این وضعیت ادامه حیات داده‌اند. این روند، روند تحقیق و کشف افقی است که پیوندها و وظائفی در چارچوب شکل‌گیری برنامه را به وجود می‌آورد. این روند، روند استفاده از امکانات پایه‌ای است تا بتواند جایگاه خود را در شبکه‌ی تولید به طور مستقیم شکل بخشد.

قرارداد افقی بین واحدهای محلی از طریق شبکه‌ی اقتصادی هماهنگ مستقیماً برای دیگر واحدها و تا مرکز قابل رویت می‌شود و در چارچوب ارزش‌گذارانه‌ای انجام می‌گیرد که رفتار منضبط را رشد می‌دهد. فکر نمی‌کنم این قضیه به اندازه‌ی کافی شناخته شده باشد که فن‌آوری اطلاعاتی مدرن، نوید فروکاستن رو به افزایش تمایز بین ارتباطات افقی و عمودی را در خود دارد. بنابراین، بازارهای سوسیالیستی مرحله

دوم هدف اصلی و آگاهانه‌ای را به نمایش می‌گذارند. آن‌ها نشان می‌دهند که این امر نباید به معنی یکنواختی و انعطاف‌ناپذیری باشد. سهل است، ارزش‌های سوسیالیستی می‌توانند هر چه بیش‌تر در ابتکارات محلی و فعالیت خلاقه تجسم پیدا کنند. بازارها در این معنی، بقایای به جا مانده‌ی کم اهمیت گذشته نیستند. آن‌ها محتوای مثبتی را پیش می‌برند که قبلاً در بازارهای خودانگیخته در شکل‌های پیش‌سرمایه‌داری، سرمایه‌داری و مرحله‌ی آغازین سوسیالیستی ریشه داشت. در این قسمت است که به طراحی مفهومی می‌رسیم که به آن افتخار می‌کنم.

ثئوری سنتی مارکسیستی که بحث مشهور مارکس در "نقد برنامه‌ی گوتا" را پی می‌گیرد (مارکس ۱۹۳۳) با دستیابی به نظر متفاوتی در باره دولت با آنارشیسم فاصله می‌گیرد. این تفاوت در جمله‌ی معروف "دولت الغا نمی‌شود بلکه به تدریج پژمرده می‌شود" بیان شده است. کارکرد سرکوب‌گرانه‌ی دولت، حتی دموکراتیک‌ترین آن، آشکارا به رسمیت شناخته می‌شود. هدف این کارکرد، عبارتست از برکناری کامل طبقه‌ی حاکم سرمایه‌داری و نهادهایی که تاریخاً به آن وابسته‌اند تا نفوذ مقام‌های قدرت، و بازگشت آن‌ها غیرممکن شود. با تکوین دولت سوسیالیستی، کارکرد سرکوب‌گرانه به تدریج غیرضروری می‌شود. با پژمردن دولت، ساختارهایی باقی می‌مانند که اداره‌ی امور عمومی را به عهده دارند. این ساختارها دموکراتیک‌تر می‌شوند، تغییر پیدا می‌کنند، اما ناپدید نمی‌شوند: به گمان من اندکند افرادی که باور کنند آینده در اختیار کمون‌های منزوی یا افراد بدون ارتباط با یک‌دیگری است که در جنگل پرسه می‌زنند یا در ربی‌ریج برای گذران زندگی جان می‌کنند. دموکراسی فراتر از آن رشد می‌کند که شکلی از دولت (سرکوب‌گر) باشد. این دموکراسی هر چه بیش‌تر نهادهایی را در بر می‌گیرد که مشارکتی، هماهنگ و مورد بحث و مذاکره قرار

گرفته‌اند. مختصر این‌که مهم‌ترین میراثی که دولت به جا می‌گذارد عبارتست از: شکل‌های همبستگی انسانی منضبط، برابر و احترام‌آمیز.

مارکس به دلایل چندی چنین طریقی در باره‌ی بازارها نداشت. اما باید می‌داشت! بازارها ملغی نمی‌شوند. آن‌ها با بلوغ زندگی سوسیالیستی و با بسط امکانات هماهنگی آگاهانه و دموکراتیک به تدریج پزمرده می‌شوند. اما هم‌چون مورد پزمرده شدن دولت، پزمرده شدن بازارها هم به معنی از بین رفتن همه‌ی کارکردهای آن نیست. محتوای مثبت آن - ابتکارات محلی، قرارداد و پیمان‌های افقی و مسئولیت - از درون مناسبات از خود بیگانه‌کننده‌ی پیشینی بر می‌آید که مردم را از نظارت بر زندگی خود محروم و از استثمار سرمایه‌داری حمایت می‌کرد. این محتوای مثبت با واقعیت جدید و پویای هماهنگی و برنامه‌ریزی دموکراتیک ترکیب می‌شود. بنابراین، می‌توانیم با چیزی ظریف‌تر، واقع‌بینانه‌تر و قابل استفاده‌تر از "انحلال بازار" یا "سوسیالیسم بازار" به مخالفت برخیزیم. بازارها همانند دولت‌ها در تکوین سوسیالیسم نقش دارند، هر چند که شالوده‌ی فراتر رفتن نهائی و تدریجی از آن‌ها فراهم می‌شود.

۵- انحرافات بوروکراتیک اقتدارمدارانه برای سرمایه‌داری جنبه‌ی کارکردی دارد، برای سوسیالیسم غیر کارکردی.

این تز به جوهر انحرافات اسفبار سوسیالیسم قرن بیستم می‌پردازد و نیاز به توجه بیش‌تری دارد که بتوانم در چند دقیقه به آن بپردازم. فقط می‌خواهم دورنمایی برای بررسی بیش‌تر این مساله حیاتی به دست دهم.

سرمایه‌داری با ماسک بازار، واقعیت درونی خود را در هاله‌ای از رمز و راز می‌پوشاند، اما دروتی همیشه تهدید می‌کند که جادوگر از پشت پرده‌ی دزدانه نگاه می‌کند تا

ماسک‌های دیگری را ابداع کند. سعی کن عذاب‌دهنده‌ی خود، سرمایه‌دار را پیدا کنی و با او مواجه شوی. در لایه‌های بوروکراسی غرق خواهی شد که فوج فوج واسط، محافظ و دلقک از درون خود به بیرون می‌ریزند. هر یک از این‌ها به تو خواهند گفت: "من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم." در سوسیالیسم همه چیز شفاف و قابل رویت است و این البته می‌تواند دردناک باشد. وقتی شکل‌هایی از سوسیالیسم در کشورهایی وجود داشته باشد که با شرایط عقب ماندگی، محاصره و جنگ دست به گریبان باشند، ظرفیت‌شان برای فراتر رفتن از انحرافات ناشی از روابط متقابل انسانی بی اثر می‌شود. این انحرافات از نظام سرمایه‌داری به جا مانده است. جای ظرفیت‌های فراتر رفتن از انحرافات را هم بازارهای سرمایه‌داری و هم شکل‌های قدیمی‌تر خودکامگی می‌گرفت، شکل‌هایی که نمونه‌های آن را در نهادهای مذهبی می‌توان مشاهده کرد، اما خط مشی‌هایی که جای آن‌ها را بگیرد و دموکراسی نظام‌یافته‌ای را در خود داشته باشد، به ندرت پا گرفته است. بدین ترتیب، آئین خودکامگی رهبری، مقام‌پرستی بوروکراتیک و بدتر از آن هم به وجود آمد تا خلاء موجود را پر کند. چنین وضعیتی در نگاهی به گذشته نباید تعجب‌آور باشد. تنها نکته در حال حاضر اینست که نظر معمولی مبنی بر این‌که بین سوسیالیسم و دیوان‌سالاری پیوند نهادی و ذاتی وجود دارد، نظری سطحی است. رابطه‌ی سوسیالیسم با دیوان‌سالاری مانند رابطه‌ی سوسک است با اسپری. دیوان‌سالاری مشکلات را به وجود نمی‌آورد، بلکه آن‌ها را آشکار می‌کند. سوسیالیسم اما، با ساختارهای استثمار تناسبی ندارد که بتواند از انحرافات خودکامگی و دیوان‌سالاری بهره بگیرد. لازمه‌ی پیروزی و تکوین سوسیالیسم آنست که با این انحرافات برخورد کند و آن‌ها را ریشه کن سازد. لحظه‌ای هم نمی‌خواهم وانمود کنم که چنین کاری ساده است یا خود به خود صورت می‌گیرد. و فرض بر این است که جنبش‌های سوسیالیستی در همه‌ی قلمروهای ملی و فرهنگی باید با آن برخورد کنند. اجازه می‌-

خواهم نظرم را در این مورد بی پرده بگویم: دیوانسالاری و خودکامگی خصلت منحصر
"شرقی" ندارند.

۶: نقطه‌ی عطف مهمی پیش می‌آید که
کیفیت‌های ارتقا بخش زندگی به پیش شرط
رشد کارآیی و بهره‌وری تبدیل می‌شود.

حدود ده سال پیش در محل زیبایی نزدیک خانه ام روی نیمکتی نشسته بودم:
چری اسپلاندا در باغ گیاه شناسی بروکلین. در باره توازن معروف بین کارآیی و برابری
فکر می‌کردم. فوجی از دانشمندان علوم اجتماعی دستگاه حکومتی اخطارهایی سر
می‌دهند که مبنایش رعایت سفت و سخت این توازن است. اخطار آن‌ها رنگ و بوی
آیه (حقیقت بزرگ) پیدا کرده است، هر چند کسی را نمی‌شناسم که چنین الزامی را
استنتاج یا "ثابت" کرده باشد. طبق این نظر (وظیفه‌ی سفت و سخت) فرد می‌تواند از
برابری بیش‌تر برخوردار شود. (در این‌جا به "کالاهای" دیگری فکر کنید که
سوسیالیست‌ها از آن حمایت می‌کنند مثلاً مشارکت، فراغت هدفمند، امنیت اقتصادی
و اجتماعی، امکان رشد و ابتکارات شخصی) فقط در صورتی که تمایل داشته باشد از
بخشی از کارآیی خود (یا مولدیت، پویایی، نوآوری، رشد اقتصادی) دست کشد. اگر
این نظر درست است، پس سوسیالیسم نظام خسته‌کننده‌ای است! ما به این ترتیب برای
ابد به نوع خواست‌های لنینی محدود می‌شویم: فداکاری، پذیرش واقعیت و ضرورت
داشتن چشم‌اندازهای محدود شخصی در زمان حال برای دستیابی به هدفی در آینده.
اما پافشاری مارکس و انگلس در مانیفست (۱۸۴۸) ما را آرام نمی‌گذارد: این‌که فائق
آمدن بر سرمایه‌داری فقط با ابزار و وسائل ممکن است که نابسنداند و در نهایت (چه
نهایتی؟) سطوح موجود تولید سرمایه‌داری را پشت سر می‌گذارند. به نظر می‌رسد

سوسیالیسم در تلاش خود برای بهبود زندگی انسانی (در کارگاه و در سطحی وسیع‌تر)
با علاقه‌ی خودبه‌خودی انسان‌ها به تنبلی و خودخواهی در تقابل قرار می‌گیرد: ما فقط
در صورتی می‌توانیم کاراً و نیرومند باشیم که خود را در اختیار جبر بیرونی قدرت
سرمایه‌داری قرار دهیم: (یا این‌که سرمایه‌داران و مبلغان آکادمیک آن‌ها و دانش‌مندان
علوم اجتماعی می‌خواهند که ما چنین اعتقادی داشته باشیم).

بنابراین، حدس و گمانم این است: حدس و گمانه‌ی چری اسپلاندا (نگاه کنید به
لایبمن ۱۹۹۹) مرحله‌ای در تکوین تولید فرا می‌رسد که لازم‌اش ابتکار، خودمختاری،
خلاقیت، ظرفیت انتقادی و رفتار (ملاحظه‌ی دیگران) منضبط است تا بتواند تحقق
پیدا کند. در این مرحله کیفیت و کل تجربه عملی- مجموعه‌ی ارزش‌های
سوسیالیستی که قبلاً بر شمردم برای رشد بارآوری و کارآیی بیش‌تر ضرورت پیدا می-
کند. به بیان دیگر: حرکت در جهت توازن بین کارآیی- کیفیت.

در آغاز می‌توانیم کیفیت را فقط با کاهش سطوح بارآوری بالا ببریم، اما این منحنی
تغییر، و سرانجام در جهت مخالف، بالا می‌رود. از آن نقطه استراتژیک به بعد سطح
عالی‌تر کیفیت زندگی- مفهومی که در برگیرنده‌ی تدارک مادی و برابری، همبستگی،
غنا‌ی مناسبات شخصی- به پیش‌شرط نیل به بارآوری، کارآیی و رشد تبدیل می‌شود.
اگر این نظر درست باشد زمانی که به آستانه‌ی آن وضعیت رسیدیم و پیوند مثبت بین
کیفیت و مولدیت در تجربه و خود آگاهی مردم جای گرفت، سوسیالیسم عملاً دیگر
غیر قابل توقف می‌شود. تضاد بین تصمیم‌گیری متمرکز و غیرمتمرکز، بین کار و
فراغت و بین هماهنگی و خودمختاری همگی از بین می‌رود (یا باید بگوئیم پژمرده
می‌شود). خودانگیختگی دیگر به فروپاشی و تجزیه منتهی نمی‌شود. خودمختاری
تعاونی‌های کار دیگر به از بین رفتن ثبات، به بازاری کردن خودانگیخته و قطبی کردن
نمی‌انجامد. سوسیالیسم دیگر آن گونه که به نظر رسیده است، در مخالفت با انگیزه‌ی

"متعارف" طبیعت انسانی گسترش پیدا نمی‌کند. بر عکس "طبیعت بشر" - به فرض این‌که همان ساختار ایدئولوژیک ادامه داشته باشد- حالا به طور خودانگیخته همکاری، اشتراک اساسی و مشارکت به وجود می‌آورد. این ویژگی‌ها در خاک باروری تکوین پیدا می‌کند که آن‌ها را تقویت کند، به این دلیل ساده که حالا آن‌ها به پایه و اساس ضروری رشد بارآوری مادی و رفاه تبدیل می‌شوند. مختصر این‌که حالا دیگر سوسیالیسم تحویل‌دهنده کالاهاست. اینست جان‌مایه غیرقابل برگشت بودن آن، زمانی‌که دیگر تثبیت شده است. در حقیقت نیاز به کیفیت‌های پیشرفته‌ی زندگی اجتماعی به مثابه پیش‌شرط تکامل بیش‌تر انسان عبارت‌ست از زمینه‌سازی تلاش و کوششی جهت ترکیب دید جهت‌دار و شفاف از تاریخ همراه با التزام به دموکراسی. باید توضیح دهیم که چرا مردم به باور ما، سرمایه‌داری یا بردگی را نمی‌خواهند و بنابراین، استحقاق آن را دارند که به جای این‌ها نظام دیگری را انتخاب کنند. این توضیح مبنایش دستیابی به سطحی از رشد است که فراتر رفتن از آن لازمه‌ی بی‌چون و چرای نظام سوسیالیستی است. این زمانی است که شالوده‌ریزی سوسیالیسم با فعالیت خودانگیخته کارگران شروع می‌شود. دیگر ضرورتی در کار نیست که پایه-ریزی آن (سوسیالیسم) از بیرون بر اساس تعهد و بسیج ایدئولوژیک انجام شود. نیل به سوسیالیسم، دیگر راه بی‌انتهای مبارزه‌ی صعب و دشواری نیست. در جستجوی پایه‌های جزیی دقیق و بیش‌تری در خصوص گمانه‌ام پیرامون چری اسپلندا نیازی به گفتن ندارد که مساله ریاضیات نیست بلکه مردم اند. آیا نقطه عطف در منحنی کیفیت بارآوری عاجل است یا امیدی دور دست؟ آیا می‌توانیم بر آن تاثیری داشته باشیم و آن را نزدیک‌تر کنیم؟ آیا این منحنی به مرور زمان عوض می‌شود و آیا جنبش و مبارزه، بر آن فرآیند اثر دارد؟ البته این‌ها همه پرسش‌هایی هستند که باید پاسخ خود را دریافت کنند.

۷- هر چقدر دیدگاه ما رادیکال‌تر باشد، عملی‌تر است، و تاثیر بالقوه‌ی آن بر مبارزات امروزی هم بیش‌تر است.

بسیاری از افراد مترقی، رفقا و دوستان در URPE و دیگر جاها بر تمرکز انرژی و فعالیت خود بر مسائل امروزی اصرار می‌ورزند. پایه‌ریزی جنبش علیه جنگ عراق، بسیج مردم علیه تجاوز بوش به امنیت اجتماعی و خدمات درمانی، ساختن و بازسازی جنبش اتحادیه‌ای رده‌های پائین، دفاع از آموزش مجانی (از جمله آموزش دانشگاهی) و امثال آن. حق هم با آن‌هاست! مساله مثل همیشه این است که این اقدامات را چگونه می‌توان به بهترین وجه متحقق ساخت. در کارزار انتخاباتی گذشته هزاران نفر را در ایالت‌هایی که انتخابات در آن‌ها برگزار شد به خیابان‌ها آوردیم و تلاش کردیم برای برکناری بوش از قدرت، جنبشی توده‌ای را سازمان دهیم. سعی کردیم تفاوت آن هدف را از "پشتیبانی از دموکرات‌ها" متمایز سازیم. میلیون‌ها زحمتکش این ایالات و کسانی که سعی کردیم با آن‌ها تماس بگیریم نمی‌توانند بحث‌های استراتژیک و پیچیده را درک کنند. نمی‌شد به آن‌ها گفت: "به جان کری رای بدهید نه به این دلیل که او واقعاً فرق چندانی با بوش داشته باشد بلکه به این دلیل که یک دولت دموکراتیک در آینده قلمروهای جدید برای مبارزه می‌گشاید، جلوی عقب‌گرد دستگاه قضایی به قرون وسطی را می‌گیرد و برای ما زمان خریده می‌شود و غیره و غیره". آن‌ها نمی‌توانند چنین عباراتی را بشنوند. آن‌ها می‌خواهند بدانند او [کری] چه می‌گوید و چه کار متفاوتی انجام خواهد داد. البته کری می‌توانست بدون پشتیبان هم به مبارزه‌ی انتخاباتی برود، می‌توانست از لایحه‌ی پرداخت (واحد) بیمه درمانی پشتیبانی

کند، پایان جنگ عراق را بخواد، یک درصد مالیات بر ثروت را پیشنهاد کند و علیه کسانی که به فرار سرمایه‌ها مشغول اند مجازات تعیین کند. او می‌توانست ایالت‌های فدرال را موظف کند در راستای اشتغال کامل از جمله در بخش دولتی به عنوان آخرین راه چاره دست به اقدام زند یا مالیات تصاعدی را دو باره بر قرار کند و به جای از بین بردن امنیت اجتماعی آن را بهبود بخشد.

نمی‌توانید جلوی رویاهایم را بگیرید و می‌دانم که مجبور هم نیستم در این سالن کسی را قانع کنم و به همه‌ی این رویاها که اشاره کردم برای مردم این مملکت و مردم دنیا مفید است. مساله این نیست که در حال حاضر نیروی پیشروی وجود ندارد که کاندیدای دموکراتی را تحمیل کند تا آن خواست‌ها را دنبال کند. می‌دانم که چنین نیرویی وجود ندارد. اما من بر این نظرم که یک عنصر در جهت ایجاد آن نیرو، تخیل سوسیالیستی است. وقتی آن‌ها می‌گویند: "نمی‌توانید بدون از بین بردن مشوق-ها خدمات درمانی؛ آموزش و امنیت در اختیار مردم بگذارید." می‌توانیم با دید رادیکال‌تری با آن‌ها این گونه مقابله کنیم: مردم تنها با کرامت و امنیت است که از این توان برخوردار می‌شوند که فن‌آوری مدرن را برای حل مسایل مبرم به کار گیرند، همان مسائل و مشکلاتی که امروزه با آن دست به گریبانند. چنین امری لازمه‌اش دموکراسی اقتصادی است. وقتی آن‌ها بگویند: "اگر بر ثروت مردم مالیات وضع کنید، فرار ثروت‌ها پیش خواهد آمد." می‌توانیم این‌گونه پاسخ دهیم که اصرار کنیم این کار را امتحان کنند. ما مولد ثروت واقعی هستیم، نمی‌توانند ما را به خارج منتقل کنند. تصور دقیق گام دوم به گونه‌ای که گام اول را غیرممکن یا غیرواقعی بنماید به معنی شکست و ناکامی است.

پاسخ هر "فضیه‌ی ناممکن" یک پرسش ساده است: "چرا نه؟" چه چیزی به جز مشارکت دموکراتیک و منضبط میلیون‌ها انسان تحصیل‌کرده و دارای فردیت اجتماعی

می‌تواند حتی امکان حل مسائل امروزی را ارائه دهد؟ بدون نوع جدیدی از برابری پایه‌ای چگونه می‌توان به آن مهم دست یافت؟ آیا بدون شکست قاطع قدرت و امتیازات طبقه‌ی حاکم که پایه‌اش بر ثروت خصوصی و حمایت دولت قرار دارد درک برابری قابل فهم است؟ ظرفیت‌های فن‌آوری مدرن را بدون دموکراسی اجتماعی و اقتصادی چگونه می‌توان تحقق بخشید؟ به این در و آن در نزنید: اسم آن را سوسیالیسم بگذارید! وقتی این کار را بکنیم و همه جانبه در مبارزات دفاعی و اصلاحی نیرو بگذاریم، به ایده‌ی سوسیالیستی اعتبار تازه‌ای بخشیده‌ایم. اما در عین حال، با حفظ امید، به تصویر بدیل بالنده و تکوین یابنده‌ای؛ به جنبش‌های فعالان سیاسی امروزه نیز پشتیبانی جدیدی عرضه می‌کنیم.

آیا سوسیالیسم گریزناپذیر است؟ هیچ چیز اجتناب‌ناپذیر نیست. قلمرو ویژه‌ی تجربه‌ی ما در زمینه‌ی زندگی هوشمندانه می‌تواند به انفجار اتمی یا زیست محیطی منتهی شود. اما مفهومی از آن ضعیف‌تر عبارتست از: ناگزیری مشروط. بخش مشروط ساده است: تلاش می‌کنیم زنده بمانیم. گریزناپذیری از ضرورت مواجهه‌ی تجربه با واقعیت بر می‌آید: ما ظرفیت آن را داریم یاد بگیریم که سازمانیابی اجتماعی همبسته، دموکراتیک و بین‌المللی تنها اساس و پایه‌ی درازمدت ممکن جهت بقا و تکوین مداوم انسان را فراهم می‌سازد. بنابراین، مردم این درس را غالباً به شیوه‌های دشوار ولی به طور فزاینده یاد می‌گیرند. موانع ذاتی در کار نیست "نه خدای انتقام، نه افول قدیسی، نه نقصان ارثی و از همه مهم‌تر نه "بازار"ی در کار است. آنچه باید انجام داد (سرانجام) می‌تواند تحقق یابد. مختصر این‌که: سوسیالیسم "گریزناپذیر" است زیرا ممکن است.

فهرست منابع

- "فراسوی سرزمین سترون: بدیل دموکراتیک برای افول اقتصادی" اثر اس. باولز، دی. ام. گوردن و تی. ای. وایسکف (۱۹۸۳) گاردن سیتی، نیویورک، انکر یا دبل تی.
- "رابطه‌ی بین مرحله‌ی اقتصادی و سیاسی در وجه تولید کمونیستی" اثر دلبیو. پی. کاکشات و ای. اف. کاترل (۲۰۰۲) در مجله‌ی "علم و جامعه" شماره ۶۱ ص ۳۶۷-۳۳۰. این مقاله به همین قلم به فارسی ترجمه شده و در دفاع از سوسیالیسم شماره ۸ به چاپ رسیده است.
- "برنامه‌ریزی مشارکتی به پایه هماهنگی و مشورت" اثر پی. جی. دوین (سال ۲۰۰۲) مندرج در "مجله علم و جامعه" شماره‌ی ۶۶ (فصل اول) ص ۸۵-۷۲. این مقاله نیز در دفاع از سوسیالیسم شماره ۸ به چاپ رسیده است.
- "چاق و مفلوک: کشیدن شیره جان زحمتکشان آمریکایی به دست شرکت‌ها و افسانه‌ی "کوچک-سازی" مدیرانه نوشته دی. ام. گوردن سال ۱۹۹۶ نیویورک: مارتین کسلر.
- "اقتصاد سیاسی سوسیالیسم" نوشته‌ی وجی. ان. خودوکرمف. مسکو: پروگرس.
- "حدس و گمانه چری اسپلندا: نوشته‌ای پیرامون پایه‌های مفهومی در بازسازی سوسیالیستی" اثر دی. لایبمن (۱۹۹۹) در مجله‌ی "علم و جامعه" شماره ۶۳ (فصل سوم) ص ۳۷۹ و ۳۷۳.
- "طرح‌های اقتصاد سوسیالیستی بالنده ۲۰۰۱" اثر دی. لایبمن مندرج در مجله "ماتریالیسم تاریخی" شماره ۹: ص ۵۱۱-۸۹.
- "نقد برنامه‌ی گوتا" اثر کارل مارکس سال ۱۹۳۳ نیویورک: انترناسیونال.
- "آینده‌ای برای سوسیالیسم" اثر ج. ای. رومر سال ۱۹۹۴ کمبریج ام. آ. مطبوعات دانشگاه هاروارد.
- متن تلخیص شده‌ی این کتاب که برای مجله سیاست و جامعه تنظیم شده بود توسط فرهاد سیدلو در سوسیالیسم شماره ۱۱ به چاپ رسیده است.

- کتاب زیر برای مطالعه توصیه می‌شود:
- ۱- "نگاه به آینده: اقتصاد مشارکتی برای قرن بیست و یکم. اثر ام. آلبرت و ار. هانل. بستن: مطبوعات سوت اند.
- ۲- از همین دو نویسنده "اقتصاد سیاسی اقتصاد مشارکتی" پرینستون: مطبوعات دانشگاه پرینستون سال ۱۹۹۱.
- ۳- ایضا "برنامه‌ریزی مشارکتی" در مجله علم و جامعه شماره ۵۶ فصل اول ص ۵۹-۳۹.
- ۴- "به سوی سوسیالیسم جدید." اثر دلبیو. پی. کاکشات و ای. اف. کاترل سال ۱۹۹۳ نانتیگام. بریتانیا: ایسو کسمن.
- ۵- "دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی: اقتصاد سیاسی یک جامعه خودگردان" اثر پی. جی. دوین سال ۱۹۸۸ بودلر وست ویو.
- ۶- "برنامه‌ریزی سوسیالیستی" اثر ام. اولمن سال ۱۹۷۹ لندن: مطبوعات دانشگاه کمبریج.
- ۷- "بازار و برنامه: تکوین ساختارهای اجتماعی سوسیالیستی در پهنه‌ی تاریخ و در تئوری"- نوشته‌ی دی. لایبمن سال ۱۹۹۲ در مجله‌ی، "علم و جامعه" شماره‌ی ۵۶ (فصل اول) ص ۶۰ تا ۹۱ دو باره تحت عنوان: "به سوی تئوری کارآیی برای اقتصاد سوسیالیستی" در اثر دی. لایبمن تحت عنوان "ارزش، دگرگونی فنی و بحران: تجسس و بررسی‌هایی در تئوری اقتصادی مارکسیستی" فصل ۱۰. نیویورک. ام. ای. شیپ.
- ۸- "هماهنگی دموکراتیک: به سوی سوسیالیسمی کارآ برای قرن جدید" اثر دی. لایبمن در مجله-ی "علم و جامعه" شماره ۶۶ (فصل اول) ص ۱۲۹-۱۱۶ این مقاله نیز به همین قلم به فارسی ترجمه شده و در دفاع از سوسیالیسم شماره ۸ به چاپ رسیده است.
- ۹- "مانیفست کمونیست" مارکس و انگلس ۱۸۳۸ لندن.
- ۱۰- "اقتصاد سوسیالیسم قابل اجرا" اثر ای. نووه سال ۱۹۸۳ لندن ال. واوونین.
- ۱۱- "دموکراسی اقتصادی: سوسیالیسم شایسته‌ای که واقعاً عمل کند." اثر دی. شوایکارت در مجله‌ی "علم و جامعه" شماره (فصل اول) ص ۹/۳۸.

مخالفت با این نوع از سوسیالیسم یکی بازگشت به عرف‌پرستی سنتی است که بر متون کلاسیک مارکسیستی پایه‌گذاری شده است و با دست و دل بازی به "تولیدکنندگانی که آزادانه با هم همکاری می‌کنند" و خواستار "الغاء قانون ارزش‌اند" ارجاع می‌دهد. به عنوان مثال تیکتین، در اثر آلمن و دیگران (۱۹۸۰). این را من "سوسیالیسم احساساتی" نامیده‌ام، اصطلاحی که مشخصا به این منظور ساخته‌ام که تا نارسایی آن‌را در رویارویی با چالش‌های جدید پروژه سوسیالیستی نشان دهم.

نه سوسیالیسم بازار، بلکه در واقع سوسیالیسم "جدید" به تلاش و کوششی اشاره دارد که هدفش ایجاد بینش‌هایی در پیوند با امکان تحقق سوسیالیسم است که از تسلیم ساده به ویژگی‌های بی‌ارتباط، بی‌قید و بند، قطبی‌گرا و بیگانه‌ساز بازارهای خودانگیخته فراتر می‌رود، و ارائه پاسخ به مسائل پیچیده مربوط به شکل‌های نهادی کنونی و ساختارهای سوسیالیسم را آغاز می‌کند. در این ویژه‌نامه مجله "علم و جامعه" این تلاش‌ها برجسته شده‌اند. (دوین ۱۹۸۸، آلبرت و هانل ۱۹۹۱ الف، ۱۹۹۱ ب، ۱۹۹۲، کاکشات و کنترل ۱۹۹۷، ۱۹۹۳)

ب: میلیون‌ها معادله، مردم جدا از هم و مشکل‌آفرین: مسائل واقعا پیچیده‌اند، و مردم هم پُردردسر. منتقدان سوسیالیسم اشتباه نمی‌کنند وقتی می‌گویند: با میلیون‌ها معادله، تولید زیاد کالا، روش‌های گوناگون تولید، دانش محلی گسترده، دگرگونی‌های سریع و غالبا غیرقابل پیش‌بینی با انبوهی از انسان‌های تحصیل‌کرده با انتظارات بالا و پویا روبه‌رو هستیم (نو ۱۹۸۳، هایک ۱۹۳۵ و ۱۹۴۵). این امر به‌گونه‌ای تاریخی بیان‌گر کشمکش غیرعقلانی بر سر منابع کم‌یاب در زمان حال و حتی سلطه کامل قدرت سرمایه‌داری بر ابزار تولید و فرآیند کار است. هر نوع بازنگری به سوسیالیسم واجد خصوصیت "جدید" و با ارزش، باید با این چالش رودررو شود.

فصل چهارم

هماهنگی دموکراتیک:

به سوی سوسیالیسمی کارآمد برای قرن جدید^۱

برگردان: ح. ریاحی

۱- مقدمات نظری

الف: سوسیالیسم، بازار یک چیز جدید! چه خوب! طی سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ و با نزدیک شدن قرن بیستم به پایان خود، سوسیالیست‌ها در می‌یابند که پروژه سوسیالیستی‌شان نیاز به بازتعریفی اساسی دارد. ایده‌ی "سوسیالیسم بازار" - بازارهای خودانگیخته بدون انباشت سرمایه - تجربه‌های گوناگونی را از سر گذرانده است. (رومر ۱۹۹۴، رایت ۱۹۹۶، شوایکارت ۱۹۹۲، ۱۹۹۶، روزولت و بلکین ۱۹۹۴، آلمن ۱۹۹۸). راستای

^۱ این مقاله چکیده مقاله مفصل‌تری است (در دست چاپ) و بخشی از سلسله‌کارهایی است که مساله تصویر مجدد از سوسیالیسم را پس از پایان عصر شوروی بررسی می‌کند (در ارجاعات به تاریخ‌های گوناگون اشاره شده است).

ج- از تاریخ استفاده کنیم: خوب یا بد، شرق یا غرب، داشتن چشم‌انداز نیاز به تخیل دارد. تخیل امری "آرمانی" نیست. سوسیالیسم، نخستین شکل جامعه بشری است که می‌بایست آگاهانه پی‌ریزی شود. ما به نوعی از موجودات تعلق داریم که پیش از پی‌ریزی ساختارها در واقعیت، نخست آن‌ها را در تخیل خود بنا می‌کنیم. (رجوع شود به مارکس ۱۹۶۷، ص ۱۷۸). اما تخیل ما همانند تخیل "روشن‌فکران" در داستان‌ها^۱ نیست که در خلاء وجود داشته باشد. تخیلات ما گستره وسیعی از تجارب خلاقه را در بر گرفته و ترکیب می‌کند. روش ماتریالیستی مستلزم آن است که ما از همه شیوه‌عمل‌های مناسب به نحوی آگاهانه استفاده کنیم.

می‌دانم که هضم این قضیه برای بسیاری از مارکسیست‌های غربی دشوار است. اما تجربه شوروی سابق با تمامی اشتباهات جدی و بنیان برافکنش، آزمایشگاه بزرگی برای یک ساختار سوسیالیستی جدید است و حتی در مقایسه با کشورهای اروپای شرقی که اغلب به لحاظ فن‌آوری پیش‌رفته‌تر بودند جایگاه برتری دارد. (نگاه کنید به المن ۱۹۷۳، ۱۹۷۹، خودوکورموف ۱۹۹۷، لانگه ۱۹۵۶، ۱۹۶۲، زا برمن ۱۹۶۷). البته این ادعای من نیاز به بحث مفصل و اقناعی دارد که در این جا نمی‌توان به آن پرداخت. (نگاه کنید به لایبمن ۱۹۹۲). در شرایط کنونی قضیه از این قرار است: اکنون که جنگ سرد (ظاهراً) پایان گرفته است، سوسیالیست‌های جدید باید با پیش‌داوری‌های ایدئولوژیک موجود مقابله کنند، پیش‌داوری‌هایی که به درس‌های مثبت و منفی‌ایی مربوط اند که می‌توان از تجارب اصلی قدرت‌های انقلابی پس‌اسرمایه‌داری قرن بیستم آموخته شود.

د- سوسیالیسم به مثابه یک روند: از جمله این درس‌ها، یکی هم این است که باید سوسیالیسم را امری پویا بدانیم و نه ایستا. سوسیالیسم روندی تکامل‌یابنده است. دیالکتیک روند آهسته و طولانی تغییر شرایط اجتماعی و تحول آگاهی است. طی این

^۱(به عنوان مثال این روند رمان‌نویس که درون‌مایه آثار او را "فردگرایی" تشکیل می‌دهد).

روند، آگاهی جدید زمینه نظارت دموکراتیک نوینی را بر شرایط اجتماعی- اقتصادی فراهم می‌سازد و شرایط جدید، به‌نوبه خود زمینه تجربه‌ای را فراهم می‌آورد که بازتولید و تکوین پایدار آگاهی جدید بر اساس آن ممکن می‌شود. پاره‌ای از کیفیت‌های تکوین سوسیالیسم با استفاده از مرحله‌بندی در حوزه نظری قابل دستیابی است و لازم است به طرح‌های پژوهشی که مارکس در کتاب "نقد برنامه گوتا" (مارکس ۱۹۳۳) آن را آغاز کرده بود، بازگردیم. در آن جا مراحل پائینی و بالایی جامعه کمونیستی از یک‌دیگر متمایز اند. به گمان من پاره‌ای از رفقای سوسیالیست مشارکتی گرایش به یک کاسه کردن مراحل دارند و همه مدل‌های خود را بر راستای دستیابی نهایی به بالاترین مرحله قرار داده‌اند. به نظرم بازگشت به مراحل پائینی و بالایی و شرایط امکان گذار از یک مرحله به مرحله دیگر کار به‌جایی است، البته بدون این که لازم باشد تعاریف معینی را برای این مراحل و گذارها بپذیریم.

ه- اجتناب از تمایز افراطی تولید: سرانجام هم باید از نقطه‌نظرهای بیش از اندازه پنداربافانه (فوترباخی) برحذر بود. همان‌گونه که در بالا اشاره شد، پنداربافی مطلقاً ضروری است! اگر ما "امکانات مبتنی بر شور و امید" را حدس نزنیم، چه کسی حدس خواهد زد؟ با این همه در دورانی که مارکسیسم عمدتاً به حوزه دانشگاه‌ها محدود شده است، پنداربافی می‌تواند انتزاعی شود و از جنبش‌های اجتماعی و سیاسی واقعا موجود فاصله بگیرد. در این فضا اختلافات ما می‌تواند بزرگ‌تر از آنچه هست به نظر رسند.

تکامل مدل‌های مختلف امکان‌پذیر و الزامی است اما باید پذیرفت هیچ مدل یا چشم‌انداز واحدی وجود ندارد که بتواند دربرگیرنده گستره کامل سوسیالیسمی باشد که بازتعریف شده است. وظیفه ترکیب عناصر چشم‌اندازهای گوناگون و گنجاندن آن‌ها در این پروژه در طی راه به دست خواهد آمد.

پس از این مقدمه، مدل ام را در زیر می آورم!

الف- هماهنگی دموکراتیک: با سازوکار اصلی توضیح دهنده روند اقتصادی آغاز می کنم. در این جا صفت و موصوف "هماهنگی دموکراتیک" جایگزین "برنامه ریزی مرکزی" سنتی می شود و این خود نیاز به توضیح دارد. "هماهنگی" و نه "برنامه ریزی" چرا که هماهنگی مشخصا توصیف دقیق تر روندی است که در خصوص تخصیص فعالیت های کاری، انتخاب تکنیک های تولیدی و توزیع تولیدات بین مصرف کنندگان، جایگزین بازار خودبه خودی می شود. (برنامه ریزی رکن مهم سوسیالیسم است. نگاه کنید به بخش دوم ج که در زیر آمده است). هماهنگی (امری) "دموکراتیک" است نه "مرکزی". زیرا بخش مرکزی تنها یکی از بخش هایی است که کار هماهنگی در آن ایجاد می شود و صفت "دموکراتیک" را باید برای همه قسمت ها به کار برد.

ایده ی اصلی تصحیح پی در پی در دو سطح توضیح داده می شود. این دو سطح را می توان "متمرکز" و "غیرمتمرکز" نامید. غیرمتمرکز با تعاونی های واقعی تولید یا بنگاه های صنعتی انطباق دارد و متمرکز با هیات تنظیم کننده سراسری که فعالیت های بنگاه های صنعتی را هم آهنگ می کند. معمولا این گونه برداشت می شود که این مدل کوچک باید کار سیستم پیچیده تر "سطح ها" را به عهده داشته باشد، چنین سیستمی احتمالا تعاونی های کار در بنگاه های صنعتی، بین بنگاه های صنعتی، هیات های محلی در سطح بخش و منطقه ای، انجمن های صنعتی در مناطق و شاید هم دیگر گام هایی در یک هرم تشکیلاتی تا سطح هیات هماهنگی متمرکز نهایی را شامل می شود.

هماهنگی اقتصادی عمومی مستلزم ترکیب دقیق و تکامل یابنده نظارت اجتماعی همگانی و خودمختاری غیرمتمرکز است این هر دو برای برآمد دموکراسی بالنده و واقعی ضروری اند. بنگاه صنعتی باید گزارش مفصل برنامه تولید خود را بر اساس

وضعیت منحصر به فرد خود و دانش محلی تدوین کند. البته این گزارش انعکاس جای گاه بنگاه به مثابه ی منبعی است متعلق به عموم، که در حوزه تولید وظیفه ای عمومی دارد و در طی روند سیاسی به نحو دموکراتیکی تعیین می شود. چنین بنگاهی دارای استقلال و خودمالکیتی ای نیست که بدون ارتباط با نهادهایی شبیه خود مستقلا سرنوشت خویش را تعیین کند. بدین ترتیب، بنگاه صنعتی اختیار کامل دارد که کالاهای نوع مشخصی را تولید کند، اما حق ندارد تجهیزات اتومبیل سازی خود را یک جانبه به حراج بگذارد و واحد تولیدی خود را به صنعت لباس دوزی تبدیل کند.

در عین حال، هماهنگی دموکراتیک به معنی آن هم نیست که هر جزئی از فعالیت بنگاه صنعتی - مثلا مجموعه دقیق برون داد (تولید) باید از قبل پیش بینی شود. روند مذاکره برای تصحیح پی در پی در شوروی به برنامه مفصلی منتهی می شد که جنبه قانونی داشت و بنگاه ملزم به اجرای آن بود.

این روند بازتاب مرحله معینی از تکامل تکنولوژی اطلاعات بود (المن ۱۹۷۹). در سطح تکامل داده آمایی و انتقال که در نیمه قرن بیستم وجود داشت، تعطیل موقت ضروری بود. بدین ترتیب برنامه سالانه یک بنگاه برای همان مدت معین و طبق تقویم مقرر در تاریخ مشخصی، یکسال پیش از آن تکمیل می شد. (تأخیر در عمل، اغلب موجب می شد که بنگاه های صنعتی به دوره ای از تولید وارد شوند که هنوز برنامه آن کامل و قطعی نشده بود). این روند با پیدایش اطلاعات الکترونیکی مدرن، می تواند پیوسته باشد. بنگاه ها مجموعه تولید و تکنیک های خود را با شرایط متحول انطباق می دهند، و این تعدیل ها فوراً به مرکز گزارش می شود و مرکز آن را تکمیل می کند. مرکز به نوبه ی خود شاخص های عمومی کل نیازهای اقتصادی را محاسبه و بر آگاهی بنگاه ها (عموم مردم) می رساند و آن جا که لازم باشد مداخله می کند یعنی طبق حق دموکراتیک قانونی خود، زمانی که ابعاد فعالیت اقتصادی مربوط به موازنه عمومی

منابع، محیط، الگوهای مسکونی، حمل و نقل و غیره چنین مداخله‌ای را ضروری می‌سازد.

بینش اساسی- یا اگر مایلید تجلی سوسیالیستی- این است که سطوح متمرکز و غیرمتمرکز بدون یکدیگر نمی‌توانند کارکرد مؤثر و دموکراتیک داشته باشند. بدون ثبات عمومی و حس پیش‌بینی که با شکل گرفتن مجموعه شاخص‌های هماهنگ‌کننده مرکزی فراهم می‌شود، واحدهای غیرمتمرکز نمی‌توانند کارکرد مؤثر داشته باشند. در بازار یا محیط مشاوره که دائماً در حال تغییر است، یعنی محیطی که نتایج حاصله از فعالیت‌های بی‌شمار واحدهای منفردی که بر یکدیگر اثر می‌گذارند تنها پس از تأثیر این فعالیت‌ها روشن می‌شود، هیچ‌کس نه می‌تواند به‌گونه مؤثر برنامه‌ریزی و نه چیزی خلق و ایجاد کند. در شرایط نیروهای مولده مدرن با پیوندهای مؤثر در سطوح مختلف و تاثیرات بیرونی وسیع، بازار و دموکراسی به طور فزاینده در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند. چارچوب ثابتی که به کمک کارکرد مرکز به وجود آمده است، فضایی را به وجود می‌آورد که در آن گزینش آگاهانه و بنابراین فعالیت دموکراتیک در سطح غیرمتمرکز ممکن می‌شود.

در عین حال، استقلال و ابتکار تعاونی‌های غیرمتمرکز مبنای اساسی برای هماهنگی هدف‌مند در مرکز است. بدون آن نمی‌توان اطلاعات قابل اتکا و مورد استفاده مرکز را تدارک دید و مرکز به وضعیت شناخته‌شده‌ای دچار می‌شود که کارشناسان آمار به تحقیر آن را GIGO می‌گویند: "داده‌های غلط به نتایج نادرست می‌انجامد". در این جا است که ما ایده مهم دانش محلی را به طرح‌مان وارد می‌کنیم: قضیه از این قرار است که نه تنها شرایط تولید، ویژه و مشخص است، بلکه مجتمع‌های تولیدی تنها در روند یادگیری از راه عمل می‌توانند به نیازها و امکانات واقعی در حوزه تولید پی‌ببرند. طی این روند مردم به شیوه مشارکتی بسیج می‌شوند.

در زیر پیرامون منابع درون‌داد دموکراتیک در سطوح گوناگون در روش‌هایی که باید پیش گرفت تا بتوان ضوابط را در هر سطحی گسترش داد بحث خواهد شد. در این جا بر دو نکته تأکید می‌شود. نخست با فرض این‌که اطلاعات در هر دو جهت مرکزی و محلی پیوسته جریان داشته باشد، وجود تکنولوژی اطلاعات به این منظور است که مجموعه کامل و منسجمی از رهنمودهای ("برنامه‌ای") فعالیت بنگاه صنعتی را تدقیق کند و آن‌را در سطح اقتصاد به رهنمود عمومی پیوند زند. جستجوی خود به خودی بنگاه‌ها عموماً، برای یافتن شرکای پیمانی (عرضه‌کنندگان و مصرف‌کنندگان) الگوی بهینه قراردادهای و جریان یافتن آن‌ها را به وجود نخواهد آورد. این قضیه را می‌توان در ساده‌ترین فرمول‌بندی‌های برنامه‌ریزی‌های خطی کلاسیک مشاهده کرد. اما جستجو و قراردادهای افقی را که به دست بنگاه‌ها انجام می‌شود می‌توان به کمک اصل شفافیت کامل در برنامه‌گنجاند. طبق این اصل همه فعالیت‌ها بلافاصله به مرکز انتقال داده می‌شود و مرکز می‌تواند در صورت انحراف از نتایج یک خط‌مشی بهینه، مداخله کند. دوم اینکه درون‌داد دموکراتیک در هر دو سطح متمرکز و غیرمتمرکز ضروری است. باید از قرار دادن "متمرکز" در مقابل "دموکراتیک" خودداری کرد که اشتباهی تردیدناپذیر است. از یک طرف، در حوزه غیرمتمرکز هیچ چیز ذاتاً دموکراتیکی وجود ندارد. تاریخ مستبدین محلی بسیاری را به خود دیده است. از طرف دیگر، راه‌های گوناگونی وجود دارد که اراده دموکراتیک را می‌توان و باید در قلمرو مرکز اعمال کرد، یعنی با سازمان دادن درون‌داد در سطح هیأت‌های پائینی، مشارکت نماینده مصرف‌کنندگان، کمون‌های محلی و دیگر حوزه‌های انتخابی ذینفع، همه‌پرسی‌ها و غیره؛ و مخصوصاً با استناد به این‌که کل این روند در پرتو فرهنگ سیاسی باز و همراه با گفتگو انجام می‌شود. (نیاز به یادآوری نیست که تجربه شوروی فاقد این جنبه اساسی بود.)

ب- قیمت‌ها، درآمدها، انگیزه‌ها: برخلاف سطح بازده که (معتقدم) در شمای هماهنگی مرکزی پیشاپیش به محاسبه دقیق نیاز ندارد، یک حد عمومی و پایه‌ای از مجموعه قیمت‌ها را باید محاسبه کرد (در مورد سازوکارهای قیمت‌گذاری سوسیالیستی به ابوشر ۱۹۷۷ مراجعه کنید). صفت "حد پایه" ضروری است زیرا همیشه تعیین مجموعه مشخصی از کالاها که طی دوره فعالیت معینی ثابت باشند ممکن نخواهد بود. در بسیاری از صنایع، تولیدات یک سبک و مختصات متداول- تمایزات تولیدی واقعی- خود را دارند و این خود تعیین یک رده واحد کالا به کمک قیمت واحد را غیرممکن می‌سازد. در چنین مواردی قیمت‌گذاری یک کالای عمومی و نمونه، تابعی است از تغییر و دگرگونی پیرامون حد پایه و بر اساس تفاوت در هزینه‌های آن.

سه دلیل اساسی وجود دارد مبنی بر این‌که چرا باید گنجایش محاسبات کامل شبکه هماهنگی اقتصادی را در خدمت محاسبه یک فهرست کامل قیمت‌ها گذاشت و نه اینکه صرفاً انتظار داشت بازار خودانگیخته یا روندهای بازارگونه چنین فهرستی را به وجود آورند. نخست اینکه- و این یک بحث فنی است که نمی‌توان در این جا به‌طور کامل توضیح داد- به‌منظور تعیین قیمت‌هایی برای سنجش و استفاده کامل از منابع در تولید هر کالا، جامعه باید اندوخته منابع معینی را که در اختیار بنگاه‌های منفرد نیست محاسبه کند، مثلاً مسکن، آموزش و پرورش و دیگر عناصر مربوط به خدمات اجتماعی. هیچ نظام رقابتی خودانگیخته چه سرمایه‌داری، چه سوسیالیسم بازار یا هر نظام دیگری چنین کاری را نمی‌تواند انجام دهد.^۱

^۱ - در مورد تجزیه و تحلیل مفصل قیمت‌های تجدید تولید اجتماعی که برای محاسبه سوسیالیستی کارآمد و رابطه رشدیابنده آن با نسبت‌های کار و ارزش مراجعه کنید به لایبمن، ۱۹۹۲ فصل ۱۴ برودی ۱۹۷۰.

دوم این‌که درآمد بر اساس قیمت‌ها شکل می‌گیرد. در پاره‌ای شرایط مفید آن است که به بنگاه‌ها اجازه داده شود در پاسخ به نوسانات در تقاضا، قیمت فروش را تغییر دهند. وقتی قیمت‌ها ثابت باشد، کم و زیاد بودن موجودی، کم‌بود کالا یا عرضه بیش از حد می‌تواند به‌مثابه شاخص‌هایی هدایت‌گر فعالیت تولیدی بعدی باشند، اما این پدیده‌ها در عین حال هزینه می‌برند و نوعی تغییرات بالا یا پائین قیمت پایه می‌تواند مطلوب باشد. در چنین مواردی درآمد بنگاه بر اساس قیمت‌های پایه و نه قیمت‌های واقعی فروش شکل خواهد گرفت. این بدان معنی است که سودهای تصادفی به بودجه مرکزی واریز و زیان‌های تصادفی ازین بودجه پرداخت می‌شود. بنگاه‌ها و کارگران‌شان را نباید به‌خاطر نوسانات تقاضا که هیچ ربطی به تلاش و فعالیت‌شان ندارد پاداش داد یا جریمه کرد.

"رقابت" از جمله مفاهیم مبهمی است که لازم است دقیقاً بررسی شود، با این کار درمی‌یابیم که در این مفهوم عناصری وجود دارد که با یک اقتصاد سوسیالیستی تکوین‌یابنده خوانایی دارد، مثلاً رقابت از طریق کیفیت تولیدی، خدمات، اطمینان به تحویل کالا و امثال آن. بنگاه‌هایی که در این گونه تلاش‌ها موفق‌اند، می‌توانند سهم بیشتری از درآمد خالص خود را به‌عنوان درآمد خصوصی برای اعضاء خود حفظ کنند. (نگاه کنید به توضیح زیر). با این همه، طرح قیمت پایه مانع رقابت بنگاه‌ها بر سر قیمت می‌شود، این نوع رقابت، تولیدات بنگاه‌ها را برای مشتریان بالقوه جذاب‌تر می‌کند، که البته با درآمد اعضاء بنگاه هزینه آن تأمین می‌شود. این امر در جوامع سرمایه‌داری معمولاً شکل تضاد طبقاتی پیدا می‌کند و جوامع دارای سوسیالیسم بازار نیز وسوسه می‌شوند همین مشی را دنبال کنند. با این وجود، حتی اگر کاهش درآمد به تساوی سرشکن شود، باز هم مشکلی حل نمی‌شود. محدودیتی که شکل‌گیری درآمد در پیوند با قیمت پایه دارد جلوی چنین رقابتی را می‌گیرد.

سرانجام، نمونه قیمت پایه یا قیمت‌های بازتولید اجتماعی آن قدر ثابت می‌ماند تا مردم آن‌را بشناسند و از آن استفاده کنند. متون اقتصادی سرمایه‌داری از تعدیل‌های نهایی^۱ مداوم بت ساخته‌اند و استدلال‌شان هم این است که تعدیل‌های کم‌تر از این فاقد کارایی است. با این همه، تعدیل‌های مداوم به معنی آن است که قیمت‌ها در یک زمان معین معلوم نیست بلکه باید آن‌ها را در فضای بی‌ثباتی و جار و جنجال آماری برآورد کرد. واضح است که قیمت‌های استاندارد لازم است با دگرگونی شرایط و تحولات فنی گه‌گاه تعدیل شوند. هدف دستیابی به حد مطلوبی از تعادل است که از طرفی قیمت را در حد قیمت‌های جاری نگه دارد و از دیگر سو، تعیین آن‌ها هزینه‌ی اضافی به بار نیاورد.

درآمد بنگاه صنعتی با استفاده از قیمت‌های استاندارد شکل می‌گیرد. این درآمد را باید به درآمدهای شخصی پرسنل بنگاه تقسیم کرد. این امر دو مشکل پیش می‌آورد. نخست این که سهم درآمد خالص بنگاه در اختیار بنگاه باقی می‌ماند و به بودجه مرکزی واریز نمی‌شود و مشکل دوم به درجه برابری یا نابرابری توزیع سهم بنگاه به پرسنل بنگاه‌های گوناگون برمی‌گردد.

مشکل نخست به جایگاه کلاسیک مسأله انگیزه بنگاه مربوط می‌شود و عنصری اساسی در دموکراسی سوسیالیستی است. در سیستم تصحیح پی در پی در بخش دوم (الف) توضیح داده شد که مجمع‌های تولید موظف‌اند محاسبات دقیق و هماهنگ خود را پیش ببرند. (به زبان قدیمی‌تر "برنامه‌های" خود را. اجتناب از این زبان قدیمی تا حدودی کار مشکلی است.) انتظار می‌رود که این برنامه‌ها هم بلندپروازانه باشد و هم واقع‌بینانه: عالی‌ترین هدف‌های ممکن در سطح برونداد کیفیت، رشد بهره‌وری و غیره را برای خود تعیین کنند. تنها از این طریق ارقامی که آن‌ها به مرکز می‌فرستند،

^۱(منظور مکتب مارژنیالیست‌ها است).

از جمله سفارش تجهیزات و مواد، واقع‌بینانه و مؤثر خواهد بود و بنابراین "مفید" جهت گنجاندن در محاسبات سطح بالا. مختصر این که هدف از جستجوی اصلی برای شکل بخشیدن به درآمدی مستمر که از درآمد خالص بنگاه برداشته می‌شود این است که بنگاه‌ها به‌خاطر برنامه‌ریزی بلندپروازانه و اجرای دقیق آن پاداش دریافت کنند. (بازدهی آن‌ها از حد برنامه‌ریزی نه بیش‌تر و نه کم‌تر باشد).

جنبه انگیزه این قضیه بعداً بررسی خواهد شد. در این‌جا می‌خواهم به "امکان شوق‌انگیز" اشاره کنم: شاخص شکل‌گیری درآمد که بر مبنای آن سهم درآمد خالص بنگاه با استفاده از قیمت‌های استاندارد تعیین خواهد شد، می‌تواند شامل شاخص‌های گوناگون موفقیت باشد. پاره‌ای از این شاخص‌ها ممکن است شبیه شاخص‌های بنگاه‌ها در سیستم بازار خودانگیخته باشد و می‌توان آن‌را در یک شاخص خلاصه کرد: نرخ خالص بازده که به سرمایه موجود تحت کنترل بنگاه اضافه می‌شود. این شاخص، بسیاری از جنبه‌های سنتی کارایی اقتصادی را در نظر می‌گیرد منهای موجودی‌هایی که در اختیار کارگاه نیستند نظیر استفاده کارآمد از موجودی‌ها و گردش منابع، حداکثرسازی بهره‌وری و تولید محصولات قابل فروش.

با این همه، بنگاه سوسیالیستی وظائف دیگری نیز دارد که به همت شاخص‌های دیگر موفقیت حاصل می‌شود. بنگاه باید برای کاهش تأثیرات منفی بیرون از محدوده بنگاه بر فعالیت خود کنترل داشته باشد نظیر: آلودگی محیط زیست و آسیب‌های محیطی. معیارهای تشخیص این جنبه از عملکرد بنگاه را می‌توان به شاخص سهمیه‌بندی وارد کرد و – البته نکته مهم‌تر این که – اعضاء حوزه‌های انتخابی بزرگ‌تر که در هیأت‌های نمایندگی خود سازمان یافته‌اند، می‌توانند هم در تعیین ماهیت شاخص‌های موفقیت و اهمیتی که باید برای آن‌ها قایل شد و هم در ارزیابی کارکرد بنگاه بر اساس آن شاخص‌ها نقش داشته باشند.

این امر درباره شاخص‌هایی که با تأثیرات بیرونی مثبت مربوط می‌شود نیز صادق است (در استفاده از یک اصطلاح قدیمی در پیوند با هدف‌های "سنتی" شرکت‌ها، می‌گویم فقط "بیرونی"): این‌ها مثلاً عبارتند از اقداماتی که بنگاه در تلاش خود برای بسیج و ارتقاء وضعیت زنان در پیش می‌گیرد، بسیج و ارتقاء شرایط گروه‌های به لحاظ فرهنگی محروم، هم‌کاری با مدارس و گروه‌های دیگر، در ارتباط با بنگاه‌هایی که در اشاعه مهارت‌ها و اطلاعات فنی مشارکت دارند. این فهرست بی‌تردید کامل نیست، این شاخص‌ها اساساً کیفی‌اند. علاوه بر این، نمایندگان حوزه‌های انتخابی گوناگونی که تحت تأثیر این مسائل‌اند به فرآیند تعیین معیارهای موفقیت، پایه‌ریزی اهمیت نسبی آن‌ها و ارزیابی بنگاه‌هایی که از این سنج‌ها استفاده می‌کنند، جلب می‌شوند. این فعالیت‌ها هم در سطح متمرکز و هم غیرمتمرکز نیاز به سازماندهی بیش‌تری دارند. امکان تورم تشکیلاتی بیش از حد و ناکارایی و افول سیاسی این روند به روشنی آشکار است و باید با آن برخورد کرد. نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که ساختارهای سوسیالیستی که در سطح وسیع هماهنگ شده باشند، گنجاندن هدف‌های سوسیالیستی در ساختار پاداش دهی مجتمع‌های کار را ممکن می‌سازد.

دومین مسأله اصلی در تحقق درآمد بنگاه عبارت است از شیوه توزیع آن بین افراد. در اینجا با مسأله کلاسیک انگیزه‌ها روبروئیم. مسأله مورد بحث دارای اهمیت نسبی‌ای است که باید برای انگیزه‌های مادی و فردی در مقابل انگیزه‌های اخلاقی و جمعی قائل شد (دو تمایزی که با هم تأثیر متقابل دارند، اما این فرمولبندی، مختصر باید برای یک معرفی کوتاه کافی باشد). توجه کافی به تحول این مسأله در وضعیت کشورهای سوسیالیستی متعدد در قرن بیستم و تجارب آن‌ها، همگی دال بر آن است که حتی اگر فرض کنیم گرایش ایدئولوژیک اولیه بیش‌تر متوجه جنبه اخلاقی یا جمعی بوده است و نه مادی یا فردی، باز هم نیاز ذاتی به تفاوت‌ها و انگیزه‌های مادی یا فردی

مشهودند. مثلاً هم در شوروی و هم در کوبا ثابت شد که برابری افراطی درآمدها به رشد آگاهی سوسیالیستی آسیب می‌رساند و به شکل متناقض برابرسازی درآمدها را مشکل‌تر می‌کند نه آسان‌تر. دیدگاه ماتریالیستی وجود انگیزه‌های مادی یا فردی را مفروض می‌داند، مسأله نفس استفاده از آن‌ها نیست بلکه ابعاد هماهنگی مطلوب بین تفاوت درآمدها با پاداش‌های اخلاقی و جمعی است به نوعی که مبنای فراتر رفتن از نیاز به تفاوت سیستماتیک (غیر از تفاوت‌هایی که از سطوح گوناگون نیازها سرچشمه می‌گیرد) گذاشته شود.

باید پذیرفت که سوسیالیسم در گام اول نابرابری گسترده به‌جا مانده از سرمایه‌داری را از بین می‌برد: نابرابری درآمدها که پایه‌اش بر انحصار طبقاتی ثروت و قدرت گذاشته شده است. دیگر نابرابری‌هایی که به‌جا می‌ماند به قشربندی‌های باقی مانده از تجربه کاری مربوط است که نمی‌توان به سادگی آن را از بین برد بلکه به تدریج کاهش می‌یابد نظیر تقسیم نیروی کار به نیروی خلاقانه و مدیریت در مقابل کارکردهای روزمره، کار فکری در مقابل کار دستی، ابزاری در مقابل کار "پرستاری"¹.

ج: موضوعات گوناگون: شکل‌های پارامتری، همه‌پرسی‌ها، کارفرمایان، برنامه‌ریزی خطوط اصلی نظام هماهنگی دموکراتیک، همه‌جانبه و چندسطحی همراه با قیمت‌های مصنوعی - محاسبه شده - شاخص‌های شکل‌دهنده به درآمدهای چندارزشی و درآمدهای نسبتاً متفاوت را می‌توان با توضیح مختصر چندین عنصر اضافی تکمیل کرد.

شکل‌های پارامتری: شکل‌های پارامتری فرمول‌هایی است که مردم برای محاسبه یک دوره فعالیت که برای آن‌ها از بیش‌ترین بهره (پولی) برخوردار است از آن استفاده

¹ کار ابزاری کاری است که طی آن انسان با وسایل کار و نتایج مادی سروکار دارد در حالی که کار پرستاری با انسان (کودک، بیمار...) سروکار دارد.

می‌کنند و در عین حال ضابطه‌های اجتماعی لازم در ساختار آن دوره فعالیت را به وجود می‌آورند و آگاهی مردم را پیرامون آن معیارها، بالا می‌برند. یک نمونه فرمولی است جهت محاسبه سهم درآمد بنگاه صنعتی که بنگاه را هم به‌خاطر برنامه‌ریزی بلندپروازانه و هم برای تحقق بخشیدن به آن - پس از انتخاب آن - پاداش می‌دهد. این قضیه البته از آن‌چه به‌نظر می‌رسد پیچیده‌تر است. در خصوص طرح انگیزه‌ها مفصل نوشته‌اند (نگاه کنید به کمپبل ۱۹۹۵). این ادبیات از اصلاحات اقتصادی شوروی که در دهه شصت آغاز شد، برآمده است. اما دانشمندان غیرسوسیالیست در آن دست بالا را داشته‌اند که پیرامون جالب‌ترین کاربردهای توانایی آن (منظور جنبه‌های سوسیالیستی است) علاقه اندکی نشان داده‌اند. ایده شکل‌های پارامتریک دلالت بر این دارد که لازم است ما به تحقق بهترین آرمان‌های خود یاری رسانیم. این امر تا حدی شبیه آن است که ما برای خود پاداشی - مثلاً یک دسر - در نظر می‌گیریم که تنها پس از اتمام کاری مشکل (مثلاً نوشتن یک تز درباره سوسیالیسم) استفاده از آن را برای خود مشروع می‌شماریم.

رفراندوم‌ها: جامعه سوسیالیستی می‌تواند به کمک شبکه هماهنگی اینترنتی از دموکراسی عمیق چنان نمونه‌ایی ایجاد کند که حتی به تصور ژان ژاک روسو هم نمی‌توانست خطور کند: رای دادن مستمر پیرامون مسائل "کلان" و مرکزی اقتصادی مثلاً توازن رشد - مصرف و ضریب اختلاف دست‌مزدها وقتی این‌ها را با شکل‌های پارامتری ترکیب کنیم - فرمول‌هایی به دست می‌آید که ما را مقید می‌سازد در پی‌گیری منافع خود تابع اصول باشیم تا بتوانیم بین افراد گوناگون مستقل وفاق ایجاد کنیم.

کارفرمایان: سوسیالیسم باید راه‌های تشویق نوآوری حقیقی را پیدا کند، پاره‌ای ازین نوآوری‌ها در سطح افراد انجام می‌گیرد. بودجه کارفرمایان در اختیار همه

متقاضیان قرار می‌گیرد و یا اگر تعداد متقاضیان از حد معینی فراتر رود با قرعه‌کشی به آن‌ها واگذار می‌شود، باید به اختراع واقعی و رشد تولیدی خلاقه کمک کرد و افرادی را گزین کرد که واقعا دارای انگیزه قوی در پی‌گیری و پیش‌برد امور باشند و نه شوق رویای انحرافی دستیابی به قدرت و ثروت بی‌کران. بر اساس یک وفاق حقیقی سوسیالیستی و دموکراتیک، اقتصاد سوسیالیستی می‌تواند فضایی هم برای فعالیت بنگاه‌های کارفرمایان و هم برای یک بخش غیررسمی فراهم آورد (این جای‌گاه برای مدت معینی به آن‌ها داده می‌شود). با مالیات بردرآمد تصاعدی و نظام پاداش‌دهی، قوانین ایمنی تندرستی و از همه مهم‌تر، ایجاد فضای باز در محل کار در بخش اصلی سوسیالیستی می‌توان جلوی آن دو نهاد را در ایجاد حرکت اجتماعی قهقراپی گرفت. برنامه‌ریزی: لازم است این حلقه نهایی در این مجموعه به اختصار توضیح داده شود. سیستم هماهنگی "برنامه‌ریزی" نیست (هر چند معمولاً آن را این‌گونه می‌نامند) اما تا آن‌جا که مسأله هماهنگی تحت نظارت مستمر باشد و ترکیب سنجیده‌ای با هدایت از مرکز و تحت نمایندگی دموکراتیک و ابتکار محلی حاصل شود، مسأله برنامه‌ریزی درست را می‌توان سرانجام مطرح کرد. این به معنی آن است که بخش‌های هرچه گسترده‌تری از جامعه در تدوین پروژه و شکل بخشیدن به جامعه آتی درگیر شوند؛ شکل و نرخ رشد، تعیین محل فعالیت تولیدی، آرایش فیزیکی^۱ کمون‌ها، رابطه مناطق مسکونی و تولیدی، حفظ و بهبود ساختار محیط زیست طبیعی و مدیریت صحیح زیست محیطی منابع سیاره‌ای. این امر میسر نیست مگر با واگذاشتن هر چه بیش‌تر سرنوشت مردم به دست خودشان.

^۱ منظور عناصر مسکونی، طبیعی، تولیدی... به طور صحیح کنار هم آرایش داده شوند.

از سویی، آرمان‌گرا نیستیم. همان‌طور که مارکس گفت باید از "نسخه‌نویسی برای آینده خودداری کنیم." از دیگر سو، لازم است حداکثر تخیل علمی را جهت تجسم بدیل‌هایی در مقابل استثمار سرمایه‌داری، قطب‌بندی، بی‌ثباتی، از خود بیگانگی، فساد روح بشر، نابودی عمومی خارج از کنترل محیط زیست در خدمت گیریم. آیا می‌توانیم این دو جنبه را با هم داشته باشیم؟

نه، این مدل‌ها و تصویرها جزئی از یک روند فکری است که تعداد هر چه بیش‌تری از مردم ضرورتاً در آن شرکت خواهند کرد و باید در آن شرکت کنند. این هدف و وسیله نیل به آن، وابسته به یک‌دیگرند. وقتی به بدیل‌ها فکر می‌کنیم چشم‌انداز به سیاست تبدیل می‌شود: مردم زحمت‌کش در پی اخذ مجموعه خاصی از جزئیات نیستند بلکه این پروژه را به‌طور کلی می‌خواهند- و در نتیجه به نیرویی قوی‌تر تبدیل می‌شوند. سپس زمانی که این نیرو با قدرت سرمایه رودررو می‌شود و خطه محدودی را در جامعه موجود فتح می‌کنند، تجارب نوین شکل‌های جدیدتر و بهتری از این پروژه را پدید می‌آورد، این‌ها به نوبه خود جنبش‌های جاری را تقویت می‌کند و روند همین‌طور ادامه می‌یابد.

سوسیالیسم همان‌طور که در بالا اشاره شد، باید آگاهانه پایه‌ریزی شود و باید دموکراتیک نیز باشد: این ترکیب سوسیالیسم را به وظیفه‌ای خطیر و پیچیده تبدیل می‌کند. شیپورهای سرمایه‌داری با سرود "تجارت آزاد" ما را وسوسه می‌کنند که: آرام باشید و بگذارید "طبیعت بشری" کار خود را انجام دهد و پی‌آمدهای سرمایه‌داری را بپذیرید. اما من، بر این باورم (لایمن. ۱۹۹۹ الف، ۱۹۹۹ ب) که این رابطه معکوس ظاهری بین بارآوری تولیدی و هدف‌های سوسیالیستی قابل تغییر است. در صورتی که تکوین سوسیالیسم به نوعی که در این مقاله طرح شده است (و حامیان آن در این شماره

طرح کرده‌اند) پیش برده شود، این توازن رابطه‌اش مثبت خواهد شد، در این رابطه افزایش کیفیت و دموکراسی در کار و زندگی برای رشد تولیدی بیش‌تر ضروری است. این هم زیستی و توازن نه قطب‌بندی، محرومیت از حق رأی و بی‌ثباتی ناشی از فعالیت خودانگیخته، بلکه هماهنگی، برابری و دموکراسی را برای مجامع زحمت‌کشان تعیین می‌کند. در آن صورت سوسیالیسم و نه سرمایه‌داری هم‌چون تجلی منطقی "طبیعت بشری" پدیدار خواهد شد. نیل به این هدف هم اراده می‌خواهد هم چشم‌انداز.

منابع:

الن ابوشر: «مکانیسم قیمت در سوسیالیسم»، ۱۹۷۷، کارولینای شمالی.

«اقتصاد سیاسی اقتصاد مشارکتی»، مایکل آلبرت و روبین هائل، ۱۹۹۱، نیوجرسی.

«امید به آینده: اقتصاد مشارکتی برای قرن بیست و یکم»، ۱۹۹۱، بوستون.

«برنامه‌ریزی مشارکتی»، مجله علم و جامعه، شماره ۵۶.

«انگیزه‌ها: انگیزه و اقتصاد اطلاعات»، نیویورک، کمپیل و ال دونالد.

«به سوی سوسیالیسم جدید»، اثر پال کاکشات و الن کنترل، ۱۹۹۳، ناتینگام.

مقاله «ارزش، بازارها و سوسیالیسم»، مجله «علم و جامعه»، شماره ۶۱، (پائیز) سال ۱۹۹۷.

«دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی: اقتصاد سیاسی جامعه‌خودگردان»، پت دوین، ۱۹۸۸، بولدر کلرادو.

«مسائل مربوط به برنامه‌ریزی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، مایکل المن، ۱۹۷۳، لندن.

«برنامه‌ریزی سوسیالیستی»، مایکل المن، ۱۹۷۹، لندن.

«برنامه‌ریزی اقتصاد اشتراکی»، فریدریش هایک، ۱۹۳۵، لندن؛ و مقاله «استفاده از دانش در جامعه»، مجله امریکن

ایکونومیک ریویو، شماره (سپتامبر) از فریدریش هایک.

«دستمزدها در شوروی: تغییرات ساختاری و مدیریت از ۱۹۵۶ به بعد»، لئونارد جول کیرش، ۱۹۷۲، کمبریج.

«اقتصاد سیاسی سوسیالیسم»، جی.ای. خودوکورمف، ۱۹۶۷، مسکو.

مقاله «ساختارهای قیمت، ساختارهای اجتماعی و ارزش‌های کار در اقتصاد نظری سوسیالیستی»، مجله «اقتصاد برنامه‌ریزی» شماره ۱۴، که مجدداً در فصل ۱۵ اثر لایمن تحت عنوان «ارزش، دگرگونی فنی و بحران: تحقیقاتی در تئوری اقتصادی مارکسیستی» زیر عنوان «سوسیالیسم: قیمت‌ها، ساختارهای اجتماعی و ارزش‌های کار» منتشر شده است، ۱۹۹۲.

«بازار و برنامه: تکامل ساختارهای اجتماعی سوسیالیستی در تاریخ و تئوری»، مجله «علم و جامعه»، شماره ۵۶ (بهار)، که در فصل ۱۶ «به سوی تئوری کارآمد اقتصاد سوسیالیستی»، اثر دیوید لایمن تحت عنوان: «ارزش، دگرگونی فنی و بحران: تحقیقاتی در تئوری اقتصادی مارکسیستی» دوباره منتشر شده است، نیویورک. از همین نویسنده: «بحثی پیرامون سوسیالیسم جامع»، مجله «سوسیالیسم و دموکراسی»، شماره ۹ (پائیز و زمستان) ۱۹۹۵.

از همین نویسنده، مقاله: «پیرامون پایه‌های مفهومی جهت احیاء سوسیالیستی»، مجله «علم و جامعه»، شماره ۶۳ (پائیز) ۱۹۹۹.

از همین نویسنده، مقاله: «تجدید نظر در سوسیالیسم: در مجله مربوط به کنفرانس: «تئوری اقتصادی معاصر: نقدهای اساسی نئولیبرالیسم».

از همین نویسنده در دست چاپ. مقاله «طرح چارچوب‌های اقتصاد سوسیالیستی تکامل یافته»، مجله «ماتریالیسم تاریخی».

«پیرامون تئوری اقتصادی سوسیالیسم»، اسکار لانگه، ۱۹۵۶، می‌نیاپولیس.

مقاله منتشره در ۱۹۶۳ تحت عنوان: «مسائل اقتصاد سیاسی سوسیالیسم»، دهلی نو.

«نقد برنامه گوتا»، کارل مارکس، ۱۹۳۳، نیویورک.

مارکس «سرمایه»، جلد اول، ۱۹۶۷.

«مانیفست کمونیست»، کارل مارکس و فردریش انگلس، ۱۹۹۸، مانتهی رویو.

«اقتصاد سوسیالیستی عملی»، الک نوو، ۱۹۸۳، لندن.

«سوسیالیسم بازار: بحث بین سوسیالیست‌ها برتل آلمن، جیمزالر، دیوید شوایکارت و هیلل تیکتین، ۱۹۹۸، روتلج.

«آینده سوسیالیسم»، جان. ای. رومر، ۱۹۹۴، کمبریج.

«چرا سوسیالیسم بازار؟ فرانک روزولت و دیوید بلکین ۱۹۹۴، نیویورک.

«دموکراسی اقتصادی: سوسیالیسم ارزشمند که واقعا ممکن باشد»، دیوید شوایکارت، مجله «علم و اجتماع»،

شماره ۵۶ (بهار) ۱۹۹۲.

از همین نویسنده: «علیه سرمایه‌داری»، کلرادو.

«مشکل سوسیالیسم بازار است»، هیلل تیکتین، ۱۹۹۸ در آلمن و دیگران.

«سهم مساوی: کارآیی سوسیالیسم بازار»، از جان رومر، اریک اولین رایت و دیگر نویسندگان، ورسو.

«جنبه‌های پلانومتريکس»، آلفرد ساپرمن، ۱۹۶۷، نیوهیون.

غیره) مبنای مادی فراهم کرده بود که بر اساس آن، جامعه سوسیالیستی می‌توانست به شکل غیرتخیلی نظریه‌پردازی شود.

اما تمام این ملاحظات قادر نبود که در برابر یک تنش اساسی در درون مارکسیسم قرار گیرد. همان طور که مارکس و انگلس از مدت‌ها پیش بر آن آگاه بودند گذار به جامعه پس‌سرمایه‌داری شباهتی به تحولات انقلابی پیشین نداشت: لازم است عاملان این گذار، آگاهانه مناسبات اجتماعی نوینی را بنا کنند- یک برنامه سیاسی مبتنی بر مجموعه‌ای از نظریه‌ها و چشم‌اندازها را به عمل در آورند. این امر از یک واقعیت اصلی مربوط به سرمایه‌داری نتیجه می‌شد: طبقه سرمایه‌دار برخلاف طبقات اجتماعی مسلط قبلی، سلطه‌ی خود را از طریق یک روند خودبه‌خودی حفظ می‌کرد و تمام بخش‌های حیات اجتماعی و اقتصادی را تحت تاثیر قرار می‌داد. این سرایت شکل بازار بر تمام مناسبات اجتماعی به این معناست که سوسیالیسم نمی‌تواند به طور تدریجی مستقر شود؛ نمی‌تواند در واحدهای کوچک به شکل خودجوش رشد کند، که بعداً به وسیله تغییر سیاسی به رسمیت شناخته شده و مورد تایید قرار گیرد. "پرولترها... از خود چیزی ندارند که تضمین و تحکیم کنند... اهداف آن‌ها صرفاً به وسیله‌ی سرنگونی تمامی شرایط اجتماعی موجود به دست می‌آید." (۲) اگر این امر حقیقت داشته باشد پس باید به این پرسش که اهداف پرولتری چه هستند به طور جدی پاسخ داد.

من در چند مقاله‌ی اخیر^(۳) تلاش کردم که در بحث مفهوم‌پردازی دوباره‌ی سوسیالیسم، در آستانه سقوط شوروی و کشورهای اروپای شرقی شرکت کنم. من گفتم که آن تجربه‌ها- به خصوص تجربه شوروی- حاوی عناصر مهمی برای

فصل پنجم

مرزهای اقتصاد سوسیالیستی در حال تکامل

برگردان: ح. آزاد

مقدمه: (۱)

اندیشه‌ی مارکسیستی در قرن نوزدهم پا به عرصه وجود گذاشت. به عنوان واکنشی در برابر طرح‌های غیرتاریخی و تخیلی سوسیالیسمی که در آن زمان وجود داشت. به جای نگارش نسخه‌های راهنمای آشپزی برای آینده، چپ می‌بایستی شکل‌گیری جنبش واقعی و مبارزه طبقات را درک می‌کرد، و صرفاً از گرایش‌ها و تضادهای موجود، عمده‌ترین نکات الزامی مبارزه را برای آینده‌ی پسا انقلابی نتیجه‌گیری می‌کرد، همان طور که دانش و تجربه‌ی عملی آن را نشان می‌داد.

در قرن کوتاه بیست (۱۹۱۷-۹۱) یک عنصر جدید ظهور کرد- برای چپی که اتحاد شوروی را به عنوان تجسم سرنگونی انقلابی سرمایه‌داری پذیرفته بود این امر خود را به شکل چشم‌گیرتری نشان می‌داد: تکوین اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، چون سوسیالیسم واقعا پا به عرصه وجود گذاشته بود و برای یک مطالعه استوار بر مبنای علمی قابل بررسی بود. تجربه شوروی(و بعداً تجربه اروپای شرقی، چین، کوبا و

بازسازی مثبت نظریه سوسیالیستی به شمار می‌روند، عناصری که غالباً در محافل مارکسیست غربی نادیده گرفته شده است. (۴) به سبب این که هم اکنون فشاری برای حفظ مواضع خصمانه در مورد "سرشت" جامعه شوروی در بین چپ‌ها وجود ندارد، این امر امکان‌پذیر شده است که درس‌های مثبت و منفی از مجموعه‌ی این تجربه‌ها اخذ شود، و این راهی است برای تمایز بین طرح‌های مارکسیستی از طرح‌های تخیلی در مورد آینده‌ی سوسیالیسم در آغاز قرن بیست و یکم. کل حرکت جامعه سرمایه‌داری یک زمینه‌ی مادی برای نظریه سوسیالیستی به شمار می‌رود، و انگهی تجربه‌ی ساختمان پسا سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم، تجربه‌ی دیگری را پیش رو می‌گذارد.

به عنوان آخرین نکته در این مقدمه من اعتقاد دارم که اکنون باید تلاش کنیم که از خطای تجزیه نظریه سوسیالیستی به "مدل‌ها"ی مجزا و مخالف با یک دیگر اجتناب کنیم. گرایش به تنوع تولید نظری نباید بر وظیفه‌ی تکوین یک چشم‌انداز پیچیده با ملاحظه تغییرات جزئی غلبه پیدا کند. چشم‌اندازی که بی تردید عناصر بسیاری را از مواضع متفاوتی که در حال حاضر مطرح شده‌اند در خود ادغام خواهد کرد. احتمالاً هیچ مدل واحدی برای این وظیفه مناسب نخواهد بود و باید قبول کنیم که در نقطه آغاز یک راه طولانی کشف و جستجو قرار داریم. این راه به درکی می‌انجامد که در حین پیشرفت، کیفیت‌های جدیدی را همگام با رشد جنبش چپ و طبقه کارگر در سراسر جهان در خود جذب می‌کند.

در بخش بعدی من به طور خلاصه عناصری را بر می‌شمارم که به نظر من هسته‌ی ضروری چشم‌انداز سوسیالیستی به شمار می‌روند، من در مورد مسأله‌ی انگیزه و ابتکار به عنوان جنبه‌ی اصلی از هر مفهوم‌پردازی موفق سوسیالیستی توجه خود را

به نکته‌ی جدیدی معطوف می‌کنم که سرانجام باید برای یک جامعه مدرن با مسایل پیچیده‌ی هماهنگی، مدیریت و مبادله اطلاعات و جمعیتی متنوع با آموزش بالا و انتظارات انتقادی و پویا (اگر نه الزاماً "منطقی") مناسب باشد. باید با مجموعه‌ای از "میلیون‌ها معادله" که از طرف راست‌های لیبرتارین و اخیراً از طرف اردوی سوسیالیست‌های طرفدار بازار بر سر سوسیالیست‌ها ریخته شده روبه‌رو شد و به حل آن‌ها پرداخت.

این امر به ملاحظه مجدد هماهنگی سیاسی می‌انجامد- به عنوان یک عنصر مرکزی در اقتصاد سوسیالیستی که معمولاً به طور اشتباه برنامه‌ریزی نامیده می‌شود. مسأله تدوین یک برنامه‌ی اجتماعی مشترک در پیوند با استقلال و خودتحقق‌ی افراد و گروه‌های جمعی، تغییری در نقش نهادهای مرکزی را می‌طلبد. جدا از مفهوم سنتی این نقش، این موضوع در بخش دوم همراه با اشکال پارامتری توضیح داده خواهد شد: فرمول‌هایی برای شکل‌گیری درآمد و توزیع که می‌تواند در خدمت ساختارهای دموکراسی مستقیم باشد. بخش سوم به دیدگاه‌های وسیع‌تری در مورد مسیر سوسیالیسم در حال تکامل اختصاص دارد و برخی نهادهای ویژه را برای اجرای دموکراسی اقتصادی پیشنهاد می‌کند- که به عنوان یک مفهوم سیاسی به فراتر رفتن از روابط ابتدایی (خودبه‌خودی) بازار نیاز دارد.

سنگ‌بنا: هماهنگی دموکراتیک جامعه

۱) سوسیالیسم بازار، سوسیالیسم شتاب‌زده، و سوسیالیسم جدید از سویی در برابر "سوسیالیسم بازار" چشم‌اندازهای جدید از سوسیالیسم ارائه شده است و از سوی دیگر فرمول‌بندی‌هایی وجود دارند که از متون کلاسیک مارکسیسم

الهام می‌گیرند. سوسیالیسم بازار(۵) به ما یادآوری می‌کند که مناسبات تولید سرمایه‌داری مترادف با روابط بازار نیستند. درهم‌آمیزی "بازار با سرمایه‌داری" یا "بازار آزاد" در واقع جزء اقلام اصلی علم اقتصاد راست‌کیش به شمار می‌رود. اما سوسیالیسم بازاری قادر به فهم این مطلب نیست که اگر سرمایه‌داری و بازار یکی نیستند، اما در عین حال با یک دیگر عمیقاً تنیده شده‌اند، و متقابلاً یک دیگر را تعریف می‌کنند. سوسیالیسم به عنوان جامعه بدیل در چارچوب و در دوره‌ی سرمایه‌داری پیشرفته مطرح می‌شود. و روابط بازار در درون سرمایه‌داری کارکرد عمیقاً مشروعیت‌بخش و بازتولیدکننده‌ی نظام را به عهده دارند که با مفهوم دشوار مارکسیستی ارزش‌یابی، مشخص می‌شود. بازارها به طور خودبه‌خودی کارکردی بدون استفاده از هدایت آگاهانه و هوشمند تمامی جامعه را تضمین می‌کند. نتایج صرفاً بعد از واقعه شناخته می‌شود و مستقل از اراده‌ی انسان جریان پیدا می‌کند. این عقیده که بیگانگی، بی‌ثباتی ادواری، بحران و قطب‌بندی می‌تواند با ابتکارات ساده‌ی اداری از "بازار" حذف شود- قوانین علیه مالکیت خصوصی برای جدا کردن تجارت سهام مالکیت از تجارت کالا- نشانه‌ی برجسته‌ی توهمات "سوسیالیسم بازار" است.

اما این ناکافی است که این توهم را با نکات عام معناشناسانه‌ای که از سنت مارکسیست کلاسیک استنتاج کرده‌ایم پاسخ دهیم. در دوره‌ی قبلی ممکن بود بعضی عبارات الهام‌آمیز کفایت کند- "جامعه اشتراکی زحمت‌کشان" یا "تولیدکنندگان آزاد و همبسته"- مانند اشاره به عبارت اعظم "الغای قانون ارزش"(۶). امروزه به نظر من این نوع سوسیالیسم معناشناسانه و مغشوش دیگر قابل

استفاده نیست. با پرسش‌های سخت و عملی باید به گونه‌ی مستقیم مواجه شد اگر قرار است سوسیالیسم دوباره به نیروهای سیاسی مهمی بدل شود.(۷) در این تلاش بعضی ابتکارات اخیر کمک بزرگی به شمار می‌رود. مدل‌هایی از برنامه-ریزی مشارکتی ارائه شده که در آن‌ها مجتمع‌هایی از کارگران به عنوان تولیدکننده و مصرف‌کننده سازمان یافته‌اند؛ و طرح‌های تولید و توزیع کالاها را مورد مشورت قرار می‌دهند (۸)؛ به خصوص طرح آلبرت-هانل به گونه‌ای در نظر گرفته شده که تمام مناسبات بازاری را از زندگی اقتصادی حذف کرده و از سلسله مراتب در سازمان‌دهی نیز پرهیز می‌کند. این امر ناشی از ترس آن‌ها از قدرت دولتی است که جایگاهی برابر با قدرت طبقاتی به عنوان منشاء ستم اشغال می‌کند. به این دلیل آن‌ها سوسیالیسمی را در نظر می‌گیرند بدون یک ارگان مرکزی یا ساختارهای اقتدار به ارگانی که می‌تواند فاسد شود، و توسط یک کاست بوروکراتیک نوپا، در مقابل اصول دموکراتیک قرار گیرد. در عوض یک دفتر تصحیح پی در پی IFB بدون قدرت تاثیرگذاری بر نتایج مذاکره بین مجتمع‌های تولیدکننده و مصرف‌کننده میانجی‌گری می‌کند و پیشنهادهای را در یک نظام پیوسته افقی برای هماهنگی تا رسیدن به پیشنهادهای و توافق مناسب رد و بدل می‌سازد.

کاکشات و کاترل رویکردی مخالف این مدل دارند. آن‌ها با مشکل "میلیون‌ها معادله" روبه‌رو می‌شوند(۹). و با استفاده از شیوه‌ها و ظرفیت‌های محاسبه مدرن معتقدند که سرانجام هماهنگی مرکزی امکان‌پذیر است، آن‌ها با وارونه کردن ماتریس‌ها رویکرد نوینی پیشنهاد می‌کنند(۱۰). که زمان لازم برای محاسبه را از محدوده‌ی سال به دقیقه کاهش می‌دهد. واحدهای دولتی داده‌های تولیدی خود را

به مرکز تحویل می‌دهند، مرکزی که البته الکترونیکی است. تقاضا برای کالاها مستقیماً ثبت می‌شود و به طور الکترونیکی ذخیره می‌شود و تغییرات موجودی‌ها موقتاً نشان داده می‌شود. بدین ترتیب مشکل هماهنگی به طور مرکزی حل می‌شود، همان طور که غالباً لازم است. مشکلات تصمیم‌گیری، نظیر انتخاب‌های فنی نیز با استفاده از محاسبه‌ی قیمت‌های کار-ارزش (به شیوه‌ای غیر بازاری) محاسبه می‌شود. برنامه‌های تفصیلی و قابل اجرا به مراکز تولید برای اجرا ارائه می‌شود. در اصل، علی-رغم گوناگونی در حال افزایش و فراوانی و پیچیدگی تصمیم‌گیری در مورد تولید، هماهنگی و توزیع مانعی در برابر مفهوم یک "کارخانه‌ی بزرگ" لنین وجود ندارد.

به نظر من هر یک از این مدل‌ها حاوی عناصر سودمندی برای یک سوسیالیسم نوسازی شده است. اما هر کدام از آن‌ها یک بخش مهم از مشکل را نادیده می‌گیرد و نتایج ناکافی به بار می‌آورد. ایده‌ی برنامه‌ریزی افقی به خوبی امکان مشارکت دموکراتیک را در نظر می‌گیرد، اما آلبرت و هائل در تعصب خود برای اجتناب از هرگونه سوء استفاده ممکن از قدرت در واقع -علی‌رغم قصد به روشنی ابراز شده‌ی-شان- بخش زیادی از بیگانگی در بازار خودجوش را بازتولید می‌کنند. در مدل آن‌ها چیزی وجود ندارد که رشد توافق اجتماعی را در پیوند با نتیجه و پیگیری آن تشویق و تسهیل کند. دفتر تصحیح پی در پی در نقشی کاملاً منفعل باقی می‌ماند. بنابراین یک بار دیگر باید گفت نتایج جهانی صرفاً بعد از وقوع شناخته می‌شود و روشن نیست که هدایت خودبخودی، سیکل‌های ادواری و سایر پدیده‌های ابتدایی دوباره ظهور نکنند. علی‌رغم نفرت از بازار اتریشی ممکن است به شکل‌گیری نسبت-های مبادله‌ای-قیمت‌ها- منجر شود. چون این‌ها برنامه‌ریزی نشده‌اند یا تابع کنترل سیاسی یا معیارهای دیگر هستند، در واقع قیمت‌های "تعادل" نظریه نئوکلاسیک را

تکرار می‌کنند- یا همان طور که هائل و آلبرت خود در بحث‌شان نشان داده‌اند شباهت‌هایی بین مدل آن‌ها و تعادل عمومی والراسی وجود دارد. سرانجام ملاقات و مشاوره پیوسته بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان مشارکتی به شبیح گفتگوی‌های بی پایان شباهت دارد که به درستی توسط نانسی فولبر با تعبیر "یک جلسه‌ی طولانی اداره دانشجویان دانشگاه ماساچوست" قلمداد شده است. این امر پرسش-های مهم زیر را پیش می‌گذارد: آیا سوسیالیست‌ها خواهان دموکراسی مشارکتی اند؟ به چه میزان؟ آیا خود مشارکت در تصمیم‌گیری هدف نهایی را تشکیل می-دهد؟ مشارکت، بهتر است حداکثری باشد یا در حد بهینه؟

از طرف دیگر مدل جدید الکترونیک هماهنگی مرکزی، از جهت دیگر راه افراط را می‌پیماید. بلافاصله پرسش‌های مکتب اتریشی خود را نشان می‌دهد (۱۱). تا کجا اطلاعات مربوط به فعالیت تولیدی صرفاً وابسته به محل خاصی نیست؟ بلکه ارتباط آن با محل خاص به شکلی است که اجازه انتقال و جمع شدن را نمی‌دهد؟ به عنوان نمونه سنت‌ها و رسوم محلی محصولاتی با خصوصیات مشخص دارند. جشن کِره سیب که هر اکتبر در برتن اوهایو انجام می‌گیرد بخشی از فرهنگی است که در آن خرید و فروش کِره‌ی سیب جزئی از زندگی جماعت آمیش به شمار می‌رود- به علاوه کِره‌ی سیبی که در آن جا یافت می‌شود مزه‌ای بسیار ویژه دارد کنار هم قرار دادن کِره سیب در ماتریس تولید و توزیع مرکزی، با محصولات سایر تولیدکنندگان مواد غذایی کار درستی نیست.

به علاوه این عقیده که حل مرکزی مشکل هماهنگی ممکن است درست به نظر نرسد از لحاظ ملاحظه‌ی نکته‌ای دیگر که شاید موضوع اساسی باشد: آیا چنین راه-

حلهایی اساسا مطلوب اند؟ مشارکت در مجتمع‌های تولیدکنندگان (و در بعضی موارد اشاره به چیزهای که کالاهای عمومی نامیده می‌شوند یا مجتمع مصرف-کنندگان) در روند هماهنگی اقتصادی نه تنها مطلوب، بلکه ممکن است نشانه‌ای به نفع سوسیالیسم باشد. من این نظر را مطرح کرده‌ام که نظام‌مندی (به وجود آوردن یک مجموعه به هم پیوسته از فعالیت‌های تولیدی و تخصیصی) هم در سرمایه‌داری و هم در سوسیالیسم در واقع هدف اصلی سازوکارهای نظام‌مندی اولیه هر شیوهی تولید نیست (بازار و هم‌آهنگی به نوبه‌ی خود). هدف‌های اولیه آن سازوکارهای ارزشی شدن است (در جامعه سرمایه‌داری) و توافقی شدن در (جامعه سوسیالیستی). (۱۲) هدف‌های هماهنگی مشارکتی در ابتدا و قبل از هر چیز ایجاد توافق پیشرونده‌ی و چشم‌انداز مشترک است: حس برخورداری از هدف معین و کنترل بر روند اجتماعی. مدل متمرکز حتی در پیشرفته‌ترین شکل الکترونیکی خود به نظر نمی‌رسد که اصولا پرسش‌واره‌ی سوسیالیستی را مورد خطاب قرار دهد.

هماهنگی چندجانبه و دموکراتیک

من فکر می‌کنم که ما می‌توانیم از تکامل تاریخی برنامه‌ریزی، عمدتا در اتحاد شوروی اما هم‌چنین در تعدادی از کشورهای دیگر توشه‌ای برداریم. ادبیات شوروی در نیمه دهه‌ی ۱۹۶۰ شروع کرد یک مفهومی از برنامه‌ریزی چند سطحی (۱۳) ارائه دهد که برنامه‌ریزی مرکزی و برنامه‌ریزی منطقه‌ای یا سازمان‌های صنعتی در سطح متوسط و واحدهای منفرد یا حتی تیم‌ها و بریگادهایی در درون هر واحد را در بر گیرد. یک مدل ساده از این دیدگاه در دو سطح عمل می‌کند، مرکزی و غیر مرکزی.

بینش مسلط این است که هیچ یک از دو سطح نمی‌تواند بدون یک دیگر به طور موفقیت‌آمیز عمل کند: هماهنگی مرکزی به ارقام درست نیاز دارد، و این امر صرفا می‌تواند از سطح محلی به دست آید جایی که مردم از دانش خاص (نانوشته) و انگیزه (نگاه کنید به بخش دوم و چهارم در ذیل) برای تصمیم‌گیری واقعی برخوردارند. از سوی دیگر هماهنگی متمرکز به چارچوب ثابت و در نظر گرفتن روابط در الگوهای وسیع‌تر نیاز دارد که صرفا می‌تواند توسط عملکرد هماهنگی مرکزی تامین شود. برخلاف کتاب‌های درسی معمول که بین تصمیم‌گیری مرکزی و بازار قایل به تضاد اند، درک جامع، هماهنگی مرکزی و غیرمتمرکز را مکمل یک دیگر می‌داند نه در تضاد و تضاد با یک دیگر. و بلوغ سوسیالیسم از تقویت این دو سطح و تاثیر متقابل آن‌ها نشات می‌گیرد.

اما نگرانی طرفداران پیگیری افقی در مورد سوء استفاده ممکن از قدرت در یک نظام سلسله‌مراتبی صوری قطعاً موجه است. کنترل دموکراتیک هم در سطح مرکزی و هم در سطح غیر متمرکز لازم است، نکته این است که باید از اشتباه رایج تقابل دموکراسی با هماهنگی مرکزی فراتر رفت. از یک سو، در عدم تمرکز به طور خودبه-خودی هیچ امر دموکراتیکی وجود ندارد، مستبدان محلی در تاریخ فراوان اند. از سوی دیگر ارگان‌های هماهنگی در یک جامعه سوسیالیستی پایدار الزاما تابع یک نمایندگی مردمی اعلام شده و مرتبا قابل تجدید، و هم‌چنین تابع بازبینی مداوم و پیوسته و بحث انتقادی قرار دارد. من باید این واقعیت را با تاکید تکرار کنم که این عناصر حیاتی در تجربه شوروی عمدتا غایب بودند. هم‌چنین شایان ذکر است که علی‌رغم حمله وسیع علیه برنامه‌ریزی مرکزی در ادبیات رایج و آکادمیک در مورد

سوسیالیسم واقعا موجود طی حداقل ۶ دهه نه هماهنگی مرکزی و نه هماهنگی جامع این فرصت تاریخی را نداشتند که در عمل و در یک فضای عمومی و آزاد صحت خود را به اثبات رسانند.

پرسشی که اکنون مطرح است: در روند پی در پی هماهنگی بین ارگان‌های مرکزی و غیرمرکزی تا چه حد می‌توان برای سطح غیرمرکزی در تعیین انواع محصولات و یافتن عرضه‌کنندگان و مشتریان و غیره آزادی عمل در نظر گرفت؟ مجددا تجربه شوروی به طور عمده یک تجربه غیرقابل انعطاف است: در آغاز به سادگی از بالا به پایین، سپس از پایین به بالا و پایین، اما هیچ‌گاه پیوند مستقیم بین واحدها را مورد تایید قرار نداد(علی‌رغم وجود کارکردهای غیررسمی در این جهت). این عقیده به طور اساسی غیرتکامل‌یافته باقی می‌ماند، واقعیتی که برای اصلاحات اقتصادی موفقیت‌آمیز حایز اهمیت است.

من تلاش کردم که رشد تکامل قراردادهای پیوندهای افقی را در متن یک هماهنگی سوسیالیستی جامع و چند سطحی در نظر بگیرم. یک امر لازم و کلیدی شفافیت است: اجتناب از اثرات بیگانه‌ساز و ناشی از اطلاعات نادرست فعالیت‌های خودبه-خودی و پنهان‌سازی رقابتی، روند افقی باید تابع، کامل، روشن و بلاواسطه باشد. قاعده این است که واحدهای تولیدی تماس‌ها و قراردادهای را به اطلاع مرکز می-رسانند. مرکز به نوبه‌ی خود مداخله نمی‌کند مگر در مواردی که موکلین این اجازه را می‌دهند و از آن طلب می‌کنند. این امر در موقعیت‌های صادق است که فعالیت واحدهای تولیدی دارای اثرات خارجی قابل ملاحظه است: بر روند حمل و نقل و انبارسازی، بر محیط‌زیست، بر ذخایر آب و نیرو، بر مجتمع‌های مسکونی و آموزش و غیره. این منافع باید از طریق ارگان مرکزی در تصمیم‌گیری ملحوظ شود، هر چند

که یک روند مشارکتی مستقیم نیز وجود دارد. هدف یافتن یک ترکیب خوب از تمرکز اطلاعات از طریق مقامات مرکزی- هنگامی که این مقامات تابع کنترل دموکراتیک هستند- و سازوکارهای مشارکتی است. جای امیدواری است که این روند، منافع مردمی را در مواردی در نظر بگیرد که مداخله مرکزی از هدایت دموکراتیک کافی برخوردار نیست یا هنگامی که منافع انتخاب‌کنندگان ناروشن است، بدون آن که این روند به یک جلسات بی پایان و بی نتیجه تبدیل شود.

سازوکار قیمت‌های سوسیالیستی

قراردادهای افقی انعطاف‌هایی را در مورد قیمت دربر می‌گیرند، اما قبل از این که به این موضع پرداخته شود باید شکل‌گیری قیمت به عنوان شکل عام در مناسبات سوسیالیستی مورد بررسی قرار گیرد.(۱۴)

مفید است که بین یک بخش مرکزی سوسیالیستی و یک بخش غیررسمی تمایز قایل شویم: در بخش مرکزی سوسیالیستی، مجموعه‌ی محصولات تولیدی و کالاهای مصرفی اصلی تولید و مبادله نمی‌شود، این محصولات توسط مرکز توزیع می‌شود؛ بخش غیررسمی شامل محصولات محلی بسیاری از خدمات شخصی و غیره است.

در بخش مرکزی تا حدی که من فکر می‌کنم تاثیر اصلی هماهنگی سوسیالیستی بر روی قیمت‌ها است تا کمیته‌ها؛ امری که خوب فهمیده نشده است. برخلاف این و شاید به جز در مورد بعضی مواد استراتژیک معین، لازم نیست که سطح دقیق بازدهی از قبل تعیین شود. این سطح می‌تواند توسط واحد تولیدی به طور معمول

مطابق با تغییر شاخص‌های تقاضا تعیین شود. فهرست کالاها موجود مطابق "ذخیره‌ی احتیاطی" نگهداری می‌شود که جریان کالاها را با سطح بازده در چارچوب تغییرات عادی هماهنگ می‌کند. ماتریکس مرکزی به شکل معکوس مطابق ارقام کاکشات- کاترل می‌تواند یک سطح پایه برای بازده صنایع و واحدهای تولیدی فراهم کند- نقطه عزیمتی که تناسبی اصلی بین عرضه و تقاضا را تضمین می‌کند و از کمبود یا بیش از حد بودن ظرفیت جلوگیری می‌کند: اما در یک تنظیم پویا لازم نیست این سطح پایه به عنوان برنامه‌ای برای کل دوره (یکسال و غیره) در نظر گرفته شود، با "قدرت قانون" تنظیم‌های بعدی متناسب با ترکیبی از کالاها یا غیرممکن می‌شود و یا موضوع مشاوره‌های مکرر و پیچیده قرار می‌گیرد.

پس صورت قیمت‌های حساب شده در بخش مرکزی وجود دارد. این قیمت‌های "برنامه‌ریزی شده" هستند که در سطوح مختلف به شکل الکترونیکی محاسبه می‌شوند. از سطوح فوق‌العاده مرکزی تا غیرمرکزی. درآمدهای واحدهای تولیدی بر اساس این قیمت‌ها شکل می‌گیرند، و ارزیابی محصولات و تکنیک‌های بدیل نیز بر حسب آن‌ها انجام می‌گیرد و قراردادهای افقی عمدتاً در باره کمیت بازده خواهد بود همراه با خدمات، کیفیت و انحرافات دقیق از سفارش‌های عوامل تقاضا. توجه داشته باشید که چون پهنه‌ی تغییرات افقی شامل درجه‌ای از رقابت بین واحدها می‌شود، این رقابت باید بر کیفیت و خدمت، نه بر قیمت استوار باشد. رقابت‌های قیمت شامل امکان گزینش رقابت توسط محدود کردن درآمد واحد تولیدی است. پیوند بین قیمت و درآمد به طور عام برای کیفیت زندگی کارگران اهمیت اساسی دارد و این دقیقاً دلیلی است که از رقابت بر سر قیمت‌ها جلوگیری شود.

این مناسبات تماماً بر خلاف بخش غیررسمی است. با شکل عمومی توزیع درآمد و ثبات اقتصادی به طور کل که در بخش مرکزی تعیین می‌شود، لازم نیست که فقدان قیمت‌گذاری هماهنگ شده در بخش غیررسمی اثرات معکوس داشته باشد، و انعطاف‌پذیری قیمت‌ها در آن‌جا می‌تواند برای هماهنگی بعدی به امر مفیدی تبدیل شود. البته بعضی اصول اساسی مثل نرخ مزدهای پایه، تنظیم کار و محیط‌زیست، مالیات تصاعدی بر درآمد در مورد بخش غیررسمی به کار گرفته می‌شود و بنابراین، این بخش نمی‌تواند پایه‌ای برای رشد معکوس اجتماعی باشد.

منطق هماهنگی جامع قیمت‌ها در بخش مرکزی پیچیده و چند شکلی است و در این جا می‌توانیم صرفاً به طور خلاصه به آن اشاره کنیم. من مفهومی درباره قیمت-های بازتولید اجتماعی تدوین کرده‌ام (۱۵). این‌ها قیمت‌های پایه‌ای هستند که سهمی از ذخایر اجتماعی منابع مولدی را بر این محصولات تخصیص می‌دهند، که به طور نمونه به شکل مسکن، آموزش، کمک‌های بهداشتی و اجتماعی به نحو عمومی و نه برای واحدهای منفرد در نظر گرفته می‌شود. این ذخایر یک نرخ سود رقابتی به وجود نمی‌آورد که به طور خودبه‌خودی شکل می‌گیرد، چون واحدهای منفرد آن‌ها را "دریافت" نمی‌کنند. بنابراین بردار قیمت بازتولید اجتماعی در اصل با قیمت‌های تولیدی تفاوت دارند که اولین بار به طور ناکامل در جلد ۳ سرمایه‌ی مارکس نظریه‌پردازی شد. تا آن جایی که تمام وسایل موجود از جمله وسایل معمول تولید در کارخانه به طور مستقیم یا غیرمستقیم به عنوان بازتولید کار در نظر گرفته می‌شوند، و از این رو به عنوان بخشی از موجودی بازتولید اجتماعی به حساب می‌آیند، به علاوه قیمت‌های بازتولید اجتماعی مستقیم یا غیرمستقیم به

جانب قیمت‌های کار پیکریافته گرایش پیدا می‌کنند- ارزش‌های کار نظریه مارکسیستی. این واقعیت که آن‌ها بلاوسطه یا به طور کامل انجام می‌شود دو جنبه-ی الزامی عمیق را به همراه می‌آورند. اول ارزش‌های کار ساده که از جریان داده‌های درون‌داد- برون‌داد نتیجه می‌شوند، و از نقطه نظر سوسیالیستی بهینه نیستند، به جز در یک مرحله‌ی اخیر تکامل که در آن آگاهی اجتماعی به نقطه‌ای از کمال رسیده است که شرکت‌ها می‌توانند به آن اعتماد کنند و موجودی‌های بازتولید اجتماعی مصرف شده توسط خود را در نظر بگیرند و حفظ کنند، حتی اگر برای این موجودی‌ها پاسخگو و مسئول نباشند. نکته دوم و مهم‌تر برای "بحث بین سوسیالیست‌ها"، [اشاره به کتابی است که برتل اولمن آن را ویراستاری کرده است] این است که رقابت خودبه‌خودی- سوسیالیسم بازار- در ایجاد قیمت‌های مناسب برای هماهنگی سوسیالیستی ناتوان است. این یک عنصر اساسی در انتقاد نظری از موضع سوسیالیسم بازار است.

گفته شده که -هنگامی که ما ایدئولوژی بازار آزاد را پشت سر گذاشته‌ایم که در آن "بازار" از متن اجتماعی تجرید یافته که در آن روابط واقعی بازار حک شده است- نهادهای بازار در دوره کمال جامعه سوسیالیستی نقشی بازی می‌کنند، نقشی که البته با بازار به عنوان تنظیم‌کننده خودبه‌خودی تولید و توزیع ربطی ندارد. (۱۶)

بازارها در بخش غیررسمی احاطه شده توسط فرماندهی بخش مرکزی یکی از این نمونه‌ها به شمار می‌رود. نمونه‌ی دیگر نقش روابط افقی بین مجتمع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در بخش مرکزی است که از بخش‌های محلی اثر می‌پذیرد: این نمونه‌ها به روشنی به یک معنا حاوی مبادلات قراردادی هستند- بازارها. با در نظر گرفتن این که این روابط نخست تابع ساختار کلی قیمت‌های برنامه‌ریزی شده‌اند؛

دوم در شرایط شفافیت کامل انجام می‌گیرند و سوم برای تعیین پاداش‌ها تابع معیارهای سوسیالیستی اند(که در باره آن‌ها در جلوتر توضیح داده خواهد شد، نگاه کنید به ۲-۵)، آن‌ها ممکن است بازارهای هدفمند یا بازارهای اجتماعا کنترل شده باشند. محتوای اجتماعی فعالیت مبادله یا بازار با تکامل سوسیالیسم رشد و تعمیق پیدا می‌کند(۱۷). روابط بازاری که در اساس به عنوان بقایای سیستم‌های پیشین وجود دارند و طی دوره‌های بلند تکامل اولیه ضروری به شمار می‌روند- به خصوص در کشورهایی که پیشرفت‌های فنی و اجتماعی به میزان اندکی رشد یافته- اکنون نقش جدیدی پیدا می‌کنند؛ به عنوان اشکال پیشرفته پیوندهای افقی در درون هماهنگی جامع. به همین طریق هماهنگی که در آغاز به شکل فرمان از بالا به پایین وجود داشت هر چه بیش‌تر به روابط متقابل بدل می‌شود با عناصر مهمی که در سطح محلی و غیرمرکزی به وجود آمده است. با وجود رشد "برنامه" و "بازار" شکاف بین آن‌ها کمتر حاد می‌شود و اندیشه سوسیالیستی از دوگانگی متحجر بین برنامه در برابر بازار فاصله می‌گیرد.

آگاهی، انگیزه و ابتکار

سوسیالیسم هم‌چون ضرورت، مبنای یک ادعای مرکزی ماتریالیستی تاریخی است: رشد نیروهای مولده در چارچوب سرمایه‌داری اشکال انگیزش و کنترل محدود به سرمایه‌داری را هر چه بیش‌تر تضعیف می‌کند. اگر قرار است رشد اجتماعی و اقتصادی بیش‌تری تحقق یابد سطوح بالاتری از آگاهی و انگیزه برای فعالیت مولد ضروری است. (۱۸)

نقد نئولیبرال علیه سوسیالیسم همواره بر تخصص بین انگیزه‌های پیشرفته‌تر لازم برای عملکرد سوسیالیسم از سویی و محدودیت تحمیل شده توسط تعریف‌های زیست‌شناسانه و الهیاتی سرشت بشری از سوی دیگر استوار است. پاسخ مارکسیستی به این ایراد برنامه‌ی تحقیق کاملی است که از نقد برنامه‌گوتا نتیجه می‌شود. (۱۹) که مراحل را در رشد انگیزه‌ها منطبق با رشد جامعه‌پسا سرمایه‌داری مطرح می‌کند. بدین ترتیب سوسیالیسم به انسان‌های نیک سرشت از قبل موجود به عنوان سنگ‌بنای نهادهای اجتماعی جدید نیاز ندارد، بلکه این نهادها مبنای انسان‌های جامعه‌کهن (با مهر تولد) تکامل می‌یابند. ساختمان سوسیالیسم یک دیالکتیک طولانی و تدریجی از شرایط متحول‌کننده و تحول آگاهی انسانی است.

برای طرح یک رویکرد ماتریالیستی به معضل انگیزه‌ها و توزیع درآمدها ما به دو تمایز در خصلت انگیزه‌ها نیاز داریم: بین انگیزه‌های مادی و اخلاقی و بین انگیزه‌های فردی و جمعی (۲۰). این‌ها تمایزاتی هستند با تاثیرات متقابل با یک دیگر که از آن چهار حالت نتیجه می‌شود که می‌توان آن‌ها را به شکل الگوار و به شکل زیر نشان داد:

	مادی	اخلاقی
فردی	مزد بر اساس کار	تشویق فردی
جمعی	پاداش گروهی	تشویق گروهی

مولفه‌های درون تابلو بیان‌گر محتوای آن‌هاست. مزد بر اساس کار یک شکل از انگیزه‌ی مادی فردی است که به شکل عمومی‌تر به عنوان تمایز یا درجه‌بندی نرخ یا سطح مزد مطابق با مهارت، سطح مسئولیت و غیره خود را نشان می‌دهد. اصل

محوری ماتریالیستی در نظریه انگیزه را این گونه می‌توان بیان کرد: در هر سطح معین از تکامل آگاهی اجتماعی، انگیزه‌های مادی و فردی وجود دارد. در دوره‌های اولیه که بقایای گذشته سرمایه‌داری سلطه دارد این انگیزه‌ها برجسته‌اند. بنابراین در هر مرحله معین، مساله به سادگی انتخاب و تاکید بر انگیزه‌های فردی/مادی یا جمعی/اخلاقی نیست. هر دو نوع انگیزه می‌توانند و ممکن است علی‌رغم سیاست توزیع درآمد عمل کنند. بنابراین مشکل استفاده از انگیزه‌هایی فردی یا مادی نیست، بلکه چگونگی ترکیب آن‌ها با انگیزه‌های جمعی و اخلاقی است. برای دست یافتن به سریع‌ترین پیشرفت در تولید و آگاهی در شرایط معین.

این به‌نوبه‌ی خود متضمن این امر است که نادیده گرفتن توازن موجود بین انواع انگیزه، موجب ایجاد مانع در راه رشد آگاهی است. بدین ترتیب به عنوان نمونه، یک رژیم سوسیالیستی ممکن است به دلایل ایدئولوژیک با گزینش و تاکید بر انگیزه‌های جمعی/اخلاقی در مقابل (به جای ترکیب) انگیزه‌های فردی/مادی باعث شود که کارگران اجتماعاً آگاه‌تر و ماهرتر نسبت به همکاران خود ناراضی شوند که کمتر از آگاهی و مهارت برخوردارند. ناراضی‌تی به خصوص ممکن است در بین کسانی ظهور کند که مثل همکاران خود، بار زحمت و مسئولیت را به دوش نکنند، اما به همان اندازه مزد دریافت می‌کنند. این امر موجب بدبینی و طفره‌روی می‌شود و نتیجه می‌تواند نه آگاهی سوسیالیستی بیش‌تر، بلکه آگاهی کم‌تر باشد-برخلاف قصدی که در پشت این سیاست وجود داشته است. سطوحی از آگاهی و نیازهای منطبق بر آن برای یک درجه معین از پاداش فردی/مادی واقعی است؛ آن‌ها نمی‌توانند نادیده گرفته شوند، بیش از این که اختلاف در مهارت، کار انجام شده و انگیزه در بین

کارگران و در بین درجه‌های مختلف از کارگران (غیرماهر، نیمه‌ماهر، ماهر و تخصصی) بتوانند سبب آن شود.

تمایزات درون جدول نشان می‌دهد یک سیاست منعطف با تغییرات جزئی ممکن است. آیا به عنوان نمونه حرکت عمومی از شمال غربی به جنوب شرقی می‌تواند ترکیب انگیزه‌های جمعی و مادی را (جنوب غربی) با انگیزه‌های فردی/اخلاقی امکان‌پذیر است. اگر تمایز مادی لازم است آن را باید بر پایه‌ی محکم در انجام رساندن جمعی کار قرار داد؛ به اندازه‌ای که پاداش فردی لازم است به اشکال پذیرش از طرف یک همکار تا پاداش پولی تاکید کرد. این امر مطمئناً تا اندازه‌ای می‌تواند ممکن باشد، اما در مورد این امکان نباید راه افراط پیمود. مثلاً بدون حداقل تفاوت مزدی کارگران ماهرتر و کوشاتر ممکن است نسبت به وسیله تأیید صمیمانه شخص بدبین یا بی‌اعتنا شوند. پاداش اخلاقی نیز ممکن است برای کسانی که آن را دریافت نمی‌کنند توخالی به نظر برسد اگر تفاوت مزدی همراه با آن بیش از اندازه فهمیده شود. هیچ میزان از ظرافت در تشکیل مجموعه انگیزه‌ها نمی‌تواند واقعیت اصلی در مورد تقابل امکان توزیع درآمد با شرایط عینی را تغییر دهد.

حذف اصل توزیع درآمد (ارزش اضافی) مبتنی بر مالکیت سرمایه‌داری در یک حرکت، مجموعه‌ی نابرابری درآمد و ثروت جامعه سرمایه‌داری را یکسر می‌زداید: امید است که میلیونرها و مولتی میلیونرها برای همیشه از بین بروند. به این معنا سوسیالیسم بنیادا و به طور وسیع از ابتدا برابرگرا است. اما برابری بیش‌تر وابسته به رشد است: یعنی بر تکامل برابری در آموزش، مهارت، مسئولیت و خلاقیت در کار، و پیشرفت آگاهی منطبق بر آن متکی است. تسریع این تکامل به طور مصنوعی زیان‌آور است، همان طور که تاخیر به طور غیرضروری نتایج همسانی را به بار می‌آورد.

اشکال پارامتری

در یک دوره‌ی طولانی‌تر که در آن یک جامعه در حال تکامل سوسیالیستی از یک سو توازن بین یک شکل مشارکتی گسترده با شکل‌های اقتدارگرایانه و از سوی دیگر فقدان کنترل بر بازارهای خودبه‌خودی را تجربه می‌کند استفاده از چیزی که من آن را اشکال پارامتری می‌نامم می‌تواند اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. این‌ها فرمول‌هایی هستند برای نتایج محاسبه اجتماعی، مثل سهم یک شرکت در درآمد ایجاد شده توسط فعالیت‌های‌اش، یا درجه‌ی برابری/نابرابری در توزیع درآمد. این‌ها در واقع پذیرش این واقعیت هستند که ما به عنوان یک جامعه هنوز آماده نیستیم که با دشوارترین تصمیم‌های "مستقیماً سیاسی" عمل کنیم، و هنوز اصرار داریم که اعلام این تصمیم‌ها بر اساس اصول آگاهانه‌ی سوسیالیستی به طور دموکراتیک انجام گیرد.

کیفیت درآورد راه مستقیم سیاسی می‌تواند با استفاده از مشکل توضیح درآمد روشن‌تر شود. تعیین مزدهای نسبی یک مساله‌ی حساس است، مساله‌ای که تصمیم‌گیری درباره آن دشوار است. به طور استعاری-شاید حتی ادبی-کارگران در صنایع مختلف و درجات متفاوت مهارت باید دور یک میز بنشینند، در چشم هم نگاه کنند و تصمیم بگیرند که تفاوت درآمدها در بین آن‌ها چه میزان باید باشد. حل این معضل غامض به طریقی اصولی به درجه‌ی بالایی از آگاهی سیاسی و اخلاقی نیاز دارد. در صورت فقدان این آگاهی، ممکن است به برابرسازی افراطی و پیش‌سرس منتهی شود (همان طور که در بخش ۲ (۴) در بالا نشان داده شد)، راه دیگر استفاده‌ی محدودی از تصمیم‌گیری اقتدارگرایانه یا توسل به ایدئولوژی یا بازار است

که مثل ماسک بیهوش‌کننده شکل تصمیم‌گیری را به نیروی ظاهرا غیرشخصی خارج از کنترل انسان واگذار می‌کند.

مساله مورد مشاجره این است که آیا روش پارامتری برای "رای دادن" در مورد دستیابی به درجه‌ی مطلوب نابرابری چگونه عمل می‌کند تا بتواند مانع خطای استراتژیک غیراصولی شکل‌گیری ائتلاف‌ها و غیره توسط طرفین منازعه شود. هدف کمک به ایجاد محیطی است که در آن گروه‌های مختلف- درون یک محل کار یا در گروه‌های جمعیتی وسیع‌تر- بتوانند به تفاهم متقابل بالاتری دست بیابند؛ یعنی به نقطه‌ای که تصمیم‌گیری سیاسی مستقیم در مورد مسایل ممکن شود.

کاربرد دیگر شکل پارامتری، تعیین درآمد قابل مصرف شرکت است: ظرایبی که برای نمایه‌ی میزان و اجرا به کار رفته، سهم درآمد باقی مانده برای مصرف در شرکت، برای سرمایه‌گذاری داخلی، افزایش حقوق سالانه و غیره را تعیین می‌کند. این امر در نظریه کلاسیک مشوق‌ها معضلی به شمار می‌رود. (۲۱) آیا یک نظام برنامه‌ریزی مرکزی/ غیرمرکزی می‌تواند در نظر گرفته شود که در آن بتوان صورت- بندی برنامه را به مجتمع تولید پایه واگذار کرد؟ اگر بتوان از آن‌ها انتظار داشت که برنامه‌ی بلندپروازنه‌ای تنظیم کنند- به زبان اقتصاددانان شوروی برنامه‌ای سخت- گیرانه- و با تلاش فوق‌العاده برای اجرای آن کار کنند، پس برنامه با تمام اجزایش می‌تواند در سطح واحد تنظیم شود. به علاوه شاخص‌های برنامه- درون داده‌ها، برون- داده‌ها، بارآوری و تکنیک- که به مرکز انتقال می‌یابند هم دارای دقت است و هم استوار بر پیش‌فرض‌هایی که در عین بلندپروازانه بودن در چارچوب امکانات واقع- گرایانه نیز قرار دارند. این شکل می‌تواند از بی‌کفایتی که از برنامه‌ریزی مرکزی برای یک واحد تولیدی بدون اطلاع کافی از آن، هم‌چنین از مشکل رفتار

استراتژیک(مخفی کردن مواد و وسایل ذخیره شده، کار و سایر اقدامات) توسط شرکت جلوگیری کند.

دیدگاه اصیل باید برای تعیین درآمد شرکت تولیدی تلاش کند، درآمدی که امکان و اجرای دقیق برنامه‌ی بلندپروازانه‌تر را تشویق می‌کند. بهتر است واحد تولیدی برنامه‌ی منسجمی منطبق با امکانات خود اتخاذ کند تا برنامه نازل‌تری که به راحتی بتواند از آن فراتر رود. اما اگر تعقیب برنامه‌ای کاملاً غیر واقع‌بینانه باشد مشکل فراوانی به همراه خواهد آورد.

دو چیز باید مورد توجه قرار گیرد. نخست شاخص تعیین سهم، ارقام اقتصادی برای تکلیف واحد تولید را به وجود می‌آورد که به طور نمونه‌وار در یک نرخ بازده به طور مناسب تعریف شده تجسم پیدا می‌کند. این ارقام، استفاده موثر از تمام منابع لازم برای تولید را در بر می‌گیرد. اما علاوه بر این شامل- ارقام کیفی کارکرد اجتماعی می‌شود، از نوعی که در هر مدل رقابتی/ خودبه‌خودی در دسترس نیست. ارقام اقتصادی معیارهای پیشرفت شرکت و اثرات خارجی منفی مثل آلودگی فعالیت‌اش را نیز در نظر می‌گیرد و نقش سایر عوامل را در بر آوردن نیاز جماعت‌های مختلف چه در درون و چه در بیرون واحد تولید نظیر- زنان، اقلیت‌های ملی و فرهنگی، شاگردان مدرسه در مجاورت واحد تولیدی ملحوظ می‌دارد. این ارقام ممکن است با شرکت اعضای این جمعیت‌ها به علاوه کارگران و سایر کارکنان مورد ارزیابی قرار - گیرد. این ارزیابی اجتماعی برای محیط سوسیالیستی هماهنگ شده نقش منحصر به فرد دارد و یک جایگاه عمده برای فعالیت و آگاهی اجتماعی به شمار می‌رود.

دوم، شکل پارامتری-فرمول‌های تعیین سهم- هماهنگی تلاش‌های مرکزی و غیرمرکزی را ممکن می‌کند و به این طریق یک عنصر اساسی در به وجود آمدن دموکراسی سوسیالیستی است- یعنی به قدرت رسیدن مردم در تعیین مسیر زندگی‌شان. هر چه بیش‌تر عناصر این دموکراسی توسط کسانی که تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند بهتر فهمیده شود و هر چه مردم نقش خود را در شکل دادن فرمول پارامتری از طریق روند سیاسی که در آن شرکت دارند بهتر دریافت کنند، این فرمول‌ها در جهت فراتر رفتن از خود حرکت می‌کنند- به سوی نقطه‌ای که در آن مساله درآمد و توزیع کمتر حاد می‌شود و این فرمول‌ها خود هر چه بیش‌تر ضرورت کم‌تری پیدا می‌کنند.

شکل پارامتری در این مورد مثل طرح ساده‌ای است مبنی بر: "ما مطابق با موفقیت نسبی بر حسب معیارهای آ. ب، س پاداش دریافت می‌کنیم". ممکن است مشکلات جانبی مانع از این شوند که یک واحد تولیدی شاخص شکل‌گیری مهم خود را نتواند به حداکثر برساند یا با متمرکز شدن بر یک هدف، اهداف دیگر را کاملاً از نظر دور بدارند. و مجدداً برخی شاخص‌ها کیفی هستند و به شکل‌گیری سیاسی-دموکراتیک فعالیت و درآمد امکان می‌دهد به طریقی که به سادگی خارج از چارچوب هماهنگی سوسیالیستی در دسترس قرار ندارد. اشکال پارامتری در بنیاد خود تا حدی نظیر طرح‌های کوچکی هستند که یک فرد برای تشویق در جهت دستیابی به یک هدف مورد استفاده قرار می‌گیرد که او در اصل دنبال می‌کند، اما انجام آن را مشکل می‌بیند. به عنوان نمونه وعده‌ی یک دسر لذیذ فقط در صورت انجام ورزش برای یک زندگی سالم.

توصیف ریاضی اشکال پارامتری در تعیین درآمد واحدهای تولیدی از حوصله این مقاله فراتر می‌رود. من فقط به طور ساده اشاره می‌کنم ادبیات مربوط به طرح مشوق‌ها به "قضیه عدم امکان" و سایر ادعاها محدودیت ذاتی این پروژه اشاره می‌کند. (۲۲) و این که به نظر من این محدودیت‌ها تعیین‌کننده نیستند، اگر ما بپذیریم که یک محیط پیشرفته‌ی فنی- آموزشی وجود دارد که در آن نیاز برای مشارکت و انگیزه در تمام سطوح کار علیه هر گرایشی وجود دارد که به طور استراتژیک روند هماهنگی را منحرف کند و فرمول پارامتری برای تشکیل درآمدها بر نتایجی اشتباه- آمیز بیانجامد.

111- چشم‌اندازهای وسیع‌تر و پیشنهادهای کیفی

۱) مدل هماهنگی دموکراتیک و چند سطحی: نگاه اجمالی

به نظر من یک سوسیالیسم در حال تکامل با هماهنگی اقتصادی در سطوح بالاتر و پایین‌تر در تایید و تقویت، نه در حال تنش با یک دیگر قرار دارند. مشارکت ارزشمند است، اما نباید به عنوان یک هدف مطلق مورد اغراق و افراط قرار گیرد؛ فضای خصوصی و "شب‌های آزاد" نیز وجوهی از زندگی سعادت‌مند و جنبه‌ای اساسی از دموکراسی را تشکیل می‌دهد که ما در صدد تحقق آن هستیم. استفاده از دموکراسی و کنترل در تمام سطوح منطقی است از سطح مرکزی تا غیرمتمرکزترین سطوح. استقلال مجتمعات‌های کار و زندگی با ارزش است اما مانند مشارکت نباید مطلق و شی‌واره شود: استقلال محلی واقعی به هماهنگی در سطح جامعه نیاز دارد و ساختارهایی که احساس مشارکت و ثبات را به ارمغان می‌آورد.

هماهنگی جامع سوسیالیستی فعالیت اقتصادی به اشکال پارامتری نیاز دارد تا به تصمیم‌گیری دموکراتیک مجتمع‌های کاری و نسبت‌های اساسی نظیر ظرایب تعیین و توزیع درآمد کمک برساند. این نکته مانند گذاشته باید یک حوزه فعال مورد تحقیق در نظریه سوسیالیستی باشد.

شاید شکل‌گیری قیمت وظیفه اصلی هماهنگی اقتصاد سوسیالیستی باشد. بردار قیمت‌های پایه - قیمت‌های بازتولید اجتماعی - یک نرخ واحد بازده برای تمام صنایع و محصولات ایجاد می‌کند، و بدین ترتیب از بردار ظریب‌های کار ادغام شده به طور عمودی و "ارزش‌های کار" متمایز است. این هم‌شکلی امکان مقایسه بین کارآیی صنایع درهم تنیده را فراهم می‌کند و به ارگان‌های مرکزی و غیرمرکزی در تلاش‌شان برای تعریف و اعلان راه‌های رشد بهینه و انتخاب تکنیک و غیره کمک می‌کند. اما نرخ هم‌شکل بازده برای منابع اجتماعی، باعث دریافت نرخ‌های متفاوت بازده بین صنایع می‌شود. همان طور که شرکت‌ها به طور خودبه‌خودی، تمامی نرخ‌های بازده را صرفاً بر اساس ذخیره‌ی وسایل تولید محاسبه می‌کنند که تحت کنترل واقعی آن‌ها قرار دارد. پس نرخ دریافت شده‌ی بازده در هر صنعت بی‌معناست، که هم‌چون معیار معتبری برای کارکرد آن تلقی شود. از سوی دیگر نرخ بازده ثبت شده برای هر شرکت یکی از چند شاخصی است که عملکرد آن را نشان می‌دهد. این عملکرد می‌تواند در مقایسه با نرخ بازده برنامه‌ریزی شده برای کل اقتصاد سنجیده شود، تا انحرافات ویژه از نرخ تعیین شده برای کل اقتصاد حذف شود؛ این نرخ برای کل اقتصاد با مشخصات ویژه‌ی تولید برای هر صنعت تعیین می‌شود، اما به بازدهی و عملکرد ربطی ندارد.

یک امتیاز مهم شکل‌گیری قیمت سوسیالیستی ثبات قیمت‌هاست که امکان می‌دهد از قیمت‌ها به عنوان منبع اصلی اطلاعات استفاده کرد. تنظیم نهایی مداوم موضوع مطلوبی است که کتاب‌های نئوکلاسیک به طور معمول آن را ترویج می‌کنند - و ادعا

می‌کنند محاسبه‌ی آگاهانه‌ی قیمت نه تنها متضمن حل میلیون‌ها معادله است، بلکه این کار را هر روزه صدها بار باید انجام دهد - این نوع تنظیم، محاسبه‌ی عقلانی را بی‌فایده می‌سازد (علی‌رغم تاکید برنامه‌ای بر محاسبه‌ی عقلانی در این سنت نظری). برعکس قیمت‌های معیار (تجدید تولید اجتماعی) اقتصاد سوسیالیستی می‌تواند به طور وسیع محاسبه شود و مورد استفاده قرار گیرد. آن‌ها به علت تغییر شرایط، تابع مبنای بازتنظیمی دوره‌ای هستند، اما تابع نوسانات مداوم و غیرقابل پیش‌بینی نیستند.

شرکت‌ها و مراکز صنعتی ممکن است حق داشته باشند قیمت‌های بازار را در سطحی بالاتر یا پایین‌تر تنظیم کنند، هنگامی که تغییر سریع در شرایط تقاضا به نوسان ناگهانی در موجودی کالاها منجر می‌شود. تنظیم کوتاه مدت قیمت‌ها، می‌تواند در موارد تنظیم غیرقابل انعطاف قیمت‌ها، وسیله‌ی مفیدی برای هماهنگی باشد، در غیر این صورت، می‌تواند به افزایش‌های پیش‌بینی نشده‌ی بزرگ در انبارها و کالاهای به فروش نرفته، یا به کمبودهای شدید و طولانی شدن صفوف متقاضیان منجر گردد. اما در مواردی که قیمت‌های مبادلاتی از قیمت‌های پایه منحرف می‌شوند این قیمت‌های پایه است که برای محاسبه عملکرد شرکت مورد استفاده قرار می‌گیرد و درآمد شرکت را مشخص می‌سازد. مازاد یا کسری درآمدها که از تغییرات تصادفی و غیرقابل پیش‌بینی در تقاضا ناشی می‌شود می‌بایست در بودجه‌ی مرکزی اضافه یا کسر شود؛ مجتمع شرکت‌ها نباید برای نوسانات تصادفی که آن‌ها بر آن کنترلی ندارند پاداش یا جریمه شوند.

هماهنگی الکترونیک

نوسانات دایم اطلاعات و اجرای برنامه به انضمام قراردادهای افقی پایه‌ای برای حل دایمی مشکل هماهنگی در سطح کلان به شمار می‌رود؛ ما در این جا به بهترین فن - آوری و ریاضیات نیاز داریم که برنامه‌ریزان سایبری مثل کاکشات و کنترل ارائه می -

دهند. بدون تردید چیزی شبیه به اکونت یا ا. کو. آردی. نت که مطابق اینترنت اما در کارکرد خود برای ثبت طراحی شده است. انکشاف مداوم جریان‌های متغیر داده‌های اقتصادی محدودتر است. با دستیابی هم‌زمان از طرف تمامی ارگان‌های مرکزی و غیرمرکزی و افراد به مجموعه‌ی ارقام نظارتی به علاوه برنامه‌ها و جایگاه شرکت‌های منفرد، تمایز بین ارتباط‌های عمودی و افقی به تدریج بخش زیادی از نیروی خود را از دست می‌دهد.

همان گونه که پیش‌تر مطرح شد سیستم هماهنگی بر مبنای استقلال موقتی مجتمع‌های مولدین عمل می‌کند. این به آن معناست که این ارگان‌ها می‌توانند بر اساس اطلاعات و امکانات جدید عمل کنند و در پیوند مستقیم با عرضه‌کنندگان و مشتریان قرار گیرند بدون این که منتظر هماهنگی پیشینی و تایید از مرکز شوند، تا جایی که این روند در چارچوب هماهنگی کلی عوامل انجام می‌شود (یعنی نه از طریق انشعاب‌های ناگهانی در خطوط تولیدی که کاملاً به خطوط قبلی بی‌ارتباط اند) و تا جایی که مسیرهای جدید بلافاصله به ا-کو-آردی-نت وصل می‌شوند به طوری که مقامات مرکزی می‌توانند مجموعه‌های تحت تاثیر را دنبال کنند و در صورت لزوم در آن مداخله کنند.

من نظر خودم را درباره اهمیت دموکراسی برای تمام نقاط روند هماهنگی مخصوصاً برای جایگاه برنامه‌ی مرکزی بیان کرده‌ام. (۲۳) در جوامع سوسیالیستی تکامل یافته می‌توان انتظار داشت که سازوکارهای جدیدی برای انتقال اراده‌ی مردمی به مرکز وجود داشته باشد. از قبیل مراجعه به آرای عمومی ثبت شده؛ در پیوند با توازن رشد و مصرف، عوامل توزیع و غیره. در واقع ا-ک-آردی-نت مراجعه مداوم به این نوع آرای عمومی را عملی می‌کند. طبق سریال معروف تلویزیونی ماکس هیدرون که برای تماشاچیان تلویزیون انتخاب شبکه‌های قابل مشاهده را به طور پیوسته و الکتریکی

ثبت می‌کرد و بلافاصله به شکل آمار به مرکز و به عموم منتقل می‌کرد، آرای عمومی در مورد عوامل اقتصادی نیز می‌تواند ثبت و درجه‌بندی شود- تا جایی که سیستم یک رای برای هر نفر وجود داشته باشد، این ا-کو-آردی-نت هم می‌تواند به کار خود ادامه دهد.

جدا از این پرواز خیالی الکتریکی، کنترل نهایی بر محل مرکزی باید بر فرهنگ دموکراتیک یک جامعه متکامل سوسیالیستی متکی باشد. با ملاحظه‌ی این که توافق تکامل‌یابنده مردمی حاکم باشد، از طریق وسایل رای‌گیری، فراخوانی، دستیابی به وسایل ارتباط جمعی، دخالت جماعت محل کار و سازمان‌های تخصصی.

حدس چری اسپلاندا

سوسیالیسم در مدلی که این جا توصیف شد به عنوان مجموعه‌ی از تنش‌های درهم تنیده نمودار می‌شود، بین اصول جمعی و فردی، بین اصول اخلاقی و مادی در توزیع درآمد، بین استقلال واحد تولیدی و هماهنگی مرکزی، بین نظام‌مند کردن سیاسی و بازاری، بین بخش‌های مرکزی و غیررسمی. آری تمام این لازم است. برآستی چرا ما نتوانیم همکاری کنیم و با خوشحالی به زندگی‌مان ادامه دهیم؟ چرا باید زندگی این قدر مشکل جلوه کند؟ چرا سوسیالیسم با این دشواری‌ها مواجه است؟

دست و پنجه نرم کردن با چنین معضلاتی (که با دقت توسط ایدئولوژی نئولیبرال پرورنده شده است) که سرمایه‌داری "به سادگی در حرکت است"، در حالی که سوسیالیسم به بسیج عظیم هوش و اراده‌ی سیاسی برای شنا کردن برخلاف جریان نیاز دارد. اکنون می‌خواهم این موضوع "حدس چری اسپلاندا" را طرح کنم که با تمجج چنین نامی گرفت، چون این ایده زمانی به ذهنم خطور کرد که در چری اسپلاندا در باغ گیاه‌شناسی بروکلین در شهر نیویورک بر نیمکتی نشسته بودم (۲۴). به

بیان ساده این حدس به این معناست که در واقع توازن ضروری بین بارآوری و کیفیت در زندگی وجود دارد (۲۵)- موضوعی که کشیش‌های برجسته‌ی نئولیبرال می‌پسندند. آن‌ها از ما می‌خواهند که این طور فکر کنیم برای دستیابی به زندگی خوب باید از زندگی خوب سیاسی دست کشید. اما منحنی بارآوری- کیفیت احتمالاً با بهبود کیفیت زندگی از پایین آمدن باز می‌ایستد، آنگاه شروع به بالا رفتن می‌کند. آیا سوسیالیسم در آغاز در واقع با این توازن (با این مرحله سرازیر شدن به پایین) روبه‌رو است، و ذخایر خود را بسیج می‌کند که با این مشکل روبه‌رو شود تا به این پایین‌ترین نقطه بر روی منحنی برسیم؟ تجربه بیشتر روشن می‌کند که بارآوری و سطح زندگی فزاینده به افزایش برابری، استقلال افراد و به مجتمع‌های کارگری برای فایق آمدن بر بیگانگی در تولید و زندگی عمومی وابسته است. از این نقطه به بعد تکامل سوسیالیسم مبنایی است برای پیشرفت بارآور نه برعکس آن. پس اختلاف ذاتی بین انگیزه‌ی فردی و برنامه‌ی سوسیالیستی تاریخاً محدود و موقتی است.

سوسیالیسم تکامل‌یافته از یک سو نباید در سطح کلان به طور فشرده هماهنگ شود و از سوی دیگر ابتکارات فردی خودبه‌خود به بیگانگی و قطبی شدن و سلطه نمی‌انجامد. اما منحنی در واقع تغییر مسیر می‌دهد. چه موقع به پایین‌ترین نقطه‌ی خویش می‌رسد؟ آیا قبل از این که فاجعه زیست‌محیطی ما را در خدمت خود غرق سازد؟ برای پرسش‌های دشوار، پاسخ‌های آماده وجود ندارد و تضمین بر این که ما برای کامل کردن گذار به تنظیم دموکراتیک و اصولی زندگی اجتماعی به زندگی خود ادامه دهیم. حدس چری اسپلاندا صرفاً شیوه‌ای برای تفکر درباره امکان رسیدن به نقطه عطف بارآوری - کیفیت می‌باشد که در فراسوی آن تکامل سوسیالیستی پایدار و به تحقق طبیعی و خودبه‌خودی توان ذاتی سرشت بشری می‌رسد. برای فراتر رفتن از ضعف‌ها و محدودیت‌های سوسیالیسم در آغاز باید همواره با تعادل بین نهادها و تلاش

فاسد بازار از یک سو و با سازمان‌دهی بیش از حد، ناهنجار، بورکراتیک و مشارکت بی-پایان از سوی دیگر مبارزه کرد.

یادداشتی درباره کارفرمایی و سوسیالیسم

بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها برای سرمایه‌گذاری بخشی از برنامه کارفرمایی را تشکیل می‌دهد. بعضی از سرمایه‌گذاری‌های خالص به خصوص شروع پروژه‌های وسیع و گسست‌های فنی قاطع ممکن است جزء مسئولیت ارگان‌های مرکزی باشد- همان طور که همیشه تحت کنترل و موشکافی‌های فشرده و متعاقب نمایندگی از طرف مردم- معهداً با در نظر داشتن این اعتقاد شایع که سازمان‌دهی سوسیالیستی جایی برای فعالیت کارفرمایی باقی نمی‌گذارد، هنوز در مورد کارفرمایی منفرد باید به نکاتی اشاره کرد:

آیا کارفرمایی یک اسطوره است؟ بلاتردید تا اندازه‌ای. این نظر که پیشرفت اقتصادی در شرایط امروزی به فردی تنها و منزوی مملو از الهامی بی نظیر در پایگاه خود وابسته است، سراسر از خیال‌پردازی‌های نوع ایان راند(رمان‌نویس) آمیخته است. به خصوص که زیربنای عظیم و کار گروهی در آزمایش‌گاه‌های پیشرفته در نظر گرفته شود. اما آیا مفهوم کارفرمایی یک‌سر خطاست؟ بدون تردید نه. ما نمونه‌هایی از خلاقیت اصیل کارفرمایانه می‌شناسیم- به تازگی شاید در نرم‌افزار و سخت‌افزار کامپیوتر- که به تحولات مهم در تولید و در زندگی مردم منجر می‌شود.

نظریه‌های سوسیالیسم تکامل‌یافته باید این موضوع را مورد بررسی قرار دهد. به نظر من کارفرمایی اصیل- خالق مبتکر محصولات و خدمات جدید- باید با شرایط سوسیالیستی نسبت به رابطه سرمایه‌داری بیش‌تر انطباق داشته باشد، چون در سرمایه‌داری، او در دریایی از کوسه‌های فاقد اصول زندگی می‌کند- سرمایه‌های

سهامی بانکها و شرکت‌های بزرگ به عنوان نمونه‌های مشهود- که منتظر اند بر اختراعات حمله کنند و آن را از دست مبتکران آن برابند.

کارفرمایی در نظام سوسیالیستی می‌تواند چیزی نظیر این باشد. یک صندوق کارفرمایی از منابع مرکزی تاسیس می‌شود. هر فرد و گروهی با یک ایده مبتکرانه، می‌تواند برای کارفرمایی شرکت تقاضانامه ارسال کند، کسانی که یک بودجه برای شروع کار دریافت می‌کنند که احتمالا شاید با اندکی بهره‌ی جاری آن را پس می‌دهند. طی یک دوره ثابت زمانی، هیچ کفی برای قیمت محصول در نظر گرفته نمی‌شود. گروه یا فرد مربوطه با تعیین قیمت فروش، درآمدی را به دست می‌آورد و نزد خود نگه می‌دارد، که مشمول بازپرداخت وام و یک مالیات بر درآمد تصاعدی می‌شود. شرکت کارفرمایی در استخدام کارگران آزاد است و از قوانین کار، حفاظت محیط زیست و قوانین عام دستمزد و همین طور اشکال موجود سازماندهی و مشارکت در محل کار تبعیت می‌کند. بعد از دوره‌ی ماه عسل (یک‌سال، پنج سال؟) گروه باید یا از این طرح دست بکشد یا برای یک شرایط و موقعیت منظم و دایمی تقاضانامه ارسال کند.

توجه داشته باشید که پیشنهاد فوق شامل هر فرد یا گروهی متقاضی به دریافت بودجه می‌شود. یک بررسی مقدماتی برای حذف پیشنهادهایی که به روشنی فاقد انسجام هستند لازم است، اما هدف از این کار اجتناب از قرار دادن هرکس در موقعیت قدرتمند مسئول وام بانک است. اگر تعداد تقاضاها بیش از منابع موجود باشد، بودجه می‌تواند مطابق قرعه‌کشی در بین تقاضاهای موجود توزیع شود. اگر کارفرما در یک شرکت به موفقیت دست نیابد- یا از ارسال تقاضا سرباز زند، یا تقاضای او برای ثبت یک شرکت منظم و دایمی رد شود- فرد یا گروه مربوطه از استفاده مجدد از صندوق برای یک دوره معین مثلا ۵ سال محروم می‌شود. این اقدام برای کارفرمایان صاحب

ابتکار، انگیزه‌ی کافی برای اجرایی کردن طرح خود فراهم می‌کند به خصوص از این نظر که راه حل دیگری برای پیشنهاد ایده‌های جدید به شرکت‌های موجود وجود دارد. اصل موضوع برای جامعه ارائه پاداش و استفاده از ابتکار کارفرمایانی است که از نشاط خلق محصولات و خدمات جدید الهام می‌گیرند نه از انگیزه‌های ناسالم برای ثروت و قدرت بیش‌تر.

۱- یک تفسیر نهایی در مورد برنامه‌ریزی

به نظر من واژه‌ی "برنامه‌ریزی" غالبا موقعی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هماهنگی اقتصادی مورد نظر است. اما این به این معنا نیست که برنامه‌ریزی در معنای اصلی خود فاقد اهمیت است. برعکس یک اقتصاد تکامل یافته سوسیالیستی از یک افق زمانی طولانی‌تر و پیشرونده‌تری برخوردار است که نسل‌های آینده، سیاره زمین و آینده‌ی بشریت را در نظر می‌گیرد. برنامه‌ریزی شامل نگاه به آغاز راه نیز هست: تضمین بازتولید استوار، توازن زیست‌محیطی و گسترش فرصت‌های شخصی و اجتماعی. برنامه‌ریزی به معنای سازماندهی دموکراتیک بحث در باره این که شالوده‌ی محیط آینده‌ی بشری چگونه باید باشد؛ آیا باید در منطقه‌های تولید متمرکز باشد یا در بین محیط سکونت همسایگی‌ها پراکنده باشد، آیا رشد و تکامل باید در شهرها متمرکز باشد یا در مناطق روستایی به شکل پراکنده؛ پیشرفت اجتماعی از چه اشکالی باید برخوردار باشد و با چه سرعتی باید به پیش برود و غیره. هنگامی که مساله هماهنگی به طور پیشرونده‌ای حل شد تا جایی که ما به روشنی از افق‌های تنگ مساله برنامه‌ریزی را مورد بررسی قرار دهیم، که نهایتا سرنوشت بشری را کاملا در اختیار بشر قرار می‌دهد.

یادداشت‌ها:

۱- من از برتل اولمن، رابین هائل، ال کمبل، پات دوین تشکر می‌کنم که در یک بحث جمعی در نیویورک و بوستون و امهرست در باره نظریه مارکسیستی شرکت داشتند و از ناشران مجله ماتریالیسم تاریخی به خاطر تفسیرها و پیشنهادهای‌شان.

2 Marx and Engels 1998, pp. 22, 62.

3 Laibman 1992a, 1995, 1999a, 1999b.

4 See Khudokormov 1967; Ellman 1973, 1979; Lange 1956, 1962; Zauberman 1967.

5 Viz., Roemer 1994, Wright 1996, Schweickart 1992, 1996, Roosevelt and Belkin 1994;

cf. Ollman et al. 1998.

6 See, e.g. Ticktin, in Ollman et al. 1998.

7 Cf. Nove 1983.

8 Devine 1988, Albert and Hahnel 1991a, 1991b, 1992.

9 Cockshott and Cottrell 1993, 1997.

106 . David Laibman

۱۰- این نام تکنیک ریاضی است که توسط آن سیستم‌های بزرگ معادلات هم‌زمان حل می‌شود.

of simultaneous equations are solved.

11 Hayek 1935, 1945.

12 See Laibman 1995.

۱۳- اصطلاح "پرنامه‌ریزی" به طور وسیع در ادبیات سوسیالیستی قرن بیستم مورد استفاده قرار گرفت. ولی در حال حاضر یک اصطلاح نامناسبی است. این اصطلاح باید برای فرایند تصمیم‌گیری در مسیر آینده رشد به کار رود. به انضمام اشکال سکونت شهری، محل تسهیلات، حمل و نقل، استفاده از زمین و غیره (به بخش سوم - چهارم همین مقاله نگاه کنید. "همه‌نگی" اصطلاح بهتری است برای جهت‌یابی هدفمند فعالیت و اطلاعات اقتصادی - طرز تلقی سوسیالیستی به مساله عمومی، در باره "نظام‌مندی" نامیده می‌شود که در جوامع سرمایه‌داری توسط خودپویی بازارها تامین می‌شود.

14 For background, see Aboucher 1977.

15 Laibman 1978, 1992 (Chapter 14); cf. Brody 1970.

16 Cf. Elson 1991.

۱۷- در بسیاری از ادبیات پسا سوسیالیستی بازار در دوره کنونی، سوسیالیسم هنوز به عنوان یک واژه‌ی غیر تاریخی طرح می‌شود. یعنی یک چیز، نه یک فرآیند. لازم است که ما به عقب برگردیم و مفهوم سوسیالیسم را در نظر بگیریم به عنوان یک واقعیت نوظهوری که از مراحل رشد عبور می‌کند. شاید این اصطلاح از تفکرات دوران شوروی به امانت گرفته شده است که روش درستی است. گرایش به فروکاستن مراحل رشد به یک ذات واحد نیز گهگاهی در عدم توانایی در تمایز بین سوسیالیسم و کمونیسم دیده می‌شود. این تمایز در واژه‌های اصلی مارکس بین مراحل پایینی و بالایی کمونیسم مشاهده می‌شود (مارکس ۱۹۳۳).

18 For more detail see Laibman 1999a, 1999b.

19 Marx, 1933.

20 For background in the Soviet experience, see Kirscht 1972, Ellman 1973.

۲۱- یک مقدمه‌ی موجود مربوط به کمبل است. یک متن کلاسیک از آن تیروول. برای پیش‌تاریخ نظام شوروی مراجعه کنید به المن ۱۹۷۹. این مساله در اصلاحات اقتصادی شوروی در نیمه دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت.

22 See, e.g. Hurwicz and Walker 1990.

۲۳- من در این جا از "سطوح" روند همه‌نگی سخن گفتم. استعاره "بالا" و "پایین" به روشنی دربرگیرنده‌ی سطوح است و به یک معنا سطوح یا جایگاه‌ها در چارچوب یک سلسله مراتب می‌تواند مفهوم مناسبی باشد، همان طور که در بالا اشاره شد. من با نفرت نئوآنارشیستی بر تمام ساختارها و نظام‌های عمودی موافق نیستم، اما نباید با استعاره‌های تصویری به شیئی کردن اتوریته به تفسیری نادرستی درغلطیم، به خصوص هنگامی که درباره سوسیالیسم در حال تکامل سخن می‌گوییم! به عنوان نمونه "بالا و پایین" می‌تواند به سادگی با "داخل و خارج" تعویض شود. از طریق توصیف یک جریان دو طرفه بین ارگان‌های همه‌نگی مرکزی و غیرمرکزی. در فضای سیاسی کاملاً فردی بحث و نقدی که در این جا طرح شده و با در نظر گرفتن دسترسی وسیع به اطلاعاتی که در این مفهوم ممکن و در دسترس است هاله‌ی قدرتی که به طور سنتی به ارگان‌های "عالی" الصاق می‌شود باید به سرعت تخفیف یابد و با ارتباطات مداوم و دسترسی منظم تعویض شود. آیا این امر زوال دولت به شمار می‌رود (یا حداقل بخشی از آن)؟

۲۴- حدس چری اسپلاندا علی‌رغم لحن طنزآمیزش پیشنهادی جدی است. مراجعه کنید به لایبمن ب- برای یک توصیف و ارائه غیرتکنیکی، و لایبمن ۱۹۹۶ برای یک مدل کامل.

۲۵- من "کیفیت زندگی" به عنوان ترکیبی از برابری، بیگانگی‌زدایی، مشارکت، امنیت به کار می‌برم. این عبارت هم به محل کار هم به فضاهای گسترده‌تر اجتماعی اشاره دارد. خوانندگان یک توازن اجتناب‌ناپذیری را بین کارآیی و برابری یا بین بارآوری و تامین به عنوان یک پیش‌شرط تقریباً - که نباید مورد پرسش قرار گیرد- از گفتار اجتماعی راست‌گیش تشخیص می‌دهند.

- Laibman, David 1999a, 'The Cherry Esplanade Conjecture: A Contribution to Conceptual Foundations for Socialist Renewal', *Science & Society* 63, 3: 373–9.
- Laibman, David 1999b, 'Revising Socialism: The Cherry Esplanade Conjecture', in *Contemporary Economic Theory: Radical Critiques of Neoliberalism*, edited by Andriana Vlachou, London: Macmillan.
- Lange, Oskar 1956, *On the Economic Theory of Socialism*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Contours of the Maturing Socialist Economy . 109
- Lange, Oskar, (ed.) 1962, *Problems in the Political Economy of Socialism*, New Delhi: People's Publishing House.
- Marx, Karl 1933, *The Critique of the Gotha Programme*, New York: International Publishers.
- Marx, Karl and Friedrich Engels 1998, *The Communist Manifesto*, New York: Monthly Review Press.
- Nove, Alec 1983, *The Economics of Feasible Socialism*, London: Allen & Unwin.
- Ollman, Bertell, James Lawler, David Schweickart and Hillel Ticktin 1998, *Market Socialism: The Debate Among Socialists*, London: Routledge.
- Roemer, John E. 1994, *A Future for Socialism*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Roosevelt, Frank and David Belkin (eds.) 1994, *Why Market Socialism? Essays from 'Dissent'*, Armonk: M.E. Sharpe.
- Schweickart, David 1992, 'Economic Democracy: A Worthy Socialism that Would Really Work', *Science & Society* 56, 1: 9–38.
- Schweickart, David 1996, *Against Capitalism*, Boulder: Westview Press.
- Tirole, Jean 1988, *The Theory of Industrial Organization*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Wright, Erik Olin (ed.) 1996, *Equal Shares: Making Market Socialism Work*, London: Verso.
- Zauberman, Alfred 1967, *Aspects of Planometrics*, New Haven: Yale University Press.

- Albert, Michael and Robin Hahnel 1992, 'Participatory Planning', *Science & Society* 56,1: 39–59.
- Auerbach, Paul and Peter Skott 1993, 'Capitalist Trends and Socialist Priorities', *Science & Society* 57, 2: 194–203.
- Brody, Andras 1970, *Proportions, Prices and Planning: A Mathematical Restatement of the Labor Theory of Value*, Chicago: American Elsevier.
- Campbell, Donald E. 1995, *Incentives: Motivation and the Economics of Information*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Cockshott, W. Paul and Allin F. Cottrell 1993, *Towards a New Socialism*, Nottingham: Spokesman Books.
- Cockshott, W. Paul and Allin F. Cottrell 1997, 'Value, Markets and Socialism', *Science & Society* 61, 3: 330–57.
- Devine, Pat J. 1988, *Democracy and Economic Planning: The Political Economy of a Self-Governing Society*, Boulder: Westview Press.
- 108 . David Laibman
- Ellman, Michael 1973, *Planning Problems in the USSR*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ellman, Michael 1979, *Socialist Planning*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Elson, Diane 1991, 'The Economics of a Socialized Market', in *After the Fall*, edited by Robin Blackburn, London: Verso.
- Hayek, Friedrich A. 1935, *Collectivist Economic Planning*, London: Routledge.
- Hayek, Friedrich A. 1945, 'The Use of Knowledge in Society', *American Economic Review* 35, 4: 519–30.
- Hurwicz, L. and M. Walker 1990, 'On the General Non-Optimality of Dominant- Strategy Allocation Mechanisms: A General Theorem that Includes Pure Exchange Economies', *Econometrica* 58: 683–704.
- Kirsch, Leonard Joel 1972, *Soviet Wages: Changes in Structure and Administration Since 1956*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Khudukormov, G.N. (gen. ed.) 1967, *Political Economy of Socialism*, Moscow: Progress Publishers.
- Laibman, David 1978, 'Price Structures, Social Structures and Labor Values in a Theoretical Socialist Economy', *Economics of Planning* 14, 1: 3–23, republished as Chapter 15, 'Socialism: Prices, Social Structures and Labour Values' in Laibman 1992b.
- Laibman, David 1992a, 'Market and Plan: The Evolution of Socialist Social Structures in History and Theory', *Science & Society* 56,1: 60–91, republished as Chapter 16, 'Toward a Working Theory of the Socialist Economy', in Laibman 1992b.
- Laibman, David 1992b, *Value, Technical Change and Crisis: Explorations in Marxist Economic Theory*, Armonk: M.E. Sharpe.
- Laibman, David 1995, 'An Argument for Comprehensive Socialism', *Socialism and Democracy*, 9, 2: 83–93.

۲- پندار بافی و تخیل کاملاً ضروریند! اگر ما پیرامون "امکانات شورانگیز" حدس نزنیم چه کسی خواهد زد؟" در واقع این روش هر علم و هر تلاشی است که انسان‌ها برای درک دنیای واقعی و اجتماعی که در آن فعالیت می‌کنند، به کار می‌گیرند. بسیاری از مارکسیست‌ها در این خصوص تحت تأثیر اظهاراتی که مارکس در طول زندگی خود بیان داشته، اشتباه کرده‌اند. من می‌خواهم ثابت کنم که جنبش انسان‌ها برای حمایت از دیدگاه سوسیالیستی به عنوان راهی برای بشریت از این مساله آسیب‌دیده است (البته در کنار مسایل دیگر). یقیناً "پنداربافی می‌تواند مجرد و از جنبش‌های واقعا موجود سیاسی و اجتماعی دور شود". بنابراین، به‌مثابه کمکی به پیشرفت بشر بی‌فایده شود. اما لایبمن در اولین نکته خود یعنی حمله به "سوسیالیسم احساساتی" راه افراط رفته است. نظرات مارکس پیرامون "تولیدکنندگان همبسته و آزاد" و "الغاء قانون ارزش" دقیقاً مثال‌های پنداربافانه پیرامون "امکانات شورانگیز" است. آری، اگر بحث را به این جملات خاتمه دهیم و آن‌ها را مثل آدمی که ورد می‌خواند تا چشم بد را دفع کند، تکرار کنیم، کار بیهوده‌ای کرده‌ایم. چالش امروزی عبارت است از استفاده از بهترین بینش‌های گذشته (و افزون نکاتی از خود به آن) و نشان دادن چگونگی تحقق آن‌ها در واقعیت و "عملی کردن" آن‌ها. اما یقیناً نمی‌خواهم با زدن برچسب "آرمان‌گرایی" یا "سوسیالیسم احساساتی" به مفاهیم ارزنده، در برابر مدافعین وضع موجود تسلیم شوم. پرواز پیش از آن که به واقعیت تبدیل شود قرن‌ها برای بشر یک رؤیای بزرگ بود. این رؤیا برای تحقق پرواز ضروری بود.

۳- بدیل بازار هماهنگی دموکراتیک است و نه صرفاً "برنامه‌ریزی" یا حتی "برنامه‌ریزی دموکراتیک". هماهنگی دموکراتیک از سویی در برگزیده‌نکته‌ای است که در پیوند با بینش‌های درست از سوسیالیسم از زمان مارکس (و قبل از آن) تا به امروز جنبه اساسی داشته است، یعنی این‌که دموکراسی بخش اساسی سوسیالیسم

نقدی بر آرای لایبمن

ال کمپبل

ح. ریاحی

با این نظر دیوید لایبمن که می‌گوید "از تمایز افراطی در تولید اجتناب کنیم" توافق اصولی دارم. می‌خواهم با نکاتی که در مقاله‌اش توافق دارم و به نظرم برای سوسیالیسم پویا و شاداب اهمیت دارد، تأکید کنم و به مطالبی اشاره کنم که اگر به‌گونه دیگری طرح می‌شد فکر می‌کنم بهتر بود. با صفحاتی که در اختیار دارم فقط می‌توانم یک نکته را به‌طور هدفمند بحث و بررسی کنم، اما نمی‌خواهم فقط مساله‌ای را بررسی کنم که مورد اختلاف است. چنین کاری از تمایزات افراطی در "تولید" تصویری ارائه می‌کند که برداشت من نیست. بنابراین در این جا قصد من ذکر سه نکته است که لایبمن مطرح می‌کند و به نظرم برای سوسیالیسم پویا و شاداب ضرورت دارند. سپس به سراغ نکته‌ای می‌روم (نکته‌ای که بخشی از بحث جاری این پروژه است) که علاقه خاصی به آن دارم، نکته‌ای که به باور من برخورد لایبمن با آن ناروشن و حتی متناقض است.

است. این نکته را باید، به خاطر بدفهمی رایج که از سوسیالیسم وجود داشته است و مدافعین سرمایه‌داری آگاهانه به آن دامن زده‌اند، بارها مطرح کرد. اما ازین هم مهم‌تر این‌که، این نکته ما را متوجه این حقیقت می‌کند که کارکرد بازار فراتر از برنامه است و اگر بخواهیم به جای وظائف آن وظائفی را در نظر بگیریم این امر می‌تواند تصمیم‌گیری آگاهانه انسان‌ها باشد.

۴- بحث "تمرکز در مقابل عدم تمرکز" اساسا ضرورت نداشته است. هر دوی این‌ها آن‌جا که مناسب داشته باشند لازمند. درجه تمرکز را وظیفه اقتصادی در دست بررسی تعیین می‌کند، مخصوصا اگر نیاز به دانش مشخص محلی در مقابل نیاز به هماهنگی اجتماعی گسترده باشد. این امر واقعا باید روشن باشد، حتی سرمایه‌داری نیز با همین مسأله سر و کار دارد (البته با در نظر گرفتن بازار و هرج و مرج ناشی از آن): پاره‌ای از صنایع بسیار غیرمتمرکزند (مثلا تولید و توزیع سبزیجات تازه) و پاره‌ای دیگر بسیار متمرکز (مثلا تولید اتومبیل).

در مدل لایمن استفاده از قیمت‌ها و هدف‌های کمی به نظر یا متناقض‌اند یا دست کم، ناروشن. او در باره قیمت چنین می‌نویسد: "بر خلاف سطح بازده که (معتقدم) در شمای هماهنگی مرکزی پیشاپیش به محاسبه دقیق نیاز ندارد، یک حد عمومی و پایه‌ای از مجموعه قیمت‌ها را باید محاسبه کرد. صفت "حد پایه" ضروری است زیرا همیشه تعیین مجموعه مشخصی از کالاها که طی دوره فعالیت معینی ثابت باشند ممکن نخواهد بود. در بسیاری از صنایع، تولیدات یک سبک و مختصات متداول- تمایزات تولیدی واقعی- خود را دارند و این خود تعیین یک رده واحد کالا به کمک قیمت واحد را غیر ممکن می‌سازد. در چنین مواردی قیمت‌گذاری یک کالای عمومی و نمونه تابعی است از تغییر و دگرگونی پیرامون حد پایه و بر اساس تفاوت در هزینه‌های آن".

لایمن این‌را نمی‌گوید ولی احتمالا قیمت حد پایه عمومی نیز بر مبنای هزینه‌های کل گروه یا "کالای متوسط" تعیین می‌شود یعنی کالایی که قیمت پایه در مورد آن به کار می‌رود. در پیوند با این قضیه کلی یکی از اهداف شرکت سرمایه‌داری حداکثرسازی نرخ سود است: هدف‌های دیگری هم دارد ولی در اینجا ما با این قضیه سر و کار داریم که یک شرکت می‌خواهد نرخ سود را به حداکثر برساند مادام که هدف‌های دیگر مثلا توجه به سطوح آلودگی محیط زیست در پیوند با کمون‌هایی که در آن کار می‌کنند و غیره... زیر پا گذاشته نشوند.

در این‌جا دو مسأله اساسی یا دو موضوع ناروشن مشاهده می‌شود:

۱- لایمن توضیح نمی‌دهد که چه کسی قیمت‌ها را تعیین می‌کند. اگر قیمت‌ها واقعا بر طبق هزینه‌ها تعیین شود، اشکالی ندارد. اما اگر شرکت سعی دارد نرخ سود را به حداکثر برساند و هزینه‌ها را نیز اعلان کند در آن‌صورت مسأله مشخص انگیزه مطرح می‌شود. البته حساب‌رسی همه‌جانبه‌ای را می‌توان انجام داد، اما برای تولیدکنندگان زرنج مشکل نیست که هزینه را طوری محاسبه کنند که با هر نوع حساب‌رسی خوانایی داشته باشد. حداکثرسازی سود توسط شرکت‌های محلی اساس سوسیالیسم بازار را تشکیل می‌دهد که لایمن آن‌را رد می‌کند، اما در این خصوص، ظاهرا یکی از ساختارهای اصلی آنرا می‌پذیرد و مثل بقیه طرفداران بازار آن‌را به نام انگیزه کارگران برای کار، توجیه می‌کند.

۲- از دیگر سو، اگر قیمت‌ها واقعا طبق هزینه‌ها تعیین می‌شوند، پس تنها راهی که بازارها به توانند کالاهای خود را در معرض فروش بگذارند (و راهی جز این هدر دادن محض تولیدات است) این است که برای بنگاه‌های صنعتی هدف‌های کمی مشخص شود. بحث لایمن در این خصوص ناروشن است. او می‌گوید لازم نیست که "رده‌بندی دقیق برون‌داد از پیش و به موقع پیش‌بینی شود" و این‌که با وجود داده‌شناسی مدرن

"بنگاه‌ها بطور مستمر رده‌بندی برون‌دادهای خود را با شرایط متغیر ... تطبیق می‌دهند." چه هدفی گزینش برون‌داد آن‌ها را تعیین می‌کند؟ آیا این کار را برای کسب سود انجام می‌دهند (با یادآوری این‌که آن‌ها سهم سودشان را دارند)؟ اگر چنین است می‌توانند خط تولید خود را تغییر دهند تا سود بیش‌تری کسب کنند و دیگر امید به این‌که کمیت مورد تقاضای آن‌ها را جامعه تأمین کند، از بین می‌رود. یا این‌که در پیوند با دگرگونی‌هایی که می‌توانند انجام دهند شدیداً محدود شوند. اما توازنی هم در کار هست: هر چه بنگاه محدودتر شود، دانش محلی کم‌تری به آن وارد می‌شود و بیش‌تر به برنامه‌ریزی کمی قدیم که ناموفق بود نزدیک می‌شویم. در عین حال، هر چه محدودیت کم‌تر باشد، سود بیش‌تری از بازار با قیمت ثابت به دست می‌آید. هر دوی این‌ها را نمی‌توان یک‌جا داشت و ادعا کرد که هم انعطاف‌پذیر و هم هماهنگی اجتماعی در کار است، آن‌گونه که لایبمن در طرح خود آورده است.

هدف‌های مهم اجتماعی از قبیل حفاظت از محیط زیست و پی‌گیری برابری جنسی را می‌توان در ساختار پاداش‌دهی که تصمیم‌گیرندگان اقتصادی در سطح پائین با آن سر و کار دارند، گنجانید، به‌جای اتکا به دولت برای جبران خسارات ناشی از این تصمیم‌گیری.

این تصمیم‌گیری‌ها ریشه در بازار دارد و کار گروه‌های بی‌ارتباط با یک‌دیگر است. دوم این‌که سیستم هماهنگی دموکراتیک لایبمن اتخاذ مشی قیمت‌گذاری استاندارد نسبتاً ثابتی را ممکن می‌سازد. در عین حال که نظریه‌پردازان نوکلاسیک قیمت‌های منعطف را مطلوب فرض می‌کنند، لایبمن به مسائلی توجه دارد که ناشی از قیمت‌هایی است که دائماً تغییر می‌کنند. این درس را هر کس که تلاش کرده باشد یک مسافرت هوایی را عاقلانه برای خود برنامه‌ریزی کند، فوراً می‌آموزد، آن هم در بازاری که از محدودیت و موانع قانونی آزاد شده و قیمت‌ها ممکن است طی یک‌ساعت شدیداً نوسان پیدا کند. هزینه‌ها زمانی‌که نوسان قیمت‌ها بر تصمیم‌گیری در سرمایه‌گذاری دراز مدت اثر داشته باشد - مثلاً قیمت برق، بنزین - می‌تواند بسیار بالا باشد.

نکته سوم: خواست لایبمن این است که از تجربه شوروی بی‌آموزیم. هر کس که با مساله چگونگی پی‌ریزی نظام سوسیالیستی سرو کار دارد نمی‌تواند ده‌ها تجزیه تحلیل، بحث و بررسی و تجربه اتحاد جماهیر شوروی را نادیده بگیرد، یعنی نظامی که هماهنگ‌سازی آگاهانه فعالیت اقتصادی را هدف قرار داده بود بدون این‌که به نیروهای بازار یا سودجویی تکیه داشته باشد. عزیمت از مدل سوسیالیسم مطلوب و در نهایت ممکن اهمیت تجربه اتحاد جماهیر شوروی را از بین نمی‌برد بلکه محدود می‌کند. من به منطق تلاش برای تجزیه و تحلیل سازوکار اقتصادی سوسیالیسم به مثابه یک فرآیند یا مجموعه مراحل پی در پی اعتقاد دارم نه به سوسیالیسم به عنوان یک

نقدی بر آرای لایبمن

دیوید کوتز

ح. ریاحی

مقاله لایبمن بیان‌گر آن است که یک نظام سوسیالیستی دموکراتیک امکان‌پذیر است و در عین حال او ادعاهای مدافعین بازار آزاد را تلویحاً نقد می‌کند. سه نکته از مقاله‌اش را که معتقدم حاوی بینش‌های اساسی ساختار مدل‌های سوسیالیستی است بررسی می‌کنم و به سه نکته هم می‌پردازم که فکر می‌کنم دارای اشکال است.

نخست این‌که او سیستم "هماهنگی دموکراتیکی" را نشان می‌دهد که در آن "تصمیم‌گیری متمرکز و غیر متمرکز" (در سطح محلی و بنگاهی) ترکیب شده است. تکنولوژی کنونی اطلاعات ارتباط‌گیری سریع و همه‌جانبه بین سطوح این سیستم را میسر می‌سازد، به‌طوری‌که تصمیمات محلی به آگاهی مرکز و بر عکس تصمیمات مرکز به اطلاع محل می‌رسد. یکی از ویژگی‌های اصلی این سیستم این است که

محصول تمام و کمال که ناگهان به وجود می‌آید. سوسیالیسم واقعی ضرورتاً تغییر می‌کند و طی مراحل تکامل پیدا می‌کند، اما لایبمن توصیه خود را به طرز زیرکانه‌ای نادیده می‌گیرد و تصویر سوسیالیسم کامل را ارائه می‌دهد. مسأله این است که ساختار سوسیالیسم در نظر با بنای آن در عمل تفاوت دارد.

در این مرحله، هدف اولیه بنای مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی، کمک به بازسازی جنبش سوسیالیستی است و نه (هنوز) نظام سوسیالیستی. این جنبش چشم‌انداز خود را از آینده سوسیالیستی از دست داده است، این چشم‌انداز باید بازسازی شود. در پی‌گیری این هدف ضروری و عاقلانه است که پیرامون چگونگی امکان اقتصاد سوسیالیستی بحث شود. اما فکر کردن نه در باره پایه‌گذاری بلکه به مراحل بعدی و تکامل یافته نظام سوسیالیستی تحمیل وظایفی است که از توان کنونی جنبش خارج است. حدس زدن درباره مراحل تکامل سوسیالیسم آتی پیشاپیش کار بسیار پیچیده‌ای است و به عوامل تصادفی و در حال حاضر غیر قابل شناخت بسیاری بستگی دارد.

مسأله دیگر در مقاله لایبمن وارد کردن مفهوم "بهینه‌سازی" است. او معتقد است که جستجوی قراردادهای جدا از هم "الگوی بهینه" درآمدها را در پی نخواهد داشت، در حالی که دخالت مرکز در برنامه‌های بنگاه صنعتی می‌تواند جلوی انحراف اساسی "از خط مشی بهینه" را بگیرد. در این‌جا برخلاف تئوری نوکلاسیک دستیابی به ثمره مطلوب نه داشتن بهترین وضعیت در مفهوم فنی بلکه ترکیب منافع اجتماعی و فردی مختلف و سازش دادن آن‌ها است، مداخله مرکزی زمانی حقانیت پیدا می‌کند که تصمیم‌گیری محلی منافی را زیر پا بگذارد که رهبری محلی بنگاه صنعتی آن‌را نمایندگی نمی‌کند. راهی وجود ندارد که مثلاً نفع یک بنگاه در تولید ارزان را به‌توان به‌گونه "بهینه" با نفع جامعه متوازن کرد، یعنی آن‌جا که جامعه به خواهد مثلاً

تولیدات شرکت، هوا را آلوده نکنند. مادام که سلامت بشر ارزش‌گذاری "عینی" نشده باشد، کشمکش بر سر منافع از طریق روند سیاسی‌ای است، که مقررات زیست محیطی و یا انگیزه‌هایی بر ضد آلودگی هوا برای تصمیم‌گیرندگان بنگاه تدوین می‌کند.

سوم: لایبمن کارآیی مفهوم "برنامه‌ریزی" در پیوند با روند هماهنگی اقتصادی کوتاه مدت را رد می‌کند و به "هماهنگی دموکراتیک" اشاره دارد تا به "برنامه‌ریزی دموکراتیک". او معتقد است که برنامه‌ریزی دقیق تنها به "طرح‌ریزی و شکل دهی به آینده جامعه" مربوط می‌شود.

وقتی مارکس و انگلس تولید سرمایه‌داری را امر "برنامه‌ریزی نشده" توصیف می‌کنند، منظورشان چیست؟ هر سرمایه‌داری برای سرمایه‌گذاری معین و تولیدات مشخص برنامه دارد، اما نظام سرمایه‌داری به دو دلیل دارای اقتصاد برنامه‌ریزی شده نیست. نخست به این دلیل که هر سرمایه‌داری بدون این‌که از هدف‌های سرمایه‌داران دیگر اطلاع داشته باشد برنامه خود را دنبال می‌کند و بازار بعداً فعالیت سرمایه‌داران را هماهنگ می‌کند، و این احتمال وجود ندارد که بازار برنامه سرمایه‌داران منفرد را متحقق سازد. دوم این‌که برنامه هر سرمایه‌داری بر اساس منافع فردی او ریخته می‌شود به‌طوری‌که پی‌آمد عمومی آن در عین انعکاس جزئی منافع سرمایه‌داران منفرد به هیچ‌وجه نمی‌تواند تجسم نیازهای اکثریت غیرسرمایه‌دارانی باشد که قادر نیستند آن‌چه در خدمت منافع‌شان است برنامه‌ریزی و اجرا کنند.

"هماهنگی دموکراتیک" که لایبمن توضیح می‌دهد در مفهومی که این اصطلاح در سنت مارکسیستی به کار برده می‌شود، تجسم روند برنامه‌ریزیست. نخست این‌که جریان سریع اطلاعات از پائین به بالا و از بالا به پائین، ساختار دست‌یابی به هماهنگی از پیش است، واحدهای سطح پائین می‌توانند برنامه‌های خود را به طور واقعی پیاده

کنند. دوم این که همان طور که در بالا نیز اشاره شد انگیزه‌های تصمیم‌گیری بنگاه صنعتی به‌منظور گنجاندن گستره کامل منافع اجتماعی در فعالیت‌های بنگاه طرح‌ریزی شده‌اند، بدین ترتیب همه گروه‌های جامعه در تعیین شیوه استفاده از منابع جاری‌ایی که در اختیار است، شرکت می‌کنند.

می‌توان قانونا پی‌آمد این روند هماهنگی را برنامه‌ریزی شده تلقی کرد، بدین صورت که برنامه‌های فردی نه تنها عملی می‌شوند بلکه از تلاش اجتماعی‌ای ناشی می‌شوند که مشارکتی و آگاهانه‌اند نه این که پی‌آمد پیش‌بینی نشده منافع متضاد بخش کوچکی از جامعه باشند. برنامه‌ریزی در این مفهوم در عین حال که تصمیمات اقتصادی دراز مدت را مشخص می‌کند، بهمان اندازه در مورد تصمیمات کوتاه مدت نیز به کار گرفته می‌شود. در واقع، خصلت برنامه‌ریزی تصمیمات کوتاه مدت پیرامون تخصیص سرمایه فرآیند برنامه‌ریزی شده تصمیمات دراز مدت را ممکن می‌سازد. انسان فقط زمانی که حال خود را برنامه‌ریزی کند می‌تواند آینده خود را برنامه‌ریزی کند.

می‌توان در این‌جا به عنوان مدل ارائه داد. من نمی‌خواهم سلسله "مراحل" دلبخواهی را به گونه‌ای متافیزیکی تحمیل کنم، (مثلا مثل فوریه) بلکه می‌خواهم ویژگی‌های اصلی‌ای را مشخص کنم که با نظم بالنده مشخصی پدیدار می‌شوند. بدین طریق مجبور نخواهیم بود عناصر مرحله بالاتری را بدون در نظر داشتن روندی که پدیداری آن عناصر را ممکن و ضروری می‌سازند، به طرح خود تحمیل کنیم.

بهینه‌سازی: بهینه‌سازی مهم‌تر از آن است که به دست سرمایه‌داران واگذاشته شود. ما در این‌جا درباره بهینه‌سازی تصاحب‌فردگرایانه و جدا از هم و خلاف اخلاق که سود هرکس زیان دیگری است بحث نمی‌کنیم، بلکه در جستجوی بهترین و موثرترین شیوه استفاده از منابع متناسب با نیازهای انسانی هستیم که مشترکا مالک آنیم. بحث. (آری، ما - ما انسان‌ها- "مالک" یا به عبارت بهتر محافظان مسئول شرایط طبیعی زندگی بر روی سیاره زمین، کار خود و محصولات گذشته هستیم) مسلم است که بهینه‌سازی در این مفهوم نیاز به ارزش‌سنجی ظریف منافع متضاد دارد (مثلا آلودگی محیط‌زیست) و نباید در انتظار فرمول‌های زیرکانه‌ای برای سرهم‌بندی "پاسخی" باشیم. (هم فرمول‌ها و هم بازارها می‌توانند در خدمت شانه‌خالی کردن از زیر بار مسئولیت اخلاقی قرار گیرند). ولی نباید از بهینه‌سازی به مثابه اصل و راهنمایی عام بیم داشته باشیم. زحمت‌کشان از کسی که قصد سازماندهی مراقبت و اداره ثروت آن‌ها را دارد، چنین انتظاری دارند.

برنامه‌ریزی: پیش‌نهاد من این است وقتی که تعیین تولید و توزیع کنونی مدنظر است "همه‌نگی" را به جای "برنامه‌ریزی" به کار ببریم و "برنامه‌ریزی" را برای روندهای طولانی‌تر شکل‌دادن به تکامل اجتماعی و فنی مورد استفاده قرار دهیم تا از مفهوم "برنامه‌های سالانه" تجربه شده در سوسیالیسم واقعا موجود فراتر رویم. برنامه شوری پس از آن‌که با درون‌دادهای مکرر در سطح مختلف تعیین می‌شد، به تصویب

پاسخ به انتقادات

دیوید لایبمن

ح. ریاحی

مختصرا به پنج نکته زیر پاسخ می‌دهم: مراحل، بهینه‌سازی و برنامه‌ریزی (که دیوید کوتز مطرح کرد) و قیمت‌ها و سوسیالیسم احساساتی (که ال کمپبل پیش کشیده). این بحث حتما باید ادامه پیدا کند.

مراحل: با کوتز هم نظرم که هیچ‌کس نمی‌تواند پیشاپیش، جهت تکامل تاریخی آینده اقتصاد سوسیالیستی ("واقعا موجود") را مشخص کند. نباید هم به چنین تلاشی رو آورد. هدفم از توصیه به اینکه درباره سوسیالیسم بر حسب مراحل بیندیشیم - به مثابه "منزلگاه‌هایی" - یادآوری این نکته است که سوسیالیسم یک فرآیند است، که سطح تکامل آن برجسته‌ترین ویژگی‌هایش را تعیین می‌کند (سطوح تکامل تولید، مناسبات اجتماعی و تکامل آگاهی). کوتز معتقد است که من این نکته را با تمرکز بر ویژگی‌های سوسیالیسم کامل سرهم‌بندی کرده‌ام. با این همه، مقاله من کوتاه شده مقاله بزرگ‌تری است زیر عنوان: "طرح اقتصاد سوسیالیستی تکامل‌یابنده" (لایبمن در دست چاپ، تأکید از من). (اسم فاعل تکامل‌یابنده معرف شکل دستوری دیالکتیکی است). تمایزی را که مارکس بین فاز پائین و بالائی کمونیسم قائل بود

یک هیأت مرکزی می‌رسید و جنبه "قانونی" پیدا می‌کرد و رده‌بندی برون‌داد تکنیک‌های تولید، راستای بودجه‌ها و عناصر دیگر بنگاه را به تفصیل مشخص می‌کرد. "هماهنگی" بر عکس، متناظر بر روندی در حال پیش‌رفت است که در جریان آن هدف‌های مربوط به برون‌دادها و تکنیک‌ها را می‌توان با شرایط دگرگون شونده به گونه‌ای منعطف انطباق داد. واضح است که این هنوز "برنامه‌ریزی" است، به این معنا که پیش‌بینی و رویکرد آگاهانه به مثابه اصل هماهنگ‌کننده جای هرج و مرج کور را می‌گیرد. فکر نمی‌کنم که در این‌جا اختلافی اساسی در کار باشد.

قیمت‌ها: این موضوعی پیچیده است و در یک بند نمی‌توان مطلب زیادی درباره آن گفت. با تناقضی که ال کمپبل متوجه آن شده است توافق دارم. اما این تناقض نه در مدل من که در واقعیت نظام سوسیالیستی است و باید آن را پذیرفت. این تناقض خطای مصیبت‌باری نیست بلکه تناقضی دبالکتیکی است که باید به رسمیت شناخته شود و پشت سر گذاشته شود (اما نه آن‌که "لغو شود" در زیر نگاه کنید به کسانی که قوانین و تناقضات را "لغو می‌کنند") ساختار اساسی قیمت و بازده‌ها باید محاسبه شود و نمی‌تواند برآمده از عمل‌کرد خودبه‌خودی بازار باشد. افزون بر این، درباره این قیمت‌های اساسی - می‌توان از تعیین قیمت‌ها صحبت کرد - باید مبنای ارزش‌گذاری اجتماعی و شکل‌گیری درآمدها را تعیین کرد. اصول سوسیالیستی هر نوع امکان رقابت را بین شرکت‌ها در راستای فروش که به کاهش درآمد اعضای آن منجر شود رد می‌کند. با این حال، همان‌گونه که کمپبل هم قبول دارد (نگاه کنید به اثر پت دوین در این رابطه) دانش و ویژگی‌های محلی واقعی‌اند و باید در یک طرح سوسیالیستی قانع‌کننده گنجانده شوند. بدون این‌که به بنگاه‌ها (واحدهای کنترل منابع غیرقابل تقسیم که به مثابه یک کل در مالکیت جامعه است، اما کنترل آن به تعاونی کارگران یا مدیران خاصی واگذار می‌شود). اجازه داده شود حق قانونی عامی را که برای تولید

به آن‌ها داده می‌شود باز تعریف کنند. همان‌طور که سرمایه از یک بخش به بخش دیگر "مهاجرت" می‌کند آن‌ها نیز امکانات را از یک ارزش مصرف به ارزش مصرف دیگری انتقال می‌دهند - به گمان من، می‌خواهم که آن‌ها انعطاف‌پذیری خلاقه جهت نوآوری‌های تولیدی معینی داشته باشند، بازده کمی را تنظیم کنند و خواهان تغییر قیمت‌های خاص برای سفارشات، کیفیت‌ها و انواع گوناگون و متفاوت باشند. این کار می‌تواند به شکل تغییر نرخ خدمات همگانی در کشورهای سرمایه‌داری باشد. بنگاه‌های صنعتی سوسیالیستی به هیأت‌های دولتی برای تغییر قیمت‌های (محاسبه شده) رسمی پیش‌نهاد می‌دهند و موظفند برای تقاضای خود دلیل موجه ارائه دهند. امید می‌رود که این روند به شیوه نظام‌مندی‌تری از کمیسیون‌های تنظیم‌کننده و معاملات پشت پرده، کاسب‌کارانه و مخفیانه بر سر خدمات رفاهی عمومی سرمایه‌داری انجام گیرد! اما این به مشارکت گسترده ما بستگی دارد.

سوسیالیسم احساساتی: در این مورد باید سخت‌گیر باشم. عبارتی چون "تولیدکنندگانی که آزادانه با هم همکاری دارند" و "الغاء قانون ارزش" (منظور طرفداران الغاء هستند که قبلاً به آن‌ها اشاره شد). تجسم چه امکانات شورانگیزی هستند؟ این عبارات چی معنایی دارند؟ این عبارات بی‌محتوی و بی‌معنی‌اند. این‌را هر کسی که به خواهد طرح بدیل‌های جامعه کنونی ما را بررسی کند فوراً درک می‌کند و کسانی را که از آن‌ها استفاده می‌کنند جدی نخواهند گرفت. اما این "امکانات شورانگیز" از اصطلاحات پر قدرت مارکس هستند که کیفیت بالنده شور را با محدودیت واقع‌بینی ترکیب می‌کنند. اما مسأله فقط این نیست که "وردخواندن برای دفع چشم بد" "بی‌هوده" است، بلکه قضیه ازین هم بیهوده‌تر است: این نگاه خود مانع مؤثری در راه ساختمان جنبش سوسیالیستی پر قدرت و سوسیالیسم شکوفا محسوب می‌شود.

دیوید لایبمن استاد اقتصاد در کالج بروکلین و مرکز فارغ‌التحصیلان دانشگاه شهر نیویورک است. او درجه‌ی دکترای خود را در سال ۱۹۷۳ در دانشکده‌ی فارغ‌التحصیلان مدرسه جدید برای تحقیقات اجتماعی در نیویورک اخذ کرد. پایان‌نامه‌ی او تحت عنوان "شرایط بلا تغییر برای تبدیل ارزش به قیمت در یک مدل خطی، دو بخشی و غیرقابل تفکیک" به معضل ارزش در نظریه مارکسی می‌پردازد. او به تدریس نظریه‌ی اقتصادی، اقتصادی سیاسی و اقتصاد ریاضی در سطح فوق لیسانس، ماستری و دکترا اشتغال دارد.

لایبمن ویراستار مجله علم و جامعه یک فصل‌نامه مارکسیستی است که اکنون در هفتاد و سومین سال انتشار خود قرار دارد. تالیفات عمده‌ی لایبمن عبارتند از: ارزش، تغییر فنی و بحران: تحقیقاتی در زمینه اقتصاد مارکسیستی (۱۹۹۲)، پویایی کلان سرمایه‌داری: یک مقدمه‌ی نظام‌مند (۱۹۹۷) و تاریخ‌نگاری ژرف: مطالعه‌ای در تکامل اجتماعی و ظرفیت انسانی (۲۰۰۷).

David Laibman is Professor of Economics at Brooklyn College and the Graduate Center, City University of New York. He received a Ph.D. in Economics in 1973 at the Graduate Faculty of the New School for Social Research in New York. His dissertation, The Invariance Condition for Value-Price Transformation in a Linear, Non-Decomposable Two-Sector Model, dealt with problems in Marxist value theory. Laibman teaches economic theory, political economy, and mathematical economics, at the undergraduate, masters, and doctoral levels at CUNY. He is the Editor of Science & Society, a quarterly Marxist journal now in its seventy third year of publication. Laibman is the author of three books: Value, Technical Change and Crisis: Explorations in Marxist Economic Theory (1992), Capitalist Macrodynamics: A Systematic Introduction (1997), and Deep History: A Study in Social Evolution and Human Potential (2007).